جہاد ۱۳ — ۴۸ — ۵۵ — ۷۵ — ۲۱۲

الجماعۃ ۵۰ — ۱۳۳ — ۲۱۳ — ۲۲۴

معاشرت ۲۰ — ۱۱

تعلیم ۲۴ — ۴۸ — ۷۶

کلمۂ طیبہ ۴۰

اخلاق اسلام

ایمان — تعلیم اسلام ص ۵۵

زکوٰۃ — ۴۴

الاخوت سادہ ۴

نماز ۵

عورت ۳۰ — ۸۵

صدقہ ۵۳، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۱

" " ۴۵

مومن کی قدر ۵۵

شریعت ۶۸

دعا — ۴۷

ختم نبوت ۹۱

دعوت و تبلیغ ۹۶

استغفار ۱۱۰

[illegible] ۱۲۰

مشائخ [illegible] ۱۳۴



گنجینه گهر

یا

سخنان پیمبر «ص»

با ترجمه به نثر و نظم

گردآورنده حضرت آیت الله آقای

آخوند ملا محمد جواد «صافی»
گلپایگانی دامت برکاته

چاپ سوم

هو

گنجینه گهر

یا

سخنان پیمبر

مشتمل بر هزار کلمه از کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله

علیه و آله وسلم با ترجمه به نثر و نظم فارسی گرد

آورنده و مترجم حضرت آیة‌الله

آخوند ملا محمد جواد (صافی)

گلپایگانی دامت برکاته

چاپ سوم با تجدید نظر و بعض اصلاحات

بسعی واهتمام کتابفروشی محمدی - قم

چاپخانه قم

سنه ۱۳۷٤

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

سر نامه بنام ایزد فرد — که نام او دوا آمد بهر درد
بنام نامی یکتا خداوند — حکیم صانع بی مثل و مانند
بنام نامی فیاض مطلق — پدید آرندهٔ چرخ مطبق
بنام آنکه این دیر معلا — بنام نامی او هست بر پا
خداوند قدیم حی بیچون — فرح بخشنده دلهای محزون
پدید آرنده هر چار گوهر — نگهدارنده هر هفت پیکر
منور ساز قلب اهل بینش — منظم ساز وضع آفرینش
زامرش ماسوی را اشتقاق است — بفضلش عالمی را اتفاق است
زهر چیزی وجود اوست مشهود — به پیش او بود هر بود نابود
مبرا ذات او از خویش و پیوند — مبرا وصف او از چون و از چند
کفیل رزق مرغ و مور و ماهی — نظام خلق بر علمش گواهی
نموده خلق هر چیزی که باید — جهان آراسته آنسان که شاید
چنان داده نگارش این جهانرا — که زان بهتر نمی آید گمانرا
از او عالم شده آنسان منظم — که نه در او زیاد و نه در او کم
ز درك عقل ذات اوست بیرون — ز حد فکر وصف اوست افزون
بنام او کنم این نامه آغاز — نمایم قفل این گنجینه را باز
پی نشر احادیث پیمبر — ز بحر طبع ریزم در و گوهر

حمد و سپاس بی قیاس واجب الوجودی را جل شانه سزا است که باب حمد خود را بر بندگان خود بر گشود و جهانیان را بفرستادن آخرین پیمبران خود هدایت نمود و ستایش و ثنای فزون از شمار و حساب، غیب العیوبی

راعزاسمه بجا وروا است که درگاه ستایش وشکر حضرتش برنعمت و الطاف خود. برفزود وبواسطه تبلیغات کافیه و کلمات مبارکه وافیه فرستادهٔ اکرم خویش خلقرا بسوی خوددعوت فرمود

ثنای بی شمار وحمد بسیار — خدائی راست پیوسته سزاوار
که آلای وی ازاحصافزون است — زحد وحصر نعمایش برون است
بما اول عطا فرمود هستی — پس آنگه داد عقل وتندرستی
برای آنکه مازی خویش خواند — رهش را عارف و عامی بداند
رسالت داد ختم انبیا را — رهین منت خود ساخت ما را
چنان حمدیکه او را هست شایان — چنان حمدیکه اورا نیست پایان

درود نامحدود و صلوات نا معدود بر پیغمبر خاتم مسعود و شفیع یوم الورود وظل الله الممدود ابوالقاسم محمد محمود و برآل طاهرین اخیار و سادات ابرار صلوات الله علیهم اجمعین ما دامت السموات و الارضین

تحیات و درود بی تناهی — زما بر اولین فخر آلهی
یگانه اختر برج رسالت — در خشان گوهر بحر نبالت
نخستین عقل واصل آفرینش — دلیل راه حق مصباح بینش
شهی کوانبیارا قبله گاه است — زابهامش مشق قرص ماه است
طفیل حضرت او خلق کونین — مقام اندك او قاب قوسین
سر شاهان مکین تخت لولاك — سر کویش مطاف همت افلاك
خدیو جم غلام عرش درگاه — شه مسند نشین لی مع الله
نبی مصطفی شاه مؤید — سراج حق ابو القاسم محمد
تحیات فزون از حد احصا — بر آل طاهرینش باد از ما

فروزان اختر آن برج ایمان درخشان گوهر آن بحر عرفان

همه روشن کن شمع هدایت همه بنیان کن نخل غوایت

همه برهان با اتفاق توحید همه آثار پر اسرار تجرید

خصوصاً واقف اسرار لاهوت نگهدارندهٔ ارکان ناسوت

امیرالمؤمنین حیدر که یزدان شدش اندر کتاب خود ثناخوان

دیگر ختم ملوک ملک هستی غرض از خلقت بالا و پستی

سپهر دین و دانش قطب امکان امام آخرین سلطان دوران

ولی قائم موعود مسعود صفی خاتم درگاه معبود

و بعد پوشیده نیست که مواعظ حسنه برای پرورش روحیات و اخلاق جامعه و کسب محبوبات و سوق بسوی سعادت و تحصیل شرافت یکی از وسایل مهمه ایست که مردمان اصلاح طلب سعادت جوی و قائدین ملل و امم همواره به آن تمسک جسته اند و از این جهة پیغمبر اکرم صلی اله علیه و آله وسلم نیز این طریق را رعایت کامل فرموده و دعوت مردم را بسوی کمالات و مقامات معنویه بحکم (ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظة الحسنه) از راه اندرز و پند و بیان معارف حقه وظیفهٔ مهم خود قرار داده و چون هر سخنی که از منبع با حقیقتی صادر شده در شنوندگان تأثیر وافی بخشیده و در دل های آنان نفوذ کامل خواهد نمود و روح انسانی را از حالت سقوط رهانیده و بهٔ اوج کمال میرساند که (الموعظة اذا خرجت من القلب وقعت فی القلب) بدیهی است سخنان آنحضرت را که بمدلول (وما ینطق عن الهوی) فقط برای ارشاد از مشکوة هدایتش صادر گشته در بیداری و تکمیل خلق نوع تأثیری است که پس از کلام خدا هیچ سخنی را آنچنان تأثیر متصور نباشد والی یوم القیامه

سر عشق جامعه در اخلاق فاضله و ملکات حمیده است چنان که در اندك روز کاری سخنان عالیهٔ آن بزرگوار نه تنها در قلوب صافیه بلکه دردل های قاسیه کارگر گردید وبطوری تخم صفات پسندیده در قلوب خلق کاشته شد که بزودی ازمیوهٔ آن برخوردارشدند بهاین لحاظ این ناچیز محتاج بتاییدیزدانی (محمدجواد بن‌عباس صافی گلپایگانی) پس از اتمام کتاب گنج عرفان در ترجمه هزار کلمه از کلمات قصار امیر مؤمنان بیاری وتوفیق ایزد منان هزار کلمه از کلمات عالیهٔ مرویهٔ از آن‌قدوهٔ اولین و آخرین را در این مجموعه گرد آورده و نظماً و نثراً ترجمه نموده تقدیم برادران ایمانی خود مینماید امید است که مطلوب ومطبوع ارباب معارف و کمالات گشته وهنگام مطالعه ازمندرجات آن بهره‌مند وباگوش دل احادیث شریفه این مجموعه را از لب های مبارك آن پیشوای مقدس اسلام‌اصغا نمایند ونام نهادم آنرا به گنجینه گهر یا سخنان پیمبر

بصبحی باصفا چون‌عارض‌حور	که‌شد ظلمت‌ازاین‌مناسرادور
فروغ آفتاب عالم آرا	مزین کرده کوه‌ودشت وصحرا
نسیم جان فروز صبح گاهی	خبر می داد از لطف آلهی
مرا فرزنـد (لطف‌الله صافی)	که بادش از سعادت حظ وافی
چنین درخواست کاندرحکمت‌وپند	بنظم آرم‌ز تو من گوهری چند
زگفتار قصار غوث ابرار	شهنشاه رسل سلطان اخبار
تمام راه و رسم ترجمت ساز	در عرفان کنم بر عالمی باز
زشرح گفتهٔ پیغمبر پاك	نمایم پر ز دانش خطه خاك
پذیرا گشتم ازآن‌قرة العین	باميدی که یابم سود کونین

خدا از ندا بده توفیق وافی | هدایت کن سوی تحقیق (صافی)
که تا این نامه را آرد بپایان | بماند یادگار از وی به دوران

۱- قال صلی الله علیه و آله وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب (۱) من شهر دانشم و علی در آن شهر است پس کسیکه خواست علم و دانش را باید باین در آید و از آن علم و دانش فرا گیرد

رسول هاشمی سلطان بطحا | چنین فرمود از لعل گهر زا
منم بر علم شهر و شد در آن | علی رخشنده مهر برج عرفان
هر آنکس علم جوید پس از این در | بجوید تا رساند بر فلک سر
عجب نیکو سخن شد صافیا این | که هر کس خواند کامش گشت شیرین
ز هر چیزی که شد نقل از پیمبر | حدیثی نیست اینسان روح پرور

۲- اقضاکم علی - قاضی ترین شما و دانا تر بعلم قضا و حکومت علی است .

بود اندر شما قاضی ترین مرد | علی کاندر قضا و حکم شد فرد

۳ انا خاتم الانبیاء - من خاتم پیغمبران و آخر ایشانم

بمن شد ختم آئین نبوت | دیگر ناید رسولی تا قیامت

۴- آدم و من دونه تحت لوائی - آدم و هر کس دون او است از نسل او در زیر علم و لواء منند .

---

۱ - این حدیث احادیثی است که علاوه بر آنکه جمیع محدثین شیعه آنرا در جوامع خود روایت نموده اند بزرگان علماء عامه و محدثین و حفاظ آنان هم آنرا در صحاح و مسانید خود روایت نموده و بیش از یکصد و چهل نفر از آنها این حدیث را بطور ارسال مسلم در کتب خود ذکر نموده اند

چو آدم عالی ودانی سراسر — بزیر پرچمم هستند اندر
بلی جمله ورا زیر لوابند — وگر شاهند نزد او گدایند

۵ـ انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی

(۱)(به‌علی علیه السلام فرمود) تو ازمن به‌جای‌هرونی ازموسی‌جز آنکه پس‌ازمن پیغمبری نیست .

چنین گفتا علی آن شاه بطحا — تواز من همچو هرونی‌زموسی
بجز پیغمبری کز سوی داور — زبعد من نمی آید پیمبر

۶ـ انت اخی ووصیی وخلیفتی من بعدی وقاضی دینی

(۱)(به‌علی‌علیه‌السلام فرمود) تو برادرمن ووصی وجانشین من‌پس‌ازمن و حاکم دردین‌من(بنابر کسر دال) یاادا کننده وام وقرض من (بنابرفتح‌دال)

مرا تو یاعلی هستی برادر — وصی و جانشین و یار و یاور
بدین من توئی از مهر قاضی — خداوند داست‌چون‌من‌ازتوراضی

۷ـ انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله وعترتی ماان‌تمسکتم بهمالن‌تضلوا ابدآوانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ـ

(۲) همانا میگذارم درمیان شما دوچیز بزرگ سنگین را بحسب مقام و

---

(۱) این‌خبر شریف ازاخبار متواتره‌است و اعاظم محدثین و علماءعامه آنرا درکتب خودروایت کرده‌اند وازنصوص صریحه برخلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است‌زیرابجزپیغمبری جمیع‌جهات فضائل‌وکمالات که‌ازآنجمله پیشوائی وریاست کلیه درامورودین ودنیای‌مردم است برای آن‌حضرت باین حدیث ثابت‌است .

۲ـ این‌حدیث یکی ازسندهای عظمی صحت‌مذهب شیعه‌وحجة‌اقوال ائمه اهل‌بیت ودلیل‌وجوب متابعت‌ایشان‌ووجود امام معصوم درهر عصرو زمان‌است وتواتر آن‌عندالفریقین مسلم‌است

منزلت کتاب‌خدا وعترت خودرا مادامیکه باین‌دو متمسك باشید هرگز گمراه نخواهید گشت وبدرستیکه این‌دوچیز ا.هم جدا نخواهند شد تا وارد برحوض‌شوند یاوارد برمن‌در کنار حوض گردند

چنین گفتا پیمبر شاه کونین | که انی تارك فی الناس ثقلین
کتاب الله و دیگر عترت من | نگه داران شرع وسنت من
زنید ارچنك بر قرآن وعترت | نمی افتید هرگز در ضلالت
چه‌بین این‌دو ازحکم خدائی | نخواهد اوفتاد هرگز جدائی
که باوارد شوندا این‌هر دورهبر | بمن اندر کنار حوض کوثر

۸- العلماء امناءالرسل- علماء و دانشمندان امینان پیغمبرانند

امین انبیا دانشورانند | چو آنان رهنما و رهبرانند

۹- الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما- حسن‌وحسین‌دو آقای جوانان اهل‌بهشتند وپدرشان بهتراز ایشان است.

دوسبط‌من‌حسن‌و آن‌قرةالعین | که باشد برشهیدان‌جملگی‌زین
دو آقای جوانان بهشتند | چه ازدل غیر یزدانرا بهشتند
پدرشان‌باشد ازاین هردو بهتر | بقدر ومنزلت شد برهمه سر

۱۰- المهدی من‌ولدی‌وجهه کالکوکب الدری- مهدی‌موعود ازاولاد من‌است صورت اومانند ستارهٔ درخشان است.

چنین گفتا نبی سلطان امجاد | که مهدی مرمرا باشد زاولاد
برخساراست‌چون‌نجم‌درخشان | بعدل خود کند از جور بنیان

۱۱ المهدی من‌عترتی‌من ولدفاطمه- مهدی ازعترت من‌است ازاولاد فاطمه.

زولد فاطمه مهدی هویدا   شود سازد اساس عدل برپا

۱۴- افضل جهاد امتی انتظار الفرج-افضل جهاد امت من انتظار فرج وظهور قائم آل محمد علیه السلام است.

چنین فرمود سلطان مؤید   حبیب اکرم یزدان محمد

فرج را انتظار افضل جهاد است   کزو برپا اساس دین و داد است

چه شد واجب بنص قول احمد   ظهور قائم آل محمد

فرج پس خلق را آنگاه باشد   که آنشه هم بظاهر شاه باشد

زمین را پر کند ازدانش و داد   کند از بیخ نخل جهل و بیداد

وجودش فی المثل چون آفتابست   که گاهی حاجت رویش سحاب است

اگر خورشید گاهی گشت پنهان   نماید تربیت انسان و حیوان

فرج آنکه بود کان روی تابان   شود از پردهٔ غیبت نمایان

خوشان آن دور و آن اوقات وایام   که گیتی گیرد از عدل وی آرام

خوشا آن مردمانی کزسر مهر   همی سایند برخاك درش چهر

خوشا آن واقفان خاك کوبش   خوشا آنان که می بینند روش

بسی ما انتظارش را کشیدیم   دریغا تاکنون رویش ندیدیم

خداوندا دیگر مپسند این غم   بدیدارش دل ما ساز خرم

شها دلها ز هجرت پر زغم شد   جهان تاریك ازظلم وستم شد

بیا ای آفتاب عالم آرای   درشادی بروی خلق بگشای

اساس شرك را زیر وزبر کن   زمین را پرز عدل ازیکنظر کن

بیا ای پادشاه پادشاهان   بیا ای دستگیر بی پناهان

دمی ای قبلهٔ امیدواران   ببین برحال زار دوستداران

دل (صافی) شها میکن مصفا   فراغت ده ورا از قید دنیا

بد یداریش کن شاد و سرافراز　　در الطاف خود بروی نما باز

۱۳- العلم خزائن ومفاتیحه السئوال فسلوا رحمکم الله فانه یوجر اربعة السائل والمتکلم والمستمع والمحب لهم- دانش گنجها است و کلید آن پرسش است پس بپرسید خدا رحمت کند شمارا به درستیکه چهار نفر در آن اجر داده میشوند یکی سئوال کننده و دیگری گوینده یعنی جواب دهنده سیم شنونده چهارم دوستدار ایشان است

نبی مصطفی سلطان دوران　　چنین گفتا ز لعل گوهر افشان

که گنج معنوی علم و کمال است　　کلید آن ز دانایان سئوال است

شمارا باد رحمت پس بپرسید　　که نادانسته را ز آنان بفهمید

کز آن بهره بود مرچار تن را　　یکی سائل یکی صاحب سخن را

سه دیگر مستمع چارم از آنان　　کسی باشد که دارد دوست آنان

۱۴ اکثر ذکر الموت یسلك عن الدنیا وعلیك بالشکر یزید فی النعمة واکثر فی الدعاء فانك لاتدری متی یستجاب لك وایای والبغی فان الله قضی انه من بغی علیه لینصرنه الله- بسیار یاد کن مرگ را تا تورا از اندیشه و اندوه دنیا برهاند و برتو باد بشکر خداوند تا در نعمت توزیاد کند و بسیار دعا کن زیرا که نمیدانی چه زمانی دعا مستجاب میشود برای تو تا در آنوقت دعا کنی و به پرهیز از جور بر خلق و فساد بدرستیکه خداوند حکم فرموده که کسی که براو ستمی شود البته اورا نصرت نما ید .

چنین فرمود سلطان معظم　　نبی اکرم و الای اعظم

نما در یاد مرگ خویش اکثار　　که تا سهل آیدت ادنیای دشوار

بکن پیوسته شکر حی منان　　که تا گردد بتو نعمت فراوان

بکوش اندر دعا تا می توانی | چه گاه استجابت را ندانی
زنفی وجود برمردم به پرهیز | دراین زنجیر چون مجنون میاویز

۱۵ ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم وایاکم والمکر فان الله قضی ولایحیق المکر السئی الا باهله- بمردم اینست وجز این نیست که فساد وظلم شما برزبان شما است وبپرهیزید ازمکر بامردم که خداوند حکم فرموده که نرسد شومی مکر بد مکر را اهل آن .

برای پند مرد و زن پیمبر | گشود از گنج حکمت اینچنین در
فسادی گر کنی ایمرد نادان | نکو بنگر که باخود کردهٔ آن
درخدعه مکن برهیچکس باز | مشو با اهل مکر و حیله انباز
قدم زاین وادی مهلك برون نه | ولا المکر یحیق الا باهله

۱۶- العلماء اذا فسدوا- (کسی پرسید از شر ناس) فرمود دانشمندانند زمانی که فاسد شوند

یکی پرسید از خلق نخستین | که شر مردمان باشد کدامین
جوابش داد کان دانای فاسد | که علمش رافسادش کرده کاسد
بلی باشد غرض از علم اصلاح | که باید شد بره با نور مصباح
بود دانش بی کردار و ارشاد | نه پیمودن ره اغوا و افساد
زبی علمی نشد ابلیس مطرود | زعصیان از درحق گشت مردود

۱۷- اذا ذکرت اعانك واذا نسیت ذکرك- درحضرتش عرض شد که چه کس را فضلت زیاد است فرمود کسیکه چون یاد کرده شدی ونامت بر زبانها رفت تورا یاری کند و زمانی که فراموش شدی تورا یاد آورد

یکی پرسید زان بحر افادت | که کی را فضل باشد برزیادت

بفرمود آنکه چون در یاد باشی | زعون و نصرتش آباد باشی
وگر باشی فراموش او نو را یاد | کند از مهر و سازد خاطرت شاد

۹۸ اوصانی ربی بتسع اوصانی بالاخلاص فی السر والعلانیة والعدل فی الرضا والغضب والقصد فی الفقر والغنی وان اعفو عمن ظلمنی واعطی من حرمنی واصل من قطعنی وان یکون صمتی فکراً و منطقی ذکراً و نظری عبراً پرورد گار من مرا به نه چیز وصیت فرمود به اخلاص درعمل چه درپنهان چه در آشکارا و به عدل هنگام خشم ورضا ومیانه روی درفقر وغنا واینکه عفو نمایم از کسیکه بامن ستم کرده باشد وعطا کنم کسیرا که محرومم ساخته و پیوند کنم با کسیکه از من بریده است واینکه خاموشی من درفکر خیر و سخن کردنم دریاد خدا ونظر کردنم عبرت باشد

شه ملك رسالت خسرو دین | پی اندرز با اصحاب گفت این
به نه چیزم وصیت کرد یزدان | یکی اخلاص اندر فاش و پنهان
دیگر گاه رضا و خشم وعدل است | که از اهل خدا آسان وسهل است
گه فقر و غنا پس اقتصاد است | که از قصد آدمی پیوسته شاد است
تجاوز کرد گر بامن ستمکار | کنم عفو و نسازم مرورا خوار
مرا آنکو کند محروم از خویش | دهم ازحد ومقدارش عطایش
کنم پیوند اندر راه ذوالمن | به آنکس که بریده مهر ازمن
بود در خوامشی پیوسته ام فکر | وگر در نطق آیم باشد آن ذکر
بچشم عبرت اندر خلق بینم | بهر چیزی رضای حق گزینم

۹۹ـ ارحموا عزیزاً ذل وغنیاً افتقر وعالماً ضاع فی زمان جهال
(۱) ـ رحم کنید عزیزی راکه خوار شده وبی نیازی را که محتاج شده و

دانائی را که ضایع شده است در زمان مردم نادان

نبی برگزیده قلب امکان چنین فرمود زامر پاک یزدان

ترحم بر سه کس باید نمائید اگر خواهان الطاف خدائید

عزیزی که بدوران خوار گشته زدست این و آن افتاده گشته

دیگر آن بی نیاز مافرو جاه که شد محتاج و براو بسته شد راه

سیم آن عالم آشفته احوال که ضایع شد میان قوم جهال

۴۰- ان الله یحب الجواد فی حقه خدا دوست دارد کسی را که

جود و بخشش در حق او و راه او نماید

بود محبوب هر در گاه معبود هر آنکس میکند اندر رهش جود

بمردم خواه عالی خواه دانی نما احسان خدا دا تا توانی

که از نیکی بجز نیکی نزاید خدا ارباب احسان را ستاید

۴۱- الجمال فی اللسان جمال در زبان است.

نبی ابطحی سلطان محمود دهان این سخن با جان فرمود

جمال مرد در حسن بیان است دلیل خیر و نیکوئی زبان است

اگر گردد به نیکی گنج یابی و گرنه جای گنجش رنج یابی

چنانکه خبر انسان در لسانست زبان آدمی که هم زبان است

۴۲- الاناة من الله والعجلة من الشیطان- تانی و نرمش ادب در

کارها از خداوند است و تعجیل درامور از شیطان

تانی از خداوند رحیم است شتاب از کار شیطان رجیم است

تانی جو مکن تعجیل در کار شتاب آرد پشیمانی بسی بار

۴۳- العبادة سبعة اجزاء افضلها طلب الحلال- عبادت هفت

---

(۱) و در بعض نسخ است (وعالما یلعب به الجهال

جزء است افضل آنها طلب روزی حلال است

عبادت هفت جزء است و نکوتر　　از آنها جمله نزد حی داور

طلب بنمودن رزق حلال است　　که غیر از آن همه وزر و وبال است

۴۴- **اجبلت القلوب علی حب من احسن الیها وبغض من اساء علیها** (۱) آفریده شده است دلهای مردم بر دوستی کسیکه به آنها نکوئی نماید ودشمنی آنکه با آنها بدی کند

جبلی هست مهر آنکه احسان　　کند باتو چه درفاش وچه پنهان

چه بغض آنکه در سر او ضرا　　ببوند باتو راه کین و بغضا

قلوب بندگان را حق مقرر　　چنین کرد است از اول تا به آخر

۴۵ **الذیون ثم الا ماثل فالاماثل ویبتلی المومن علی قدر ایمانه وحسن عمله فمن صح ایمانه وحسن عمله اشتد بلائه ومن نحف ایمانه وضعف عمله قل بلائه** - درپاسخ کسیکه سؤال کرد از آنجناب که برچه کس بلا سخت است فرمود به پیغمبران پس کسانیکه مانند آنها هستند در بندگی و پیروی حق پس اشخاصیکه مانند اشباه نند و مبتلا میشود مؤمن بقدر ایمانش و نکوئی کردارش پس هر که صحیح و سالم شد ایمانش و نیکو شد عمل اوسخت میشود بلای او و کسیکه نحیف وضعیف شد ایمانش واندك شد عمل او اندك میشود بلای او

یکی پرسید روزی از پیمبر　　که ای بر انبیا سالار و رهبر

کدامین کس فزون اندر بلا شد　　براو دشوار رنج و ابتلا شد

بگفتا آن کسان پیغمبر انند　　که دررنج ومحن اندر جهانند

چه دراصلاح و درارشاد نادان　　برای جمع احوال پریشان

---

(۱) باز از آنحضرت نقل شده که فرمود ان الله جعل قلوب عباده علی حب من احسن الیها و بغض من اساء الیها

بسی بایست زحمت ها کشیدن | تمام عمر درد و رنج دیدن
پس از آنها اماثل پس اماثل | که بعد از انبیا هستند کامل
کند مؤمن بلا مقدار ایمان | بقدر کار نیك وفضل واحسان

۳۶- اذاساد القوم فاسقهم وكان زعیم القوم اذ لهم واكرم الرجل الفاسق فلينتظروا البلاء - زمانی که آقای قوم فاسق ایشان شد وسرپرست وزمامدار قوم خوار وپست ترین ایشان وگرامی شد مرد فاسق پس منتظر بلا باشند

چو فاسق درجهان فرمان روا گشت | ذلیل قوم صاحب اعتلا گشت
مکرم گشت مرد معصیت کار | با نزال بلا با چشم میدار

۳۷ الا ادلكم على خير اخلاق الدنيا والاخرة تصل من قطعك وتعطى من حرمك وتعفو عمن ظلمك - آگاه باشید دلالت بکنم شمارا بربهترین اخلاق دنیا وآخرت پیوند میکنی باکسیکه ازتو بریده است عطا میکنی کسی را که تورا محروم ساخته عفو میکنی از کسیکه بر تو ستم کرده است .

چنین گفتا نبی پاك یزدان | رسول آخرین حی سبحان
همانا من شما را رهنمائی | نمایم محض فرمان خدائی
باخلاقی که در دنیا و عقبا | چه آنها نیست خامی نیك وزیبا
نخستین با کسی پیوند کردن | که دارد بانو اوعزم بریدن
دیگر کردن عطا آن ناروا را | که سازد منع زاحسانش شمارا
سیم عفواست زان مرد ستمکار | که با شد انتقام از او سزوار

۳۸ اشدكم من ملك نفسه عند الغضب واحلمكم من عفى بعد القدرة سخت تر و پرزور ترین شما کسی است که نزد خشم و غضب مالك نفس خود باشد وبرد بارترین شما کسی است که گذشت نماید

بس از قدرت بر انتقام .

نبی مصطفی سلطان آفاق | چنین گفت از پی تهذیب اخلاق
زدیگر مردمان درقدرت آن بیش | که در وقت غضب شد مالك خویش
کسی راهست افزون حلم وهمت | که سازد عفو در هنگام قدرت

۲۹ـ الایدی ثلاثة سائلة و منفقة و ممسکة فخیر الایدی المنفقة
دستها بر سه قسمند دستی است سئوال کننده و دستی است بخشنده و انفاق کننده ودستی است باامساك پس خوب دستها انفاق کننده است

چنین گفتا شه ملك رسالت | سپهر مکرمت بحر نبالت
سه قسم است آنچه باشد در جهان دست | یکی دستی که راه جود بربست
دیگر آن دست گیرنده که از آز | بسوی این وآن باشد همی باز
سیم آن دست بخشنده که از جود | کند تحصیل قرب حی معبود
بهر دستی چنین دستی مهین است | اگر فاخر بود دستی همین است

۳۰ـ افضلکم ایماناً احسنکم خلقا (۲) افضل شما بحسب ایمان نیکوترین شما است از جهة خلق .

کسی افضل بود بی شك در ایمان | که خلقش نیکتر باشد ز اقران
عجب نبود گر انسانی مسخر | بحسن خلق سازد ملك سنجر

۳۱ـ الحیاء حیاء ان حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل العلم وحیاء الحمق الجهل ـ حیا دو حیا است حیاء عقل و حیاء حماقت پس حیاء عقل علم است و ناشی از دانائی وحیاء حمق جهل است و ناشی از نادانی .

حیا اندر زمانه بر دو قسم است | حیاء عقل کان بسته به علم است

---

(۱) و باز نقل شده از آنحضرت که فرمود (اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا)

حیاء حمق قسم دو یمین است | که آن با جهل و نادانی قرین است
بموقع گر حیا شد هست محبوب | و گر نه هست حمق و غیر مرغوب

۳۲- الامانة تجلب الرزق والخیانة تجلب الفقر - امانت جالب رزق است و خیانت جالب فقر

شه ملک رسالت خسرو دین | پی اندرز گفتا حاصل این
امانة جالب رزق است و بیشك | نشد روزی ز روزی هیچ منفك
بمال و جان خلق آنکو امین شد | سزاوار هزاران آفرین شد
خیانت موجب فقر است و خواری | بخائن لعنت است از حق باری
خیانت هر کجا برزد پر و بال | ز خائن میرباید بخت و اقبال
خیانت هر زمان آتش فروزد | خیانت کار از آن اول بسوزد

۳۳- اذا مدح الفاجر اهتز العرش - زمانی که نابکار ستایش شد عرش به لرزه درمی آید

زمان مدح فاجر عرش لرزد | رضای او بخشم حق نیرزد
چه بستائی ستایش کن کسیرا | که شد لایق نه هر خار و خسی را

۳۴- اقربکم غداً منی فی الموقف اصدقکم للحدیث واداکم للامانة واوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا واقربکم للناس - نزدیکترین شما بمن در موقف (یعنی روز قیامت) راستگوترین شما است در حدیث و نقل و کسی که امانت را ادا کننده تر باشد و وفا کننده ترین شما است بعهد و نیکوترین شما است از جهت خلق و کسی که نزدیکترین شما باشد بمردم از جهة جود و صفات پسندیده

نبی پاك یزدان رکن توحید | چنین گفت از پی ارشاد و تسدید
کسی اقرب بمن شد روز محشر | که شد در چند چیز از خلق برتر
بصدق و راستی در قول و گفتار | ادا کردن امانت را چه اینار

سه دیگر هست ز آنها خلق نیکو — که باشد جالب مردم ز هر سو
بعهد خود وفا کردن بدوران — بقرب مردمان با جود و احسان

۳۵- الجلوس فی المسجد انتظار الصلوة عبادة مالم یحدث قیل یا رسول الله وما یحدث قال الغیبة- نشستن در مسجد با انتظار نماز عبادت است مادامیکه حدیث نکند گفته شد ای پیغمبر خدا چه را حدیث کند (یعنی غرض از این حدیث که فرمودید چیست) فرمود غیبت

عبادت هست در مسجد نشستن — پی ذکر و نماز و توبه بستن
نسازد غیبتی گر مردمان را — نیالاید به عیب کس دهان را

۳۶- الصائم فی العبادة وان کان نائما علی فراشه مالم یغیب مسلما روزه دار پیوسته درعبادت است و اگرچه در فراش خود بخواب باشد مادامی که غیبت مسلمانی را نکند

بود هر روزه داری در عبادت — گر از غیبت نگردد بی سعادت
بصائم از خدا لطف و ثواب است — اگرچه در فراش خود بخواب است

۳۷- اربع من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وشدة الحرص فی طلب الدنیا والاصرار علی الذنب چهار چیز از علامات بدبختی است خشکی چشم و سختی دل و وفور حرص در طلب دنیا و اصرار بر گناه

علامات شقاوت هست بسیار — از آنها گفت آنحضرت بود چهار
جمود چشم و ناگردیده گریان — زخوف آنکه داند فاش و پنهان
دوم زان جمله میباشد قساوت — که برهانی است قاطع بر شقاوت
سیم بر حرص و آز خود فزودن — پی جمع منال و مال بودن
چهارم بر گنه بنمودن اصرار — نکردن شرم از قهار جبار

۳۸- استعینوا علی امورکم بالکتمان فان کل ذی نعمة محسود یاری بخواهید در امور خود بکتمان زیرا که هر صاحب نعمتی مورد

حسداست وحاسدين درصدد تهيهٔ زوال نعمت اوهستند

طلب سازيداى ارباب ايمان بكار خويشتن يارى ز كتمان

كه هر با نعمتى محسود باشد ز كتمان آدمى راسود باشد

۳۹ـ الايمان نصفان نصف فى الصبر و نصف فى الشكر ـ ايمان بردو نصف است نصفى درصبراست و نصفى درشكر

شه ملك نبوت اصل عرفان چنين گفتا كه الايمان نصفان

بود نيمى از آن صبر وتحمل ديگر نصفيش شكر منعم كل

۴۰ـ الطاعم الشاكر افضل من الصائم الصامت ـ طعام خور شكر گذار بهتراست از ساكت روزه دار

بشكر حق هر آنكس كرده اقدام ولى روزه بسر نا برده تا شام

بود افضل يقين ز آن روزه دارى كه باشكر خدايش نيست كارى

۴۱ـ ان الله رحيم يحب كل رحيم ـ خدا مهربان است وهر مهربانى را دوست ميدارد

خدائى كو بخلقش مهربان است محب مهر با نان جهان است

۴۲ اكمل الناس عقلا اخوفهم لله و انقص الناس عقلا اخوفهم للسلطان واطوعهم له ـ كاملترين مردم از جهة عمل ترسناكترين ايشان است از خدا و ناقص ترين مردم بحسب عقل ترسناكترين ايشان است از سلطان و آنكه بيشتر از او پيروى ميكند

كسى باشد بعقل از خلق برتر كه بيمش بيش شد از حى داور

بعقل اندكتر است آنمرد نادان كه ترسش بيشتر باشد ز سلطان

برد فرمان او بيش از خداوند برد از كردگار خويش پيوند

۴۳ اذا غضب الله على امة لم ينزل عليهم العذاب غلت اسعارها و قصرت اعمارها ولم تربح تجارتها ولم تزك ثمارها ولم تغزر انهارها وحبس عنها امطارها وسلط عليها اشرارها ـ هنگاميكه خدا غضب كند

برطایفه وقومی برایشان عذاب نازل نمیفرماید بلای گرانی نرخها برایشان پدید آید و کوتاه شود عمرهای ایشان وسود نه بخشد تجارتشان و نرسد میوه‌های آنها ووافر نمیشود نهرهای ایشان و باران قطع شود و برایشان اشرارشان مسلط گردند

غضب بر امتی گر کرد یزدان	عذابش می‌نشد نازل برایشان
ولی کوته شود اعمار ایشان	ترقی می کند اسعار ایشان
تجارتهایشان بیسود گردد	درختان را ثمر نابود گردد
نمی یابد وفوری آب انهار	برایشان حبس خواهد گشت امطار
بر آنها سلطنت یابند اشرار	و ز آنها دور میگردند اخیار

۴۴ ان لله عباداً یفزع الناس الیهم فی حوائجهم اولئك هم المؤمنون من عذاب الله یوم القیامة - بدرستیکه از برای خدا بندگانی است که مردم در حاجتهای خود بسوی ایشان پناهنده شوند)ز ایشان در بر آوردن حوائج آنها کوشش کنند) اینگونه مردم کسانی هستند که ایمنند از عذاب خدا در روز قیامت

خداوند جهان را بندگانی است	که با ایشان ورا لطف نهانی است
بجز خدمت بمردم کارشان نیست	پی حاجات خلق آزارشان نیست
قیامت چونکه میگردد پدیدار	چنین مردم مصون هستند از نار

۴۵ احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی - محبوب ترین طعامها بسوی خدا طعامی است که دستها بسوی او بیشتر باشد

طعامی نزد حق محبوب تر شد	که سویش دست مردم بیشتر شد

۴۶ ان المؤمن یاخذ بادب الله اذا وسع الله علیه اتسع واذا امسك علیه امسك - بدرستیکه مؤمن فرامیگیرد بادب خداوند و بذیرای فرمان و ارادهٔ او است زمانی که خدا براو گشایش داد نعمت او را ضایع

نسازد و بخود وسعت دهد واگر خداوند در باره او امساك نمود ملالت نگیرد و بقناعت کوشد

بودمومن کسی کو گشت خرسند | بهرچیزی که داد اورا خداوند
اگر وسعت دهد وسعت پذیرد | وگر فقرش دهد غم بر نگیرد
که وسعت خدا را میستاید | که سختی قناعت می نماید
غنا وفقر نزدش هست یکسان | نباشد در رهی جز راه یزدان
نبیند شادی وغم دره دوست | که داند هرچه ازاو هست نیکوست
زتسلیم ورضای خود نکاهد | جز آنچه دوست میخواهد نخواهد

۴۷ اقل مایکون فی آخرالزمان اخ یوثق به اودرهم حلال ـ کمتر چیزی که در آخر الزمان است برادری است که محل وثوق واطمینان باشد یادر همی که ازممر حلال بدست آید

زهر چیزی که در آخرزمان است | بسی کمتر صدیق مهربان است
حلالی ازدراهم آن زمان نیست | وگر باشد بجزاز نادر آن نیست

۴۸ احترسوامن الناس بسوءالظن ـ حراست ومحافظت کنید خودرا ازشر مردم ببدگمانی ودور اندیشی

بدور اندیشی ای مرد خردمند | در رنج وعنا بر خویش بربند
چه باشد حزم از شرط تیقظ | بسوء ظن نما خود را تحفظ

۴۹ انمایدرك الخیر کله بالعقل ولادین لمن لاعقل له ـ همانا ادراك میشود خیر تمام آن بخرد ودین ندارد کسی که خرد ندارد

چنین گفتا رسول ایزد پاك | که هرخیری شود باعقل ادراك
هر آنکس را خرد یارومعین نیست | مراهل خرد بیشبهه دین نیست

---

(۱) البته ترس اثر بدگمانی دادن مانند کینه ودشمنی واذیت ناسندا ست ومقصود اینست که بآن مراقبت وتحفظ خوب است

۵۵ ان الاحمق یصیب بحمقه اعظم من فجور الفاجر وانما یرتفع غداً فی الدرجات وینالون الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم

بدرستیکه احمق میرسد از کار احمقانه خود بزرگتر از فسق فاجر را و خداوند بالا میبرد درجات مردم را فردای قیامت و میرسند به قرب پروردگار خود باندازه عقلهایشان

چنان احمق بدنیا کر کند کار | که بالاتر بود از فسق فجار
بقدر عقل فردای قیامت | کند هر کس بقرب حق اقامت

۵۶ ان من الشعر حکماً و ان البیان لسحرا (۱) بدرستیکه پاره از شعرها حکمت است و بدرستیکه برخی بیانات مانند سحر است

زشعر آمد گهی حکمت پدیدار | بشعر خویش بس کن حکمت اظهار
بیان را گاه آثار آنچنان شد | که سحر دلفریب اندر گمان شد

۵۷ احفظ لسانك - نگهدار زبان خودرا ازبد گفتن مردی عرض کرد مرا وصیتی فرما فرمود احفظ لسانك باز عرض کرد بازفرمود احفظ لسانك درکرت سیم فرمود ویحك وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الاحصائد السنتهم - وای برتو آیا مردم را بروی درآتش می اندازد جز آنچه را زبانهای ایشان درو کرده است

وصیت خواست شخصی دانش افزا | زختم انبیا سلطان والا
بگفتا در جوابش شاه ابرار | که از لغزش زبانت را نگهدار
دیگر باره وصیت کرد درخواست | جوابش داد باز این بی کم و کاست
به بار سیمین بعد از عتابش | چنین فرمود آن شه درجوابش
که آیا اندر آتش خلق بر روی | همی افتند از اینسوی و آنسوی
مگر از آنچه ناشی از زبانهاست | درو گردیدهٔ داس لسان هاالست

۱- و نقل شده (ان من الشعر لحکمة)

۵۳ ان الله يحب اذا انعم على عبده ان يرى اثر نعمته ويبغض البؤس والتبأوس - خدا دوست میدارد که زمانیکه انعام فرمود بر بنده خود اثر نعمت او در او دیده شود و دشمن دارد سختی و سختی را بخود بستن

به نعمت حق چو بر کس روی آرد از او اظهار نعمت دوست دارد

بنزد خلق عرض حاجت ودرد بود مبغوض حی داور فرد

بخود سختی وفقر وفاقه بستن بود مکروه دردرگاه ذوالمن

۵۴ الحيا من الايمان - حیا از ایمان است

چنین گفتا رسول پاك یزدان که درانسان حیاباشد زایمان

۵۵ اذا كان يوم القيامة لم تزل قدما عبد حتى يسئل عن اربع عن عمره فيم افناه وعن شبابه فيم ابلاه وعما اكتسبه من اين اكتسبه وفيم انفقه وعن حبنا اهل البيت - روز قیامت کهمیشود قدم هیچ بنده بر داشته نمیشود تاآنکه سؤال شود ازچهار چیز ازعمرش که در چه وا نی کرده است اورا واز جوانی او که در چهچیز به پیری رسانیده است اورا واز مالی که کسب کرده است که ازکجا کسب کرده ودر چه جز حرج نموده وازدوستی ما اهل بیت

چو مردم راخدا درمحشر آرد قدم بنده ز جایش بر ندارد

که تاپرسش شودز آن بندهازچهار کند بر کردههای خویش اقرار

زعمراو که کرداندرچه فانیش دیگر درچه بهپیری شدجوانیش

سهدیگرزاچه کرده کسب اموال که آورداز کجا وچون شدش حال

کجا انفاق کرده خیر یا شر نموده بهر حق یا نفس کافر

چهارم حب اهل بیت اطهار که این اصل اصل آمد بر بار

۵۶- المؤمن حرام كله عرضه وماله ودمه - مؤمن همه چيز مؤمن حرام

است چو عرض او باشد چه مال او چه خون او

زمؤمن عرض و مال و خون حرام است	که مؤمن را بسی قدر و مقام است

۵۷ـ اذا امرتکم بشئی فأتوا منه ما استطعتم ـ زمانی که شما را بچیزی امر کردم بیاورید از آن آنچه را توانائی دارید

به آنچیزی که من از سوی یزدان	شما را داده ام از مهر فرمان

بیارید آنچه دارید استطاعت	که لازم شد بقدر وسع طاعت

۵۸ـ الایمان عقد بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان ـ ایمان عبارت است از عقد قلب و گفتن بزبان و عمل به ارکان (۱)

بعقد قلب با کردار ارکان	دیگر قول زبان میباشد ایمان

۵۹ اقیلوا ذوی الهیئة عثراتهم ـ از لغزشهای ساده دلان در گذرید

از آن لغزش که شد از مرد ساده	گذشت آرید با روی گشاده

۶۰ ـ الزهد فی الدنیا قصر الامل وشکر کل نعمه والورع عن کل ما حرمه الله

زهد در دنیا کوتاهی آرزوست و شکر هر نعمتی و پرهیز از هر چه خداوند آنرا حرام کرده است

بود زهد حقیقی قصر آمال	دیگر شکر خدا در کل احوال

سیم کردن تحفظ از مناهی	پی تحصیل مرضات الهی

۶۱ـ انما اخاف علی امتی ثلثا شحاً مطاعاً و هوی متبعاً و اماما ضلالا اینست و جز این نیست که میترسم برامت خود از سه چیز بخیل مطاع

---

(۱) مراد ایمان کامل است چه که برحسب آنچه از مجامع آیات و اخبار استفاده میشود ایمان تصدیق قلبی است یا تسلیم قلبی یا عدم جحود اقلا اگرچه بزبان در بعض موارد منکر وجاحد گردد که (الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان) چنانکه تحقیق آنرا در مصباح الفلاح وغیره نموده ام

بهوای پیروی شده وپیشوای گمراه

باین‌امت مراخوف ازسه‌چیز است — که رنج باتمیز و بی‌تمیز است
بخیلی کو بر مردم مطاع است — هوای نفس کانرا اتباع است
سه دیگر پیشوای گمره دون — که‌اورانیست‌شرم‌ازحی بیچون

۶۲ - الا ان‌شر امتی‌الذین یکرمون مخافة شرهم الا ومن اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی - آگاه باشید که شر امت من وبدان ایشان کسانی هستندکه اکرام میشوند برای ترس و بیم از شر ایشان آگاه باشید کسیکه‌مردم‌اوراا‌کرام بنمایند برای پرهیز ازشر او از من نیست

هرآنکس راکه مردم‌خاص‌باعام — کنند ازخوف او توقیروا‌کرام
بود او شر این امت بتحقیق — سده مسدود براو باب توفیق
نمیبا شد زمین ایگونه آدم — جدا باشد زمن درهر دو عالم

۶۳- اباکم وتخشع النفاق وهوان یری الجسد خاشعا والقلب لیس بخاشع - به پرهیزید از تخشع نفاق که عبارت است از اینکه دیده شود جسد آدمی خاشع وشخص خودرا با خشوع جلوه دهد وبه دل خاشع نباشد

نفاق در تخشع‌را اثر نیست — که تن‌خاشع‌ولی‌دلرا‌خبرنیست
بپرهیزید زین گونه تخشع — رها سازید چون سگان تصنع

۶٤- المحسن المذموم المرحوم - نیکو کاری‌که اورامذمت نمایند مورد رحمت است

چه‌نیکو کار روزی گشت مذموم — بود نزد خدا بی‌شبهه مرحوم

۶۵ - احثوا التراب فی وجوه المداحین - بصورت ستایش کنندگان و چاپلوسان بی‌مورد وبدروغ خاك بپاشید

چه‌بدی وضع مداحان نادان | که‌از کذب‌است ناشی مدح ایشان
بصورتهای ایشان خاك میپاش | نمادر نزد مردم کذبشان فاش

الشدید من غلب نفسه- محکم وتوانا کسی است که برنفس خود پیروز شود

نباشد سخت ومحکم آنکه‌در زور | بود مانند مردان سلحشور
شدی گر مالك نفست رشیدی | هوا مغلوب گر کردی شدیدی

٦٧- السلام مرآت المومن- سلام آئینه مومن وحاکی از حال او است

سلام از قلب پاك مهر خیزد | زکوزه آنچه‌در آن هست ریزد

٦٨- المرء کثیر باخیه -مرد بسبب برادر خود بسیار است

حو انسان را است دردنیا برادر | کثیراست وبود قلبش قوی تر

٦٩- اب من والدك واب من زوجك واب من علمك - پدری است ترا که از او متولد شده وپدری که دختر خود را بتو تزویج کرده و پدری که تو را علم آموخته

بنص او لین خلاق خداوند | پدر باشد سه کس ابجان فرزند
یکی آنکس که‌زان گشتی تومولود | بامر حق از او گشتی تو موجود
دیگر زیشان بود آنمرد هم کیش | که تزویجت نموده دختر خویش
سیم آنکس که علمت کرد تعلیم | باین هرسه نما تکریم و تعظیم

۷۰- الفقر فخری- فقر افتخار من است

چنین گفتا نبی سرخیل خوبان | که باشد فقر فخر من بدوران
بسویش بس مراشوق ونیازاست | که‌در آن بادحق کارساز است
ویا مقصود باشد فقر باالله | که باشد فخر آن سلطان ذیجاه

۷۱- اول ماخلق الله روحی- اول چیزی که خدا آفرید روح من

است ودر بعض روایات بجای (روحی)(نوری) است وباز فرماید (اول ما خلق الله اللوح) وفرماید (اول ما خلق الله العقل) و فرماید (اول ما خلق الله درة بیضاء) وباز فرماید (اول ماخلق الله نور نبیك یا جابر) ومراد از تمام یکی است وباعتبارات به عبارات مختلفه وارد شده

بود نور من آن خلق نخستین　　　　که اورا داد خالق عز وتمکین
بلی بی شبهه اول آفریده　　　　بود آن جان پاك و نور دیده
زلوح و ازقلم و ازدره عقل　　　　بدان مقصد یکی هستی اگر اهل

۷۲- الید العلیا خیر من الید السفلی- دست بالا که دهنده است بهتر از دست زیراست که گیرنده است

هر آن دستی که بخشنده است وعلیااست　　　　نکوتر باشد از دستی که سفلی است

۷۳- الاعمال بالنیات- عملها بقصدها منوط ومربوط است

به نیت بسته باشد جمله اعمال　　　　بنیت درك شد ادبار واقبال
به نیت هست نیك وزشت کردار　　　　گهی زان لاله روید گه از آن خار

۷٤- ای داء ادوی من البخل- چه دردی دردناکتر از بخل است

چنین فرمود شاه کبریا فر　　　　کدامین درد از بخل است بدتر

۷۵- الخیل معقود بنواصیها الخیر- پیشانی اسبها خیر بسته شده است

بود خیرات درپیشانی خیل　　　　کند انسان عاقل سوی آن میل

۷٦- ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء- رحم کن کسی راکه در زمین است تارحم کند تورا کسیکه در آسمان است

باهل ارض آنکو مهربان است　　　　بوی رحمت زاهل آسمان است

۷۷- المرء من احب وله مااکتسب- مرد باکسی است که درست میدارد و برای مرد چیزی است که کسب کرده است

هرآنکس بر زمین پامیگذارد بود با آنکه او را دوستدارد
بگیتی مرد آنچه کسب سازد برای او بود از نیك یا بد

۷۷- المستشار موتمن - کسیکه طرف مشورت شد باید امین باشد و خیانت نکند

بر آنکو مستشار آمد خیانت روا نبود بود لازم امانت

۷۹- الدال علی الخیر کفاعله- راهنما بر نیکی مانند کننده آن است در اجر و ثواب

هرآنکس سوی خیری رهنماشد بمثل فاعلش نزد خدا شد

۸۰- المسلمون عند شروطهم الا ماحل حراماً اوحرم حلالا- مسلمانان نزد شرطهای خود میباشند (یعنی باید بشرط خود وفا کنند) مگر آن شرطی که حلال کند حرامی یاحرام کند حلالی را

مسلمانان بنزد شرط ومیثاق همه هستند زامر پاك خلاق
مگرشرطیکه مانع ازحلال است ویا جائزکن وزرو وبال است

۸۱- الرجل احق بصدر مجلسه وصدر دابته- مرد سزاوارتر است بصدر مجلس خود ومرکوب خود

بصدر مجلس ومرکوب خوددان بود اولی زهرکس صاحب آن

۸۲- الظلم ظلمات یوم القیامة- ستم تاریکی روز قیامت است

ستم شد ظلمت روز قیامت ستم بار آورد رنج وندامت

نماید عدل حق قهر ستمکار بچشمش روز روشن میکند تار

۸۳- التائب من الذنب کمن لاذنب له- توبه کننده از گناهان مانند کسی است که گناه نکرده باشد

نماید توبه گر شخص گنه کار بود چون بیگنه از خیل اخیار

۸۴ - امنك من عتبك- ایمن ساخت تو را از اذیت خود کسی که باتو عتاب کرد و گله نمود زیرا که اگر در مقام اذیت بود عتاب نمی کرد

عتاب کرد آنکو دوستانه زخود ایمن نمودت درزمانه

۸۵- المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه والمؤمن من امن جاره بوائقه وما آمن بی من بات شبعا ن و جاره طاو - مسلمان در حقیقت کسی است که مسلمانان از دست و زبان او بسلامت باشند و مؤمن کسی است که همسایه وجار خودرا ایمن سازد از زحمتهای خود بر او یا از زحمتهای وارده بر او که دفع یا رفع نماید و ایمان نیاورده است بمن کسیکه شب را صبح کند با شکم پر و حال اینکه همسایه او گرسنه باشد

مسلمان باشد آنکو از کرامت زوی باشد مسلمان درسلامت

چهاز دست وچهاز نیغ زبانش چه درسراچه در فاش وعیانش

کسی مؤمن بود از مرد یازن که ازشرش بود همسایه ایمن

بمن ایمان ندارد آن که شبعان بروز آرد سب خود سادو خندان

ولی جارش بودسر گرم زاری زدرد جوع وحال فقر وخواری

۸۶- البلاء موکل بالنطق- بلا موکل بسخن کردن است (یعنی گاهی سخن باعث بلا میشود

بتصریح شه دین عقل اول بلا بر نطق انسان شد موکل

چه اینسان است بس در گاه گفتار زبان خویشتن از بد نگهدار

۸۷- اعط الاجیر اجره قبل ان یکشف رشحه- مزد اجیر را بده پیش از آنکه عرق او بخشکد (۱)

عطاکن مزد مزدورت از آن پیش که خشکاند عرق از چهرهٔ خویش

۸۸- اتقو النار ولو بشق تمرة- بپرهیزید از آتش اگر چه بپاره خرما باشد (یعنی آنرا هم غضب نباید کرد یا اینکه با کار نیك و احسان بمردم از آتش پرهیز کنید اگر چه در کمی مانند پارهٔ خرما باشد)

بپرهیزید ز آتش در گناهان وگر باشد بشق تمره عصیان

۸۹- الکلمة الطيبة صدقة- سخن پاك و بی آلایش صدقه است

تصدق باشد آن پاکیزه گفتار که چون بخشش در او شد سود بسیار

۹۰- الدعاء سلاح المومن- دعا سلاح مؤمن است .

دعا حاجات را راه نجاح است برای مؤمنین نیکو سلاح است

مهین طاعات یزدانی دعا شد دعا کردار خیل اولیا شد

۹۱- اذا اتاکم الزائر فاکرموه- زمانی که آمد شما را زیارت کننده او را گرامی دارید

تورا گر زائری گردید مهمان گرامی دار او را از دل و جان

۹۲- اشفقوا تحمدوا و توجروا - شفقت و مهربانی نمائید تا ستایش کرده شوید ومزد داده شوید

بمردم شفقت ورحمت نمائید ره مهر و محبت را سپارید

---

(۱) در بعض کتب (قبل ان ینشف رشحه) نقل شده

که تا محمود اندر دهر باشید | بر خلق و خدا با اجر باشید

۹۳- الایمان الصبر والسماحة - ایمان صبر است و جود

به‌صبر وجود ایمان شد محقق | خوش آنکو گشت بر این در موفق

۹۴- الندامة توبة- پشیمانی توبه وبازگشت بخدا است اگر از جهة قبح معصیت ومخالفت خداوند باشد

بود توبه ندامت از مناهی | پی تحصیل مرضات الهی

خوش آنکو از گنه گردد پشیمان | خوش آنکو باز گردد سوی یزدان

۹۵- آفة الحسب الافتخار والعجب- آفة حسب وشرافت خاندان افتخار وخود بینی است

حسب را افتخار و عجب آفت | بود در نزد مرد بافتوت

۹۶- المرء علی دین خلیله وقرینه- مرد بردین دوست وقرین وهمنشین خود است .

سر شاهان نبی پاك معبود | پی ارشاد خلق اینگونه فرمود

بدنیا هر که بایاری قرینست | بمانند وی اورا رسم و دینست

اگر با نیك یا بابد نشینی | صفات وخلق را در خویش بینی

وزد باد صبا گر در گلستان | کند بوی خوشش زنده دل و جان

و گر شد مزبله اورا گذرگاه | بگیرد بوی ناخوش سر بسر را

نشین پس با نکویان ای برادر | مگیر از مردم بد یار و یاور

۹۷- الارتیاب من الکفر- شك کردن در عقاید اسلامی وضروریات آن کفر است

بود از کفر شك وریب آدم | در آنچیز یکه از دین شد مسلم

۹۸- الخمر جماع الاثم وام الخبائث و مفتاح الشر - شرب خمر مجمع گناهان ومنشاء آن ومادر خبائث و کلید شر است

زشرب خمر عقل ودین تباه است　　　که مجمع بهر هر ه زر و گناه است

بود ام الخبائث خمر و بر شر　　　کلید واثمها در او است اندر

۹۹- النساء حبالة الشیطان- زنها دامهای شیطانند

زنان هستند دام مکر شیطان　　　بپرهیز از زن بد کار نادان

۱۰۰- الخیر عند حسان الوجوه - خیر و خوبی نزد نیکو رویان وخوش صورتان است

بنزد نیکوان درخلق ورخسار　　　بود نیکی زیاد و خیر بسیار

۱۰۱ السعید من وعظ بغیره- نیك بخت کسی است که بسبب غیر خود پند گیرد

کسی کو پند میگیرد زاغیار　　　سعید است وباو بخت آمده یار

زوضع مردم و تصریف احوال　　　بگیر اندر ز نیکو ساز اعمال

۱۰۲ اعجل الشر عقوبة البغی- کیفر وعقاب ستمکاری از کیفر بد یهای دیگر زود تر میرسد

عتاب جور از جمله گناهان　　　شتابان تر رسد برصاحب آن

۱۰۳- الصحة والفراغ نعمتان مکفورتان- (۱) صحت وفراغت دو نعمتی هستند که کفران میشوند

دو نعمت در زمانه گشت کفران　　　فراغ و صحت انسان یقین دان

دراین دوای بسا اشخاص مغبون　　　که ناکردند شکر حی بیچون

چو صحت داری ایجان با فراغت　　　غنیمت دان که شد هنگام طاعت

---

(۱) وباز نقل شده که فرمود (الصحة والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس) صحت وفراغت دو نعمتی هستند که اکثر مردم در آنها غبن دارند از جهة اینکه قدر این دو نعمت را ندانسته وعبادت خدا را که شکر این دو نعمت است بجا نیاورده اند ونیز در بعض نقلها بجای جمله (کثیر من الناس) (جمیع الناس) است

دریغا (صافیا) با نا مرادی زمان بندگی از دست دادی
نه‌حال و نه فراغت هست دیگر شدی پیر و جوانی رفت برسر
چه گوئی درجواب پاك یزدان که کردی نعمتش پیوسته کفران
غریق بحر عصیانم خدایا سرا پا جمله طغیانم خدایا
دراین بیچارگی وضعف و پیری بجز لطفت ندارم دستگیری

۱۰۴- الکذب یجانب الایمان - دروغ ایمان را به دوری افکند

دروغ ایمان زانسان دور سازد خنك آنکو بکذبش دین نبازد

۱۰۵ المؤمنون الهینون اللینون- مومنان کسانی هستند که بامردم بطریق سستی و نرمی رفتار می کنند نه به غلظت ودرشتی

هر آنکس گشت مومن هست لین ندارد غلظتی و هست هین

۱۰۶- ایاکم و التسویف وطول الامل فانه کان سبب الهلاك الامم

بپرهیزید از تاخیر انداختن اعمال صالحه وطول آرزو و آمال که آن سبب هلاك امتها بوده است

نگه‌دارید خود ازروی اقبال زتاخیر عمل وز طول آمال
که بر باد فنا داد از امم گرد بمردم آنچه آمد جمله آن کرد

۱۰۷- الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته - زیرك کسی است که نفس خودرا پست سازد وتواضع پیشه نماید وعمل کند برای پس از مرگ خود تمام شما شبانید و هریك ازشما مسئولید از جهة رعیت خود که اعضا وجوارح شما هستند

بود زیرك کسی در پیش وجدان که سازد پست نفس خود بدوران
نماید بهر بعداز مرگ خود کار طلب سازد همیشه حسن کردار
براعضا جمله راعی وشبانید همه مسئول ز آنها بی گمانید

۱۰۸- السعادة کل السعادة طول العمر فی طاعة الله - سعادت تمام سعادت

طول عمری است که در طاعت خداوند باشد

سعادت کل آن عمر طویل است | که اندر طاعت رب جلیل است
تمام بخت خوش عمر دراز است | که اندر آن در طاعات باز است

١٠٩- اول ما تفقدون من دینکم الامانة و آخر ما تفقدون الصلوة

اول چیزیکه شما فاقد شوید از دین خود امانت است و آخر چیزی که فاقد شوید نماز است

شما فاقد شوید اول امانت | زدین خویش و اوضاع دیانت
نماز است آنچه مبسازید مفقود | در آخر ز آنچه شد دستور معبود

١١٠- **الرزق اشد طلباً للعبد من اجله** - روزی در طلب بنده سخت تر است از اجل او

زروزی هیچکس را منع نتوان | رسد همچون اجل روزی بانسان
که طالب تر بود روزی بانسان | بدنیا از اجل ای نیك وجدان

١١١- النظر الی الخضرة یزید فی البصر و النظر الی المرئة الحسنا کذلك

نظر کردن بسوی سبزه زار زیاد میکند روشنی چشم را و نظر بسوی زن نیکو هم چنین است .

فزاید سبزه دیدن دیده را نور | چه دیدن عارض زنهای چون حور
نظر هم گاه سهمی شد ز شیطان | کشاند آدمی راسوی نیران
محل این و آن بشناس و هشدار | که ازروی هوا نبود تورا کار

١١٢- السلطان ظل الله فی ارضه - سلطان سایه خدا است در زمین او .

بود اندر زمین شه ظل یزدان | اگر شد حامی ارباب ایمان
شهی کزاو رواج عدل و دین است | براو از حق تعالی آفرین است

١١٣- ایها الناس ان افضل الناس من تواضع عن رفعة و زهد عن

غنیة و انصف عن قوة و حکم عن قدرة - ایمر دم همانا افضل مردم کسی است که فروتنی کند باوجود رفعت و برتری، و ترك دنیا نماید با وجود بی نیازی و انصاف دهد باوجود قوت و حلم ورزد با وجود توانائی و قدرت .

شهنشاه جهان عقل نخستین بمردم از در اندرز گفت این
بود افضل کسی از مردمان کو تواضع هست گاه رفعتش خو
نماید با وجود مال دنیا به دنیا زهد پیشه بهر عقبا
ده انصاف بوید گاه قوت مدارا پیشه سازد گاه قدرت

۱۱۴ - اکثر اهل جهنم المتکبرون - بیشتر اهل دوزخ متکبرانند

زاهل دوزخ آنانند اکثر که ایشان راست شور کبر بر سر

۱۱۵ - الشیخ شاب فی حب اثنین فی حب طول الحیوة و کثرة المال

پیر مانند جوان است در دوستی دو چیز در دوستی درازی زندگی و زیادتی مال

دو چیز است آنکه مانند جوانان بآنها ما بلند و دوست پیران
یکی طول حیات و زندگانی دیگر زان دو وفور مال فانی

۱۱۶ - الرغبة فی الدنیا تکثر الهم و الحزن و البطالة تقسی القلب

رغبت و میل در دنیا زیاده می کند هم و غم را و بیکاری دل را سخت می نماید -

زرغبت کردن انسان به دنیا وفور حزن و غم گردد هویدا
شود دل سخت گر باشد بطالت بطالت خوی افتد در ضلالت

۱۱۷ - الزنا یورث الفقر - زنا باعث فقر و احتیاج است .

زنا سد باعث فقر ای برادر از این کار شنیع زشت بگذر
مرا بر کی شود یك حظ آنی بفقر و فاقه در مدت زمانی

۱۱۸ - الرجل فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس - مرد در سایه صدقه

خودترقی میکند تاحدی که‌در میان مردم حکمفر ما شود

رسی تا برمقام حکمرانی بکن درظل احسان زندگانی

۱۱۹- العلما امناء الله فی خلقه علماء ودانشمندان امینان خدا هستند درخلق او

کسی کو عالم احکام دین است زحق ددر بین مردم او امین است.

۱۳۰-المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا - مؤمن برای مؤمن مانند بنیان است که محکم میکند بعض او بعضی را بواسطه اتصال بهم.

برای مرد مومن مرد مومن ظهیر و پشت غمخوار است و آمن

کند بعضی از ایشان بعض دیگر چه بنیان محکم و سخت وتناور

۱۳۱-المسلم اخ المسلم لا یظلمه ولا یسلمه - مسلمان برادر مسلمان است نه اورا ستم میکند و نه اورا و میگذارد

مسلمان را برادرشد مسلمان نه آن بیند ستم زاین و نه این زان

بروز سختی او را کار آید در نصرت برویش بر گشاید

۱۳۲-الویل کل الویل لمن ترك عیاله بخیر وقدم علی ربه بشر

وای تمام وای بر کسیکه بمیرد و بگذارد عیال خود را بخیر و خوشی و خود وارد شود بر پرورد گارش بشر و بدی یعنی وسائل راحتی و آسایش بازماندگان خودرا فراهم نماید اما خداوند را با کارهای نیك خوشنود نکرده باشد

تمام وای بر آنکو زدنیا رود باحسرت بی‌حد به‌عقبا

گذارد بهر اطفال و عیالش تمام آنچه مالك بد زمالش

ولی بر کرد گارش روزمحشر شود وارد بگردن نامهٔ شر

۱۳۳-اطلبوا الفضل عند الرحماء من امتی تعیشوا فی اکنافهم.

طلب سا زید فضل و احسا ن را از مهربا نا ن امت من تاعیش کنید در پناه ایشا ن

طلب سازید فضل از مهربانان	ازاین امت که دراکناف ایشان
بامر زندگی با شید مشغول	بوضع دلپسند وطرز مقبول

۱۳۴- اتقوا دعوة المظلوم فانها تحمل علی الغمام یقول الله تعالی وعزتی وجلالی لانصرنك ولو بعد حین - بپرهیزید از نفرین مظلوم که حمل میشود برابر بعنی ببالا رفتن از ابر بالاتر است یااینکه ازاو سریع السیر تراست » میفرماید خداوند تبارك وتعالی قسم بعزت و جلال خودم هر آینه نصرت ویاری میکنم تورا اگرچه پس از مدتی باشد.

بترسید اردعای شخص مظلوم	که میباشند ستم برظالمان شوم
دعایش برستمگر مستجاب است	بسرعت پیش از ابر وسحاب است
خدای عادلش دلشاد دارد	قسم بر عزت خود یاد آرد
که در موقع نماید یاری او	ترحم آورد بر زاری او

۱۳۵- ان الله یحب الرفق کله - بدرستی که خدا دوست می‌دارد رفق و مدارا را بتمامی

مدارا را خداچون دوست دارد	بصاحب رفق عزت میگذارد

۱۳۶- ان هذه القلوب تصدء کما تصدء الحدید قیل فما جلائها قال ذکر الموت وتلاوة القرآن - بدرستیکه این دلها زنك میگیرد چنانکه آهن زنك میگیرد یعنی از جهت اعمال ناشایسته و اخلاق و افکار ذمیمه عرض شد پس جلا وروشنی و پاکی آن بچه چیز است فرمود بیاد مرك وتلاوت قرآن

دل انسان چو مرآت مصفا است	که بر هر چیز آن حاکی ومجلی است

گهی مانند آهن زنك گیرد　　غبار معصیت بر خود پذیرد
زقرآن خواندن و باياد مردن　　بدل باید جلا و نور دادن

۱۲۷- الخلق كلهم عيال الله فأحبهم اليه انفعهم لعياله - خلق عيال خدا هستند پس محبوب ترين ايشان نافع ترين ايشا ن است بر اى عيال او

عیال حق تمام انس و جانند　　همه رزق خور سلطان جانند
بدرگاهش پس آنکس بیشتر شد　　که سودش بر عیالش بیشتر شد
بخلق ازجان و دل خدمت نمودن　　در احسان بر آنها بر گشودن
بود نزد خدا بهتر عبادت　　خوشا آنکس که یابد اینسعادت

۱۲۸- التاجر الجبان محروم - بازرگا ن ترسناك در كار تجارت از سود محروم است

اگر تاجر بكار خود جبان است　　شود محروم و سودا و زیان است

۱۲۹- العالم و المتعلم شريكان في الاجر داناو فرا گیرنده دانش هر دو در خیر شریکند

بود با مرد دانا دانش آموز　　شریك خیر و اجر و بهشت پیروز

۱۳۰- اكثر ما يلج امتي الجنة تقوى الله و حسن الخلق - بیشتر چیزی که انسان را داخل بهشت مینماید پرهیزکاری و حسن خلق است

فزون تر آنچه داخل امت من　　کند اندر بهشت حی ذو المن
دو چیز است آن به پیش پاك خلاق　　یکی تقوی و دیگر حسن اخلاق

۱۳۱- اكثر ما يلج امتي في النار البطن و الفرج - بیشتر چیزیکه داخل می کند امت مرا در آتش شکم و فرج است

زهر چیزی نماید پیش داخل　　در آتش بطن و فرج شخص جاهل
ازاین دو آدمی اندر عذابست　　درعالم زین دو غول ره خرابست

۱۳۲ـ افضل الناس من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه و باشرها بجسده و یفرغ لها وهو لایبالی علی من اصبح الدنیا علی عسر ام علی یسر

افضل مردم کسی است که عاشق عبادت باشد پس با او دست بگردن شود و او را بدل دوست دارد و با او ببدن بچسبد و فراغت پیدا کند برای او پس باك ندارد که برچه صبح کند از دنیا بر تنگی و عسرت یا بر گشایش و فراخی

زمردم جمله برتر آنکه عاشق — بود بر بندگی وان را معانق
عبادت را بود از جان و دل دوست — سراپا خاضع است و طاعتش خواست
کند تن فارغ از بهر اطاعت — کند کوشش پی کسب عبادت
ورا باکی نه از اوضاع عالم — ززشت و نیك و خیر و شادی و غم
چه اندر عسر و چه در یسر باشد — غبار غم بروی دل نباشد
خوش آن مردم که صافی اینچنینند — بفرمان خداوندی رهین اند
خوشا آن مردم پاکیزه جانی — که باشد بند گیشان کامرانی
خوشا آن بندهٔ کاندر سحرگاه — کند زاری همی من خشیة الله
خوش آنکو رغبتش اندر نماز است — زحق بروی در توفیق باز است
خوشا آن بنده کاندر گاه و بیگاه — زشوق حق بود در ناله و آه

۱۳۳ـ ان الله یحب الحلیم العفیف المتعفف ـ بدرستیکه خدا دوست دارد بردباری را که پارسا است و اشتیاق بعفت دارد

حلیمی کو عفیف و پارسا شد — یقین محبوب درگاه خدا شد

۱۳۴ـ انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حیث اخذ الله میثاق النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم فکنت اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله عزوجل ـ منم اول کسی که ایمان آورد بپروردگارم و اول کسی که جواب داد در زمان اخذ میثاق پیغمبران وقتی که خداوند ایشان را برخود شاهد قرار میداد از فرموده

(الست بربکم) پس من اول‌پیغمبری بودم که تصدیق کردم پروردگاری وخدائی اورا وسبقت گرفتم پیغمبران را باقرار بخداوند عزوجل

منم اول کسی کو را بخلاق — شد ایمان‌روز اخذ عهدومیثاق

منم اول مجیب او چو فرمود — الست ربکم آن حی معبود

سبق بردم تمامی را دراقرار — بوحدانیت بیچون قهار

۱۳۵ـ القرآن‌هو الدواء ـ قرآن‌دوااست

دواء درد مردم هست قرآن — از آن ماعمر باشد رو مگردان

۱۳۶ـ الهم نصف الهرم ـ هم نصف پیری است (یعنی‌ضعف وپیری‌وشکستگی از آن حاصل است

بودهم نصف پیری‌ای خردمند — مخور بیهوده غم‌دل‌درخدا بند

۱۳۷ـ الصوم جنة من النار (۱) ـ روزه سپراست‌از آتش

بود روزه سپر بی‌شبهه از نار — خوشا آنکس که باشدروزه‌اش کار

۱۳۸ـ الناس مسلطون علی اموالهم ـ مردم براموال خود سلطنت دارند

چنین گفتا نبی سرخیل‌خوبان — که براموال خود خلقندسلطان

۱۳۹ـ انا وعلی ابواهذه الامة ـ من‌وعلی دو پدر ومربی این امتیم

من‌وصهرم علی سلطان والا — براین امت‌پدر هستیم واولی

۱۴۰ـ الحیاء لایاتی الابخیر ـ حیانمی آورده‌مگر خیرو خوبی‌را

منه ازملك استحیا برون پا — که‌هر جاشد حیاخیراست آنجا

۱۴۱ـ الصحبة تمنع الرزق ـ خواب‌صبح‌منع‌میکند روزی را

زخواب صبح گرددمنع‌روزی — مکن‌این‌خواب‌بدراهیچ‌روزی

بلی این‌خواب میباشد زشیطان — بدبهاا ندراین خوابست پنهان

دراینهم مغتنم میدان عبادت — که‌باشد موجب نیل سعادت

چه‌نیکو آنکه‌دربین‌الطلوعین — بودبیدار و گیرد سود کونین

درطریق دیگر نقل‌شده (الصوم‌جنة)

چه نیکو آنکه اندر صبحگاهان　　بود مشغول ذکر و فکر و قرآن
بطاعات و عبودیت برد سر　　سراسر تا زند سر مهر خاور

۱۴۲- آفة العبادة الفترة - آفت عبادت سستی وفتور است

عبادت را زسستی هست آفت　　مکن سستی ببر از خویش کلفت
زسستی آدمی واماند از کار　　بدا آنکو زسستی شد گرفتار

۱۴۳- الدین شین الدین - اندوه قرض ریان دین است

زدین و هم او دین درزیان است　　بمدیون تیره و تار اینجهان است

۱۴۴- التدبیر نصف العیش - تدبیر نصف عیش است

بود تدبیر نصف عیش انسان　　بتدبیر است قائم دور دوران

۱۴۵- التودد نصف العقل - بامردم دوستی کردن نصف عقل است

بمردم دوستی و مهربانی　　بود نصف خرد گر نیك دانی

۱۴۶- السلام قبل الکلام - سلام پیش از سخن کردن است

سلام اول بود آنکه کلام است　　ز انواع تحیت به سلام است

۱۴۷- آفة الصدقة المن - آفت صدقه منت گذاشتن است.

تصدق را بود آفت چو منت　　منه منت که دور است از فتوت

۱۴۸- آفة الدین الهوی - آفت دین هواست

هوای نفس باشد آفت دین　　براو بوسنه عقل خویش بگزین
هوای نفس اول غول راه است　　از آن حال نبی آدم تباه است
مکن با نفس خود هرگز مدارا　　چو مردان خدا میکش هوارا

۱۴۹- الدعاء بین الاذان والاقامة - زمان دعا میان اذان واقامه است (یعنی این وقت از مظان استجابت دعا است

دعا بعد از اذان پیش از اقامه　　دهد نیل مقاصد را ادامه

۱۵۰- العلم لایحل منعه - منع از علم حلال نیست.

نمودن منع مردم را زدانش　　　حرام آمد بر ارباب بینش

۱۵۱- المؤمن کیس فطن حذر- مؤمن زیرك است و با فطانت و حذر کننده

کسی کو هست از اهل دیانت　　　خبیر وزیرك است وبافطانت
حذر پیوسته دارد از گناهان　　　براو گردیده غالب خوف یزدان

۱۵۲- الصبر نصف الایمان- صبر و برد باری نصف ایمان است

نبی هاشمی سلطان دوران　　　بگفتا صبر باشد نصف ایمان

۱۵۳- الیقین الایمان کله- یقین ایمان است بتمامی

سراسر حاصل عرفان یقین است　　　تمام آنچه شد ایمان یقین است

۱۵۴- الود یتوارث والبغض یتوارث- (۱) دوستی و دشمنی را آدمی بارث میبرد .

بمردم حب وبغض اهل دنیا　　　رسد میراث ازاجداد وآبا

۱۵۵- الزهد فی الدنیا تریح القلب والبدن- زهد و اعراض از دنیا دل و بدن را براحت می اندازد

کسی کوزهد میورزد بدنیا　　　بود راحت بدل ما نند اعضا

۱۵۶- التاجر ینتظر الرزق والمحتکر ینتظر اللعنة- تاجر فروشنده منتظر روزی است و محتکر حبس کنندهٔ ارزاق مردم منتظر لعنت

فروشنده بررزق امیدواراست　　　ولیکن محتکر ملعون وخواراست

۱۵۷- ان دین الله الحنفیة السمحة - دین خدا خالص وسهل و آسان است .

بود دین خدا آسان نه دشوار　　　زسختی هست خالص نزد هشیار

۱۵۸- ان اکثر اهل الجنة البله - بیشتر اهل بهشت مردمان ساده اند

---

(۱) وباز نقل شده که فرمود (المودة والعداوة یتوارثان)

بجنت بیشتر ساده دلانند   که مکر وخدعه وحیلت ندانند

۱۵۹- الضحك هلاك- خندهٔ بیمورد باعث هلاکت است

بود در خنده بیجا هلاکت   دراو درج است انواع فلاکت

۱۶۰- ان لله عباداً اخلقهم لحوائج الناس- از برای خداوند کسانی است که آفریده است ایشانرا برای حوائج مردم (یعنی برآوردن حاجات آنها و مدد کردنشان در رسیدن بمقاصد

برای حق تعالی بندگانی است   که در حاجات مردم زندگانیست

خداشان آفرید از بهر اینکار   که تا باشند مردم را مدد کار

۱۶۱- اول ما یرفع من هذه الامة الحیاء و الامانة- اول چیزی که برداشته می شود از این امت و آنرا رها میسازند حیا و امانت است

شود برداشته زین امت اول   دو چیز نیك مرغوب مجلل

یکی باشد حیا دیگر امانت   که بی ایندو ضعیف آمد دیانت

۱۶۲- اربع من کن فیه و کان من فرقه الی قدمه ذنوب بدلها الله حسنات الصدق و الحیا و اداء الامانة و حسن الخلق- چهار چیز است که در هر که باشند واز فرق تاقدم او گناه باشد خداوند تبدیل میفرماید آن گناهانرا بحسنات راستی وحیاء وامانة وحسن خلق

چهاراست آنکه چون شد مرد دارا   نمود از خویشتن راضی خدارا

وگر از پای تا فرقش گناه است   به نیکوئی مبدل ازاله است

یکی صدق ودیگر رد امانت   سه دیگر خلق نیکو از دیانت

چهارم شد حیا چون بی حیائی   بود مبغوض درگاه خدائی

۱۶۳- اذا لاقیتم فتلاقوا بالتسلیم و التصافح و اذا تفرقتم تفرقوا بالاستغفار- زمانی که بایکدیگر ملاقات کردید پس ملاقات کنید به سلام کردن و مصافحه نمودن و زمانی که ازهم جدا میشوید جدا شوید باستغفار کردن

به تسلیم و تصافح در ملاقات نمائید ابتدا اندر مقامات
جدا از هم چو میگردید غفران طلب سازید از درگاه یزدان

۱۶۴- المؤذنون اطول الناس اعناقاً یوم القیامه- اذان گویندگان گردنشان بلند تر است ازمردم در روز قیامت

اذان گو ازشرف درروز محشر بطول گردن است ازخلق برتر

۱۶۵- الزکوة قنطرة الاسلام- زکوة پل اسلام است که تاانسان ازاو گذر ننماید باسلام نمیرسد •

پل اسلام در عالم زکوة است که نافع درحیات ودرممات است

۱۶۶- الصدق طمانینة والکذب ریبة- راستی سکون نفس است و باعث بران ودروغ شك وحیرت است •

بصدق اندر طمانینه است وراحت بکذب اندرهمه ریب است وحیرت

۱۶۷- الایمان بالقدر یذهب الهم والحزن ایمان بقدر الهی هم و اندوه را ازمیان میبرد

بیار ایمان بنهد رخداوند که تا حزنت بردایجان فرزند

۱۶۸ النظر سهم مسموم من سهام ابلیس نظر کردن تیریست مسموم از تیر شیطان

نبی گفتا نظر کردن بنسوان بود زهر آبداده تیر شیطان
مبین هرگز بنیکو یان مهوش مزن بر عقل خود از شهوت آتش
برادر جان ازاین دیدن بپرهیز که دیدن آتش شهوت کند تیز
کند که دیدنی ازمرد بنیاد چه خوش گفت آنکه داد شاعری داد
زدست دیده ودل هرد وفریاد که هرچه دیده بیند دل کند شاد

۱۶۹- اتانی ملك فبشرنی ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة- ملکی مرا آمد و بشارت داد که فاطمه سیدهٔ زنهای اهل بهشت است

ملك دادم بشارت روزی اینسان که باشد فاطمه مولاة نسوان
سر وسر خیل زنهای بهشت است زنور پاك مراورا سرشت است

۱۷۰-اکرموا اولادکم واحسنوا ادابهم - گرامی دارید فرزندان خود را و آداب واخلاق ایشان رانیکو نمائید.

گرامی دار فرزندت بدنیا	به آداب نکو سازش محلی
که چون فرزندتو گردد نکوخوی	بمیدان سعادت میبرد کوی

۱۷۱-استغنوا عن الناس ولو بشوص السواك - بی نیازی جوئید از مردم اگرچه بشوص سواکی باشد

زجز حق چون نیاید کارسازی	بجوئید از خلایق بی نیازی
غنی کن خویش کرداری دلی پاك	زهرچه ور بود آن شوص مسواك

۱۷۲-المتشبع بما لا یملك کلابس ثوبی زور - کسیکه سیر کند خود را بچیزیکه مالك نیست مانند کسی است که بپوشد درجامهٔ بطلان ودروغرا

هرآنکس سیرشد ازمال اغیار	بدون وجه چونمردیست زاشرار
که پوشد جامهٔ از کذب و بطلان	بردد راین عمل فرمان زشیطان

۱۷۳- اطعموا طعامکم الاتقیاء واولوا معروفکم المؤمنین - اطعام کنید طعام خود را به پرهیزکاران و نزدیك کنید نیکی خود را به اهل ایمان

کنید از مهر اطعام اتقیا را	کنید از خود رضا درآنخدارا
باحسان مؤمنین راشادسازید	درآنقرب خدا را یاد دارید

۱۷۴-اغتنموا الدعاء عند الرقة فانها رحمة - غنیمت دانید دعارادر نزد رقت دل که آن رحمت است

غنیمت دان دعا را نزد رقت	که در رقت نهان گردیده رحمت

۱۷۵-ان اعجل الطاعة ثوابا صلة الرحم - ثواب آنطاعتی که شتابا نتر میرسد صلهٔ رحم است

ثواب وصل با ارحام اعجل	بود از غیر آن وهست اکمل

۱۷٦ـ ان الحکمه تزید الشریف شرفا ـ بدرستیکه حکمت زیاد می کند شرف آدم باشرافت را

چنین گفتا شه ملك نبوت — شرف افزون شود از علم و حکمت

۱۷۷ـ ان مکارم الاخلاق من اعمال اهل الجنة ـ بدرستی که مکارم اخلاق از اعما ل اهل بهشت است .

ز کار اهل جنت خلق نیکو است — خناك آنکس که اینش عادت و خواست.

۱۷۸ ـ ان المسئلة لاتحل الا لفقر مدقع او عزم مفظع ـ سئوال حلال نیست مگر از جهت احتیا جی سخت یا وا می که آ نرا بشدت مطالبه نمایند

سئوال از خلق میبا شد محرم — دراو بس پستی و خواریست مدغم

مگر ازروی فقر سخت و سیار — و یا قرضی که رسوائی دهد بار

۱۷۹ـ ان لکل شیئی معدنا و معدن التقوی قلوب العارفین ـ برای هرچیز معدنی است و معدن تقوی دلهای مردم بامعرفت است .

برای هرچه بینی معدنی هست — بهر گوهر که یابی مخزنی هست

بتقوی هست معدن قلب عارف — که بر اسرار حق گردیده واقف

۱۸۰ـ ان لکل شیئی قلبا و قلب القرآن یس ـ بدرستی که برای هرچیز قلبی است و قلب قرآن یس است

بهرچیزی دلی باشد بدوران — بود یس دل پر نور قرآن

۱۸۸ ـ ان اکثر ما یدخل النار الاجوفان الفرج والفم ـ بیشتر چیزی که داخل میکند آدمی را در آتش دو چیز میان تهی است فرج و دهان (یعنی شهوت فرج و شکم)

زهرچیزی که سازد مرد داخل — درآتش بیشتر ای مرد عاقل

یکی فرج است و آندیگر دهانست — که درآنها مفاسدها نهان است

۱۸۲ـ ان اکثر مایدخل الناس الجنة تقوی الله وحسن الخلق (۱)
بدرستیکه بیشتر چیزی که مردم را داخل بهشت میکند پرهیزکاری و حسن خلق است

بجنت بیشتر چیزی که داخل　　کند خلق وشود مقصود حاصل
بود تقوی وپرهیز از گناهان　　دیگر خلق نکو باخلق دوران

۱۸۳ـ ان قلیل العمل مع العلم کثیر و کثیر العمل مع الجهل قلیل ـ بدرستی که عمل اندك باعلم ومعرفت بسیاراست وعمل بسیار بانادانی اندك است

عمل گرشد کم و باعلم توام　　بود بسیار ونبود آن عمل کم
وگر بیعلم شد ورهست بسیار　　بود اندك بر دانا بمقدار

۱۸٤ ـ الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ماسویها وان ردت رد ماسویها
نماز عمود دین است اگر پذیرفته شد اعمال صالحهٔ دیگرهم پذیرفته می شود واگر ردشد ماسوای او نیز ردمیشود

عمود استوار دین نماز است　　که در آن قرب حی بی نیاز است
اگر مقبول شد طاعات دیگر　　شود مقبول هم در روز محشر
وگر مردود شد هرچیز جز آن　　شود مردود از درگاه یزدان

۱۸۵ـ اذا اتاکم شریف قوم فاکرموه ـ زمانی که آمد شمارا شریف قومی پس گرامی دارید او را

شریف قوم گر آمد شمارا　　کنید اکرام او را آشکارا

۱۸٦ـ ان العین لتدخل الرجل فی القبر و تدخل الجمل القدر ـ بدرستیکه چشم زخم مرد راداخل قبر وشتر را داخل دیك میکند

زچشم شور انسان درخطرهاست　　ازاو بر هرچه را بیند ضررهاست
کند از آدمی خاك سیه پر　　دهد در دیك کوچك جای اشتر

---

(۱) ودرجامع الاحادیث است (اکثرمایلج به امتی الجنه لتقوی)

۱۸۷ـ ان الذی یجر ثوبه خیلاء لاینظر الله الیه یوم القیامه ـ کسی که دامن جامهٔ خودرا متکبر وار برزمین میکشاند خداوند در روز قیامت براو نظر رحمت نمی‌افکند .

کسی کو برزمین دامن کشانست | برش پست از تکبر آسمان است
برحمت ایزد قیوم دانا | نظر بروی نخواهد کرد فردا

۱۸۸ـ ان الله جمیل یحب الجمال ـ بدرستی که خداوند جمیل است وجمال رادوست میدارد وشاید مراد جمال معنوی باشد که جمال حقیقی است یااعم ازصوری و معنوی

خداوندی که دراوج کمال است | جمیل است وطرفدار جمال است
جمال مرد باشد حسن اخلاق | که محبوبست آن در نزد خلاق
بعلم وبندگی انسان جمیل است | عزیز است ونبیلست و جلیلست

۱۸۹ـ ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر ـ خداوند این دین راتقویت می فرماید بمرد نابکار یعنی گاهی اتفاق می افتد که مردی فاجر دینرا تایید میکند

گهی بافاجر وبدخواه وبدبین | خدا تایید خواهد کرد این دین

۱۹۰ـ ان الله یستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه فیردهما خائبین

بدرستی که خدا حیامیکند ازبندهٔ که بردارد بسوی اودستهای خودرا بدعا پس رد فرماید دستهای اورا ناامید

برآرد بندهٔ مخلص اگر دست | بسوی کردگار عالی و پست
زرد دست او مایوس یزدان | نماید شرم وبدهد حاجت آن
بشارت باد ایمردم شما را | که باشد رحمت واسع خدارا
اگرخوانیش او نعم المجیب است | وگرجوئیش نزدیک وقریب است

۱۹۱ـ ان الله عند لسان کل قائل ـ خداوند نزد زبان هر گوینده است یعنی (ان خیراً فخیر وان شراً فشر)

خدا نزد زبان قائلان است | چه خوب و زشت غالب در زبان است
بنیکی گر زبان گردش نماید | در نیکی زسوی حق گشاید
و گر گردد به بد آرد بدی بار | که بدرا جز بدی نبود سزاوار

۱۹۲- ان الله نهاکم عن قیل وقال واضاعة المال وکثرة السؤال- خداوند نهی فرموده است شمارا ازقیل وقال وتضییع مال و بسیاری سؤال.

نموده نهی ایزد مر شما را | ز قیل و قال و ناکردن مدارا
دیگر نهی وی از تضییع مال است | سیم نهیش ز تکثیر سؤال است

۱۹۳ ان من شر الناس عند الله یوم القیامة عبدا اذهب آخرته بدنیا غیره بدرستیکه بدترین مردم نزد خدا روز قیامت بنده ایست که آخرت خود رابرای دنیای غیر ازمیان ببرد

بدا آنکس که دین خود بدنیاش | فروشد خواه پنهان خواه در فاش
ازاین کس بدتر آنکس درجهانست | که دین بهر دنیا دگران است
بدنیا غیر آنکو آخرت داد | چه او بد مادری دردهر ناازاد

۱۹۴- ان من شر الناس عند الله یوم القیامة من فرقه الناس اتقاء فحشه بدترین مردم در نزد خدا روز قیامت کسی است که مردم ازاو جدائی بجویند برای نگاه داشتن خود از فحش وسوء اخلاق او

زاشرار است فردا پیش یزدان | کسی کز بیم فحش وزحمت آن
جدائی خلق زو جویند از آن | که از شرش شوند آسوده ایشان

۱۹۵ ان اشقی الاشقیاء من اجتمع علیه فقر الدنیا وعذاب الاخرة بدرستی که بدبخترین بدبختان کسی است که بر او جمع شده است فقر دنیا و عذاب آخرت

به پیش خالق یکتای داور | بود از اشقیا آنکس شقی تر
که در دنیا فقیر است و بعقبا | بود از بهر او آتش مهیا

چه‌صبر خویشتن ازدست داده	پی شکوی زبان خود گشاده

۱۹۶- ان‌من السنة ان‌یخرج الرجل مع ضیفه الی باب الدار
بدرستیکه از سنت است اینکه خارج شود مرد با مهمان خود تا در خانه برای احترام او

بود ازسنة‌حق آنکه انسان	گرامی دارد ازهرباب مهمان
چه‌خارج‌شدچه‌باجاه‌وچه‌بیجاه	کند تشییع او را تا بدر گاه

۱۹۷- ان‌الله‌اذاارادبقوم‌خیراً ابتلاهم- خداوند هر گاه‌اراده فرمود بقومی خیر را مبتلا میسازد ایشان را (زیرا که اگر از نیکانند موجب زیادتی اجروثواب ایشان است واگر ازبدان واهل عصیانند کفارهٔ گناهان ایشان است

چه خواهد خیربرقومی خداوند	بز نجیر بلا شان میکند بند
اگر باشند بد دفع عذاب است	وگر نیکند ابشانرا ثواب است

۱۹۸-ان‌المصلی یقرع‌الباب‌الملک‌وانه‌من یدم قرع‌الباب‌یوشک‌ان یفتح‌له بدرستیکه نماز گذارمیگوید‌درسلطان‌را(اگر بکسر لام‌ملک گوئیم) یادر سلطنت اخروی را (اگر بسکون لام و ضم میم گوئیم) و کسیکه ادامه دهد کوبیدن دری‌را امید است‌که بزودی برای‌او بازشود

مصلی باب حق ازشوق کوبد	هم از او مقصد و مطلوب جوید
کسی بابی اگر پیوسته کوبید	کشود او بر ایش هست امید

۱۹۹- ان‌ربی امرنی‌ان‌یکون نطقی‌ذکراوصمتی‌فکراًونظری‌عبرة بدرستی که پروردگار من مرا امر فرموده است که‌باشد سخن ونطقم ذکر ویاد او وسکوت وخاموشی من فکر درصنایع وبدائع او ونظر من عبرت گرفتن از اوضاع عالم و حوادث

مرا داده است خلاق جهانبان	چنین فرمان زروی‌فضل واحسان

که باشد نطق من یاد خداوند   نظر کردن ز بهر عبرت و پند
سکوتم فکر در آثار یزدان   کز آن بسیار گردد نور عرفان

۲۰۰- انا رحمة مهداة- منم رحمت الهی که هدیه و فرستاده شده‌ام بسوی خلق

چنین فرمود خیر نسل آدم   منم مهداة و رحمت بهر عالم
بلی او رحمة للعالمین است   زسوی حق هدی للمتقین است

۲۰۱- انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۱) اینست وجز این نیست که بر انگیخته شدم برای اینکه تمامیت دهم مکارم اخلاق را

شدم مبعوث من ازجانب دوست   پی تتمیم اخلاقی که نیکو است
شدم مبعوث من ازسوی خلاق   که تا تکمیل سازم حسن اخلاق
بدارم اهل خلق خوش گرامی   کنم تهذیب اخلاق تمامی

۲۰۲- انما اخاف علی امتی الائمة المضلین- میترسم بر امت خود از پیشوایان گمراه کننده

برامت ترسم از آن پیشوایان   که میسازند گمره خلق نادان

۲۰۳- انما الاعمال بالنیات والخواتیم- اینست و جز این نیست که عملها بر نیات وختم آنها است (یعنی بخلوص نیت وختم کردن آنها خالی از ریاوعجب)

بود وابسته نیات اعمال   به نیت نیک و بد میگردد افعال
عمل گردد بختم خود معین   که مقبول است یا مردود ذوالمن

۲۰۴- انما الغنی غنی النفس- بی نیازی بی نیازی نفس است از غیر خداوند

غناء نفس میباشد در انسان   غنا نه جمع اموال فراوان

۲۰۵- ان خیر ثیابکم البیاض- بهترین جامه های شما جامهٔ سفیدا مت

---

(۱) در بعض طرق ابن خبر بدون کلمه (انما) نقل شده

بود بهتر لباس آنکو سفیداست　　　که در روی رحمت ایزد امیداست

۲۰۶- ان اول ماعصی الله به ستة حب الدنیا وحب الریاسة وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء - بدرستی که اول چیزی که خدا بسبب آن معصیت شده ومیشود شش چیز است دوستی دنیا و دوستی ریاست ودوستی طعام ودوستی خواب و دوستی راحت ودوستی زنها

بود شش چیز مبنا بهر عصیان　　　که مبغوضند هریك نزد یزدان

یکی شد حب دنیا پس ریاست　　　دیگر حب طعام و حب راحت

سپس حب زنان و حب خوابست　　　کزاین شش دوستی دنیا خرابست

۲۰۷- ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر - بدرستی که افضل جهادها کلمهٔ عدل است نزد پیشوای جور کننده (والبته این درصورت امن از ضرر وجواز تا ثیر است)

به پیش ظالمی کو پیشوا شد　　　بجای عدل و انصا فش جفاشد

سخن از آنچه خیر وعدل وداداست　　　اگر گوید کسی افضل جهاداست

۲۰۸- الحلم حجاب الآفات - حلم حجاب است از آفات

به آفت حلم انسانی حجاب است　　　هر آنکس صاحب آن شد مصاب است

۲۰۹- الدنیا متاع وخیر متاعها المرئة الصالحة - دنیا متاع است و مورد تمتع ولذت وبهترین متاع های آن زن صالحه است

متاع زندگی در دار دنیا　　　بسا چیز است لیك جمله بالا

زن صالح بود کان یار همدم　　　بکار آید تورا در هر دو عالم

بلی آنزن که نیك و پارسا شد　　　بمردش لطف مخصوص خدا شد

بروز غم نماید غمگساری　　　نماید صبر اندر فقر و خواری

زنامحرم سر ورویش بپوشد　　　بکشف زینت و زیور نکوشد

ازاین زن مرد را بس سرفرازی است　　که باوی ازجهانش بی نیازی است
وگر بدشد کند از مرد بنیاد　　دهد زوخرمی یکبار ه بر باد
گریزاز آن زنی کو پارسا نیست　　نه در بندت که در بند خدا نیست
زن بد در سرای مرد نیکو　　سرایش را نماید دوزخ او

۲۱۰- الوحدة خیر من جلیس السوء - تنها ئی بهتر است از هم نشین بد

پی اندرز مرد و زن سراسر　　مفاد این سخن گفتا پیمبر
زتنها گر تو تنهائی گزینی　　از آن بهتر که تابابد نشینی
خوشا آنکس که باخوبان قرینست　　بدا آنکس که بابدهمنشین است

۲۱۱ - املاء الخیر خیر من السکوت والسکوت خیر من املاء الشر بیان کردن امر خیر بهتراست از سکوت وسکوت بهتر است از بیان شر.

کند گر خیری املا هست بهتر　　که ناساکت شود مرد هنرور
ولیکن خوامشی باشد نکوتر　　از آن گفتن که باشد موجب شر

۲۱۲- الیتیم اذا بکی اهتزله عرش الرحمن- زمانی که یتیمی گریه کند برای او عرش خدا بلرزد

شود طفل یتیمی چونکه گریان　　بلرزد از برایش عرش رحمن

۲۱۳- افضل الصدقة اصلاح ذات البین- افضل صدقه و خدمت بخلق اصلاح میان برادران دینی است

ز انواع تصدق نزد داور　　بود اصلاح ذات البین برتر
دهی اصلاح گر در بین اخوان　　زدی برهم اساس مکر شیطان

۲۱۴- اسرع الدعاء دعاء غائب لغائب- سریعتر دعا دراجابت دعای غائب

است برای غائب دیگر

شتابان تر دعا در استجابت | که میباشد سزاوار اجابت
دعاء غائب است از بهر غائب | که نبود صاحبش بیشبهه خائب

۲۱۵ - الا انبئکم باکبر الکبائر الاشراك بالله وعقوق الوالدین وقول الزور - آگاه باشید خبر میدهم شمارا ببزرگترین معاصی کبیره شرك ورزیدن بخدا وعقوق پدر ومادر وقول دروغ که یامقصود شهادت دروغ است یا مطلق دروغ

سه چیز است از کبائر جمله اکبر | بتصریح رسول پاك داور
یکی شرك است بریکتا خداوند | که نه او را بود ضد و نه مانند
دوم زان سه عقوق والدین است | که برفرزند دفعش فرض عین است
سه دیگر زان کلام وقول وزور است | که زان چشم ودل گوینده کور است

۲۱۶ اولکم اسلاما علی بن ابی طالب (۱) اول شما از جهة اختیار اسلام علی بن ابیطالب است

علی اول کسی بود آنکه اسلام | پذیرفت و شد ایمانش بهنگام

۲۱۷ - ایاکم والظلم فانه ظلمات یوم القیامة - بپرهیزید از ظلم زیرا که آن تاریکی روز قیامت است

بپرهیز از ستم کانرا وخامت | بود تاریکی روز قیامت

۲۱۸ - الصبر کنز من کنوز الجنة صبر گنجی است از گنجهای بهشت

بود صبر از کنوز باغ رضوان | رسد برصابران الطاف یزدان

---

(۱) این خبر مروی در کتب خاصه وعامه است و نظیر او نیز بسیار است چنانکه در بحار وغیره روایت کرده از مسند احمد بن حنبل از سلمان (قال سمعت النبی یقول اول الناس ورودا علی الحوض یوم القیامة اولهم اسلاما علی بن ابیطالب

۲۱۹- افضل ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیثما کان ـ افضل ایمان مرد و عقیدهٔ او این است که بداند خداوند با او است در هر جا که باشد .

زمرد ایمان بود آنگونه برتر | که داند هست با او حی داور
بهر جا و بهر کوی و بهر در | بهر وقت و بهر حال و بهر سر

۲۲۰- الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نور السموات والارض دعا سلاح مومن و ستون دین و نور آسمان و زمین است

دعاء مومن از بهرش سلاح است | عمود دین و مفتاح نجاح است
منور میکند ارض و سماوات | بود کفاره از بهر خطیئات
دعا باشد سلاح مومن ایدوست | دعا از مومنین بسیار نیکو است

۲۲۱- اعجز الناس من عجز عن الدعاء و ابخل الناس من بخل بالسلام عاجز ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد و بخیل ترین مردم کسی است که بخل ورزد بسلام کردن .

کسی عاجز ترین مردمان است | که عاجز از دعا اندر جهان است
کسی کو بخل ورزد در سلامش | ببخل افزون بدان از خاص و عامش

۲۲۲- ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلی یطلبونه کما تطلبونه انتم ـ بدرستیکه خدا محتجب است و پنهان از عقلها که عقول ادراك هویة مقدسه و کنه اورا نتواند نمود چنانکه محجوب است و نهان از چشمهای ظاهر و بدرستیکه گروهی که در بالا هستند اورا طلب مینمایند چنانکه شما اورا طلب مینمائید

خدا محجوب از عقل است آنسان | که میباشد زچشم خلق پنهان
بکنهش راه جستن دان محال است | خرد را اندرین ره کی مجال است
ملایك چون شما عاجز در این کار | بعجز خویشتن دارند اقرار

نه‌راهی سوی اونروی نشان‌است　　نهان است‌ازهمه‌از بس‌عیانست
بود با ما و مادوریم از او　　بهر جارو کنیم اورا بود رو

۲۲۳ - النجوم‌امان لاهل‌السماء فاذاذهب‌النجوم ذهب‌اهل‌السماء واهل‌بیتی‌امان‌لاهل‌الارض فاذاذهب‌اهل بیتی‌ذهب اهل‌الارض

ستارکان امانند برای اهل آسمان پس‌اگر بروند اهل آسمان میروند واهل بیت من امان اهل زمینند پس هرگاه اهل بیت من نباشند اهل زمین نیست ونابود گردند

کواکب جمله کاندر آسمانند　　باهل آسمان یك سر امانند
باهل ارض آل من امانند　　که برتر از همه خلق جهانند
اگر بالفرض اهل من نباشند　　غبار نیستی بر جمله پاشند
بلی تصدیق داریم آنچه فرمود　　که‌باشد گفته‌اش گفتار معبود
وجود حجت یزدان بعالم　　بود چون قلب اندرجسم آدم
ویاچون قطب کاجرام سماوات　　باو دائر ولی در وصف اومات
نباشد (صافیا) گر طرفة العین　　شود زیر و زبر یکباره کونین

۲۲۴ - ایاك و مصاحبة الاحمق فانه یریدان ینفعك فیضرك

بپرهیز از مصاحب احمق زیرا که او اراده‌می کند بتو نفع رساندپس بتو ضرر میزند.

مصاحب گر بود نادان واحمق　　سزا باشد از او پرهیز الحق
که‌چون اونیك وبدازهم نداند　　بجای سود خسران میرساند

۲۲۵ - اذارایتم المتواضعین‌فتواضعو الهم‌واذارایتم المتکبران فتکبرواعلیهم - زمانی که اهل تواضع را دیدید برای ایشان تواضع کنید و وقتیکه اهل کبر و نخوت را دیدید پس بزرگی جوئید بر ایشان یعنی اگرچه تواضع صفت خوبی است ولی باید در مقام خود

باشد نه هرجا ونسبت به هر کس

اگر دیدید از اهل تواضع کنید ازمهر با ایشان تخاشع

وگر اهل تکبر را به بینید برایشان کبرورفعت راگزینید

تواضع گرچه محبوبست ومرغوب بهر جا نزد دانا نیست مطلوب

۲۲۶-ایاکم والتواضع لغنی فماتواضع احد لغنی الاذهب من الجنة بپرهیزید
ازتواضع برای مردمالدار که تواضع نکرداحدی برای مالداری مگر اینکه
قسمت او ازبهشت بیادفنارفت(یعنی تواضع برای مال او نمایدنه ازجهات دیگر

تواضع باید از بهر خدا کرد نه بهر مال و ارباب غنا کرد

تواضع ازبرای اهل ثروت نبا شد خوی ارباب مروت

تواضع آنکه ازاهل غنی کرد نصیب خویش ازجنت فنا کرد

تو از بهر غنا از بی نیازان مکن تکریم گرهستی مسلمان

۲۲۷- اول مایوضع فی المیزان حسن الخلق والسخاء اول چیزی که
ازاعمال حسنه در میزان گذاشته میشود حسن خلق و سخاوت است

بفردا اولین چیزی کز انسان گذارند از پی تعیین بمیزان

بود آن حسن خلق وزان سپس جود که میباشد سخا محبوب معبود

۲۲۸- امتی علی اصناف صنف یشبهون با لانبیاء وصنف یشبهون
بالملائکة وصنف یشبهون بالبهائم اما الذین یشبهون الانبیاء فهمتهم
الصلوة والزکوة واما الذین یشبهون بالملئکة فهمتهم التسبیح والتکبیر
والتهلیل واما الذین یشبهون با لبهائم فهمتهم الاکل والشرب والنوم
امت من برسه صنفند صنفی شباهت دارند با نبیاء و صنفی بملائکه و صنفی
ببهائم اما آنهائی که شباهت دارند به پیغمبران همت ایشان مصروف است
بر نماز کردن وزکوة دادن واما کسانی که شبیه ملائکه اند پس هم
ایشان بر تسبیح و تکبیر و تهلیل است اما آنهائی که شبیه بیها ئمند

پس هم آنها مصروف بخوردن و آشامیدن و خواب رفتن است

شه دین شمسه ایوان تجرید	رسول پاك شاه ملك تفرید
بفرمود امت من بر سه قسمند	اگرچه جمله در تحت یك اسمند
بود صنفی از آنها چون فرشته	ز لطف ایزد منان سرشته
همه شان با تسبیح و بتهلیل	همه شاغل بتکبیر و بتجلیل
دیگر صنفی که همچون انبیایند	با فراد خلایق رهنمایند
تمام هم ایشان بر صلوة است	ببذل وجود و اعطاء زکوة است
سیم صنفی که مانند دوابند	اسیر فرج و اکل و شرب و خوابند

۳۱۹- انا آکل کما تاکل العبید و اجلس کما تجلس العبید

من میخورم چنانکه میخورند بندگان و می نشینم چنانکه بندگان می نشینند

نبی گفتا که در درگاه ذوالمن	منم آن عبد محتاج فروتن
جلوس و خوردنم چون بندگانست	در این دو مر مرا زاشان نشانست

۳۲۰- ان الله خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله علی شهوته فهو اعلی من الملئکة و من غلب شهوته علی عقله فهو ادنی من البهائم. خداوند خلق فرمود ملائکه را و عقل را در ایشان قرارداد و آفرید بهائم را و در ایشان سوار کرد شهوترا و آفرید بنی آدم را و در ایشان مقرر فرمود عقل و شهوترا پس هر کسیکه غلبه پیدا کرد عقل او برشهوت او (یعنی بعبادت و مجاهدت) پس بالاتراست از ملائکه و کسی که غلبه پیدا کرد شهوت او برعقل او (یعنی بواسطه کثرت معاصی و متابعت هوا و قضاء شهوت عقل او مغلوب گردید و نفس پیرو ان نشد) از بهائم پست تر خواهد بود چنانکه خداوند فرماید (اولئك كالانعام بل هم اضل)

ملك راچون خدا فرمود ایجاد | باو از فیض خود عقل وخرد داد
بهائم را مقرر کرد شهوت | بدون عقل اندر گاه خلقت
ولی چون آدمی راخلق فرمود | دراو برعقل شهوترا بیفزود
اگر شد عقل غالب شهوتش کم | بود به از ملك اینگونه آدم
ورش ازعقل شهوت بیشتر شد | برتبه پست تر از گاو خر شد

٢٣١- اکثروا ذکر هادم اللذات - زیاد کنید یاد برهم شکنندهٔ لذات را (ودر بعض اخبار است قیل ما هادم اللذات قال صلی الله علیه و آله الموت گفته شد چیست هادم اللذات فرمود مرگ

ز مرگ هادم اللذات بسیار | بیاد آرید تا باشید زاخیار
بود برهم زن لذات چون موت | نباید کار خیر از کس شود فوت

٢٣٢- العلم علمان علم فی القلب فذاك العلم النافع و علم علی اللسان فذلك حجة الله علی ابن آدم - علم دو علم است علمی است در دل که آثار آن دراو ظاهر است پس این علم نافع است که براو کردار و گفتار خیر مترتب است و علمی است بر زبان که آن حجت خداست بر پسر آدم در روز قیامت

بود دانش دو اول آنکه دردل | کند جانا شود زآن سود حاصل
دیگر علمی که موقوف بر زبانست | که فردا حجة آن بر مردمانست
چه باشد علم و با او نیست کردار | گرت عقل است آنرا جهل پندار

٢٣٣- الجنة مائة درجة تسعة و تسعون لاهل العقل و واحدة لسائر الناس - بهشت صد درجه است نود و نه درجه آن برای اهل عقل است و یك درجه آن برای سائر مردم (ومقصود عقلی است که امام فرماید العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان)

جنان صد رتبه باشد نزد یزدان | از آن صد یك بود از بهر نادان
بود باقیش از بهر خردمند | چنین تقسیم فرموده خداوند

٢٣٤- الرجال اربعة سخی و کریم و بخیل و لئیم فالسخی الذی یأکل

ويعطي والكريم الذي لايأكل ويعطي والبخيل الذي يأكل ولايعطي والئيم الذي لايأكل ولايعطي-مردم چهارصنفند سخي وكريم وبخيل ولئيم پس سخي آنكس است كه ميخورد ومي بخشد وكريم وبزرگوار آنكس است خود نميخورد ومي بخشد وبخيل آنكس است كه ميخورد ونمي بخشد ولئيم آنكس است كه نه ميخورد ونه ميبخشد

نبي خاتم يكتا خداوند چنين فرمود روزي از در پند
كه مردان اندرين دنيا چهارند بقسمت گرچه خلق بيشمارند
يكي مرد سخي ديگر كريم است سيم مرد بخيل وپس لئيم است
سخي آنكس بود كو هست بذال خورد خود نيز ازمالش بهر حال
كريم است آنكه احسان وعطا كرد نخورد وحاجت مردم روا كرد
كسي كو خورد وبذلش ني بخيل است كه از ترك عطا دائم ذليل است
لئيم آنكو نه خورد ونه بكس داد فتون چون مروت داد برباد

٢٢٥-اشد الاعمال ثلثة ذكر الله عزوجل على كل حال ومواساة الاخ في المال وانصاف الناس من نفسك- سخت ترين اعمال سه چيز است ذكر خداوند عزوجل در هر حال ومواساة با برادر ديني در مال وانصاف مردم از نفس خود

سه چيز است آنكه سخت است اندر اعمال يكي ياد خدا اندر همه حال
دوم از سخت تر كردار انسان مواساة است با اخوان وياران
سه ديگر دادن انصاف ازخويش براي غير چه دركم چه در بيش

٢٣٦- اعبدالله كانك تريه فان كنت لاتريه فانه يريك-عبادت كن خدا راچنانكه مي بيني اورا واگراورا نمي بيني اوتورا مي بيند

عبادت كن خدايت را بدانسان كه گويا پيش چشمت نيست پنهان
نه بيني گر تو اورا در برابر به بيند او ترا جان برادر

٢٣٧-ان الله وضع اربعا في اربع بركة العلم في تعظيم الاستاد وبقاء

الایمان فی تعظیم الله ولذة العیش فی برالوالدین والنجاة من النار فی ترك ایذاء الخلق- خداوند چهار چیز را در چهارچیز قرار داده برکت و فراوانی علم را در تعظیم استاد و بقاء ایمان را در تعظیم خداوند ولذت عیش وکامرانی را در احسان بپدر ومادر ونجات از آتش رادر ترك اذیت خلق

خدا در چار کرده چار ایجاد	وفور علم در تعظیم استاد
بتعظیم خودش ابقاء ایمان	نموده مرتبط خلاق یزدان
بود درنیکوئی باباب ومادر	همه لذات عیش خوش سراسر
نجاة از نار اندر ترك ایذااست	وگرنه کی خلاصی صبح فرداست

۳۳۸- ایاکم والطمع فانه فقر حاضر- نگاهدارید خودرا ازطمع بجهت اینکه فقریست حاضر

بپرهیز از طمع کان فقر حاضر	بود بی شبهه نزد مرد ناظر
طمع خود عین فقر و احتیاجست	از آنخواری وذلت درر واجست

۳۳۹- افضل الصدقة علی ذی رحم کاشح- افضل صدقات و عطیات عطائیست که بخویش ورحمی باشد که باصدقه دهنده کینه ورز باشد زیرا که درآن هم اجر صدقه است وهم اجر پیوند بارحم وهم احسان بدشمن

بود افضل تصدق آنکه باشد	بخویشی کان دلت از کین خراشد
بخویش خویش گر احسان نمائی	بلا شك مورد لطف خدائی
خصوصاً باشدت گر دشمن ایدوست	که اینگونه عطا بسیار نیکوست

۳۴۰- اعظم النساء برکة احسنهن وجها وارخصهن مهراً بزرگترین زنان ازجهت برکت نیکوترین ایشان است بصورت وارزان ترین ایشان است از جهت مهر

بخوبی آن زنی ازخیل نسوان	بود برتر بپیش عقل ووجدان

که در صورت نکوتر شد واز آنان ولی در مهر باشد کم از ایشان

۲۴۱ اعص هواك والنساء اصنع ماشئت- مخالفت کن هوای نفس و زنان را در دعوتشان بگناهان و بکن هرچه میخواهی

نما عصیان دو چیز ار مرد راهی بکن زان پس بدنیا هرچه خواهی
یکی باشد هوا و دیگری زن بخواهشهای این دو پشت پازن
که می باشد اطاعت زین دو منشاء بر افعال قبیحه نزد دانا

۲۴۲- الطیرة شرك وما منا الا و نجد ذلك من نفسه ولکن الله یذهبه بالتوکل- طیره و فال بد زدن شرك است و نیست از ما مردم کسیکه آن را درخود نیابد ولی خدا اثر اورا بتوکل از میان میبرد

تطیر شرك شد بر خالق کل چه آمد دست زن اندر توکل
بفال بد مشو از ضعف پا بند توکل کن چه مردان بر خداوند

۲۴۳- اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك- دشمن ترین دشمنان تو نفسی است که میان دو پهلوی تو است

بود اعدی عدوت نفس سرکش کند پیوسته جانت را مشوش
حذر کن زین قوی نسل درونی مپندارش چو خصمان برونی
چو مردان خدا ترك هوا کن بفردوس برین از صدق جاکن

۲۴۴ اذا دعی احدکم الی طعام فلیجب فان شاء طعم وان شاء ترك زمانیکه یکی ازشما بطعامی خوانده شد باید اجابت کند پس اگر خواست میخورد واگر خواست ترك مینماید

اگر دعوت شدی بهر طعامی اجابت کن که تا باشی گرامی
پس ارخواهی بخور خواهی نخور زان اگر خوردی مخور از آن فراوان

۲۴۵ انی امرت ان اکلم الناس علی قدر عقولهم- من مامور شده ام که با مردم بقدر عقلهاشان تکلم نمایم

چنین فرمان شد ازدرگاه یزدان   که گویم من سخن باخلق نادان
بقدر عقلشان چون ظرف اسرار   نباشد جز قلوب پاك احرار

۲۴۶- اذالم تستحیی فاصنع ماشئت- وقتیکه حیا نداری پس هرچه میخواهی بکن (کنایه از اینکه هر کس حیا ندارد از ارتکاب کار های ناشایسته پروا ندارد

گرت نبود حیا از پاك یزدان   بکن هر کار میخواهی بدوران

۲۴۷ املك ثم املك ثم املك ثم ابوك- روایت شده که شخصی از آن حضرت پرسید که (ای الناس احق بالصحبة) سزاوارتر بمصاحبت کدام یك ازمرد مانند فرمود مادرتو پس مادرتو پس مادرتو پس پدرتو

یکی پرسید زان شمع نبوت   که کی اولی بود مارا بصحبت
جوابش داد آن محبوب داور   که مادر باز مادر باز مادر
سپس باب توشد اولی بصحبت   که باید داریش پیوسته حرمت

۲۴۸- المسلم اخ المسلم والمسلم نصیح المسلم- مسلمان برادر مسلمان است ومسلمان نصیحت کننده مسلمان

مسلمان بر مسلمان شد برادر   برش عالی و دانی شد برابر
مسلمان برمسلمانان نصیح است   خیانت گر کند باو قبیح است

۲۴۹- ان شر الناس یوم القیامه ذووجهین- بدر ستیکه بد ترین مردم درروز قیامت آدم دورو است

دو رو شد شر مردم در قیامت   براو بیش است ازهر کس ملامت

۲۵۰- اکیس الکیسین من حاسب نفسه وعمل لما بعد الموت- زیرکترین زیرکان کسی است که حساب نماید با نفس خود در اعمالی که نموده وعمل نماید برای پس ازمرگ

کسی زیر کترین زیر کان است　　　　　که با نفسش محاسب در جهانست
نگردد هیچ کار نیك از او فوت　　　　　برای استراحت در پس موت

۲۵۱ - ان الله یبغض الفاحش البذی و السائل الملحف -
خدا دشمن دارد مرد فحش دهنده وسائل مصر ابرام کننده را

خدا مبغوض دارد مرد فحاش　　　　　هم آن سائل که ابرامش بود فاش

۲۵۲- انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی- اینست و جز این نیست که شفاعت من برای اهل گناهان کبیره است از امت خودم

مرا باشد شفاعت در کبائر　　　　　اگر از امتم گردید ظاهر

۲۵۳ العقل ثلثة اجزاء فمن تکن فیه فهو العاقل ومن لم تکن فیه فلاعقل له حسن معرفة الله وحسن طاعة الله وحسن الظن بالله
عقل برسه جزء است که اگر تمام آن در کسی باشد عاقل است والاعاقل نیست حسن معرفت خدا و نیکوئی طاعت خدا و نیکوئی گمان بخدا زیرا که چیزی که برخلاف دیده میشود نکراو شیطنت است نه عقل سلیم

سه جزء است از برای عقل انسان　　　　　که گر نبود در او باشد چه حیوان
یکی حسن شناسائی یزدان　　　　　دیگر نیکو نمودن طاعت آن
سیم ز آن ظن نیکو براله است　　　　　که بر نیك و بد انسان گواه است

۲۵۴- استنزلوا الرزق بالصدقة- طلب نزول روزی نمائید بصدقه دادن .

فرود آر از تصدق روزی خویش　　　　　بکن انفاق تا رزقت شود بیش

۲۵۵- السؤال نصف العلم- سؤال از علم نصف علم است

چنین گفتا شه اقلیم بینش　　　　　که پرسیدن بود نیمی ز دانش

۲۵۶ احبب للناس ما تحب لنفسك- دوست دار برای مردم آنچه را برای خود دوست داری

بخواه ازبهر مردم آنچه خواهی — برای خو یشتن گر مرد راهی
پسندی آنچه رابرخویش ازخیر — پسند آن را زروی مهر برغیر
مجو چیزی که بهر خود نجوئی — برای غیر گر مرد نکوئی

۲۵۷- **اشراف امتی حملة القرآن واصحاب الليل**- اشراف امت من حاملین قرآن واصحاب شبند بهعبادت وتهجد

چنین فرمود سلطان جهانبان — محمد آفتاب برج عرفان
کسانی زامتم هستند اشراف — پراکنده دراطراف ودراکناف
که برقرآن حق هستند حامل — مضامینش نموده نقش بر دل
همه اصحاب شب اندر عبادت — بطاعت یافته هر یك سعادت
خوشا (صافی) بحال اهلقرآن — خوشا آنمردم پاکیزه جانان
خوشاآنعالم شبزنده داران — خوشا آن نالهٔ امیدواران
خوشا آنکو بذکر حی داور — بروز آرد شب خودرا سراسر

۲۵۸- **الصوم فی الحر جهاد**- روزه گرفتن درگرما جهاد است

گرفتن روزه اندر روز گرما — جهاد است و بود نافع به عقبا

۲۵۹- **السکوت ذهب والکلام فضة**- سکوت طلااست وکلام نقره

سکوت آدم دانا بود زر — سخن گر نقره آمدازسخنور

۲۶۰- **اعلم واعمل**- درجواب کسیکه عرض کردمرا وصیت فرمافرمود بدان وبه آنچه دانستی کارکن

وصیت خواست شخصیازپیمبر — جوابش دادآن محبوب داور
بدان وپسنما بر طبق آن کار — که بیکرداردانشور بودخوار

۲۶۱ **الکادلعیاله کالمجاهدفی سبیل الله**- کسیکه زحمت کش است برای معاش عیالخود مانند کسیاست که در راه خدا جهاد کند

بود همچون مجاهد آنکهزحمت — کشد بهر عیالش از فتوت

۲۶۲ـ انظر الی من تحتك ولا تنظر الی من فوقك. نظر کن بسوی کسیکه زیردست تواست و نظر مکن بسوی کسیکه بالادست تواست تا به آنچه داری از نعم الهیه شاکرباشی وغم بیهوده نخوری

رسول هاشمی سلطان عالم | پی ترفیه حال نسل آدم
چنین دستور متقن داد مارا | که میباید نظر بودن شمارا
بر آنکس کو شمارا زیردست است | مقامش از شما ادنی و پست است
نه بر آن کز شما باشد فزونتر | به مال وسیم وزر یا شوکت و فر

۲۶۳ـ الصوم جنة مالم تحرقها. روزه سپر است از آتش مادامی که نسوزانی آنرا (یعنی به ریا وعجب وغیر آن)

سپر پیوسته باشد روزه بر نار | نسوزانی اگر او را تو در نار
که گر سوزانیش ازراه باطل | نمیباشد تو را جز رنج حاصل

۲۶۴ - اطل الصمت و کثر الفکر و اقل الضحك فان کثرة الضحك مفسدة القلب. طولانی کن سکوت وخواموشی را و بسیار تفکر کن و کم نما خنده را که بسیاری خنده قلب را فاسد میکند

سکوت خویش را ده طول و بسیار | تفکر کن که باشد بهترین کار
مبادا تا کنی بسیار خنده | که فاسد مینماید قلب بنده

۲۶۵ـ الشهوة داء وعصیانها دواء. شهوت درد است ومخالفت او دوا است

بود شهوت برای آدمی درد | بر آرد گر کند طغیان از او گرد
بجز عصیان او آنرا دوا نیست | که چیزی بهتر از ترك هوا نیست

۲۶۶ـ اصطنع الخیر الی من هو اهله وان لم تصب فانت اهله. خیر و نیکی کن نسبت بکسیکه اهلیت او را داشته باشد واگر اصابه نکردی پس تو اهلیت آنرا داری

به آنکو شد ز اهل خیر محسوب | نما نیکی که نیکی هست مرغوب

وگر درمورد نا اهل باشد . توچون خود اهل خیری سهل باشد

۲۶۷ - الشباب شعبة من الجنون- جوانی کردن شعبه ایست از دیوانگی

جوانی کردن مرد ازجنون است مثل باشد جنون صاحب فنون است

۲۶۸- الهدية على ثلثة هدية مكافات وهدية المصانعة وهدية لله عزوجل- هدیه برسه قسم است هدیهٔ مکافات و پاداش و هدیه تصنع و نمودن به مردم وهدیهٔ که فقط برای خداست

هدیه شد سه قسم اول مکافات دوم آن کو بود بهر مباهات

سیم بهر خدای فرد منان که باشد بهترین هدیه ها آن

۲۶۹ - ان ادنى الرياء الشرك - پست مراتب ریا شرك است بخداوند

بنا بر آنچه نقل است از پیمبر بود ادنی ریا شرك ای برادر

اگرخواهی نگردی خوار ومضطر نما خالص عبادات سراسر

۲۷۰ - المعروف بقدر المعرفة- عطا و احسان باید بقدر معرفت و دانش کسی باشد که باو داده میشود (ودراین باب خبری از حضرت امام حسین علیه السلام معروف است)

بقدر معرفت بایست احسان مگر نادان ودانا را نویکسان

۲۷۱ النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني- نکاح سنت من است پس هرکه ازسنت من رو بگرداند ازمن نیست

زنا شوئی بود از سنت من که محبوب است آن از امت من

ازآن سنت هر آنکس روی برتافت نباشد ازمن ودوری زمن یافت

۲۷۲ الجنة دار الاسخياء- بهشت خانه مردم با سخاوت است

نبی فرمود این گونه بامت بود دار سخاوت پیشه جنت

۲۷۳ الجلیس الصالح خیرمن‌الوحدة- هم نشین صا لح بهتر است از تنهائی

زتنهائی است بهتر هم نشینی　　که صالح باشد وزاخوان دینی

۲۷۴ الصلوة قربان کل‌تقی- نماز وسیلهٔ قرب هرپرهیز کاراست

نماز آمد چو از الطاف باری　　بود قربان هرپرهیز کاری

۲۷۵ البکاء من‌خشیة‌الله نجاة‌من‌النار- گریه کردن از ترس خدا نجات است از آتش

نمودن گریه از ترس‌خداوند　　نجات از آتش است‌ایجان‌فرزند

۲۷۶ العلم راس‌الخیر کله‌والجهل راس‌الشر کله- علم سر تمام خیرات است و جهل سر تمام شرور

سر هرخیر علم آمد به دوران　　بهر شرسر بود نادانی ای جان

۲۷۷ الغیرة من‌الایمان والبذاء‌من‌النفاق- غیرت از ایمان است و بی غیرتی از نفاق

پیمبر گفت غیرت شد ز ایمان　　که‌بی‌غیرت منافق شد یقین دان

۲۷۸ اناسید‌ولد آدم‌ولافخر-من آقای‌فرزندان آدمم وبآن‌فخر نمی‌کنم

چنین گفتا رسول پاك اعظم　　منم آقای فرزندان آدم

۲۷۹ الزیارة تثبت المودة- زیارت دو ستان محبت را زیاد و ثابت میکند (۱)

نبی گفتا به نیکو تر عبارت　　مودت را کند ثابت زیارت

زیارت کردن یاران دیندار　　بود خوی‌خوش‌اخیاروابرار

۲۸۰ الطعام اذاجمع فیه اربع خصال‌فتمدتم اذاکان‌من حلال‌و کثرت الایدی علیه‌وسمی فی‌اوله وحمد فی‌آخره- زما نی که

---

(۱) ودربعض نقلها است (الزیارة تنبت المودة)

جمع شد درطعام چهارخصلت پس تمام و کامل شده وقتی که ازحلال باشد و دست بر او درخوردن زیادباشد و در اول او بسم الله گفته شود ودر آخراو حمد خدا را نماید

طعام ازچار چیزایجان تمام است — گوارا وخوش وبهتر طعام است
پس از حلیتش دست فراوان — بر آن وارد شود از این واز آن
بنام حق کندرخوردن آغاز — درآخرهم بحمدش گشته دمساز

۲۸۱- التائب حبیب الله- توبه کننده دوست خدا است

چنین فرمود شاه کشور جان — بودتائب حبیب حی سبحان

باب الباء

۲۸۲- بکاء العیون وخشیة القلوب من رحمة الله- گریستن چشمها وترس دلها از رحمة خدا است

بکاء چشم وخوف دل یقین دان — که هریك رحمتندوفیض یزدان

۲۸۳- بورك لامتی فی بکورها- برکت داده شده است برای امت من در صبحگاه ایشان (اشاره به آنکه امت من باید از برکات صبح و فوائد آن بهره مند شوند)

براین امت مبارك صبحگاه است. — که ایشان راسوی هر کارراه است
زخواب صبح انسان درضررهاست — بسی درمال وجان اوخطرهاست
بوداین خواب برانسان بسی شوم — که از لذات کونین است محروم

۲۸۴- بل اعقلها وتوکل- (مردی در حضر تش عرض کرد توکل بر خدا نمودم وشتر خودرا رها کردم فرمود) بلکه اورا عقال کن وزانویش رابه بند وتوکل برخدانما

یکی از خلق نادان سبك سر — رها کرد اشترش نزد پیمبر
که دارم من توکل بر خداوند — براو سلطان دین گفت ازدر پند

که اورا کن عقال و پس توکل | نما از صدق دل بر خالق کل
جهان چون دار اسباب است و تسبیب | ز حق باشد چه ترغیب و چه ترهیب
سبب را با توکل ساز مقرون | نه بر هر یك به تنها باش مفتون

۲۸۵ **بعثت للحلم مرکزاً والعلم معدناً والصبر مسکناً** ـ برانگیخته شدم برای بردباری مرکز و برای علم معدن و برای صبر مسکن

شدم مبعوث و گشتم مرکز حلم | مکان هستم به صبر و معدن علم

۲۸۶ـ **بعثت الی الاسود والاحمر** ـ مبعوث شدم من بسوی جن و انس

شدم مبعوث من بر انس و بر جان | ز سوی خالق بیچون منان

۲۸۷ـ **برالوالدین وصلة الرحم یهونان الحساب** ـ نیکی به پدر و مادر و پیوند باخویشان حساب را آسان مینمایند

حساب اندر قیامت گردد آسان | بباب و مام بنمائی گر احسان
دیگر پیوند با ارحام و خویشان | کند فردای محشر کار آسان

۲۸۸ ـ **بشر المشائین فی الظلم بنور تام یوم القیمة** ـ بشارت دهید کسانی را که راه میروند در رفع ظلم و ستم به نور تام درروز قیامت (اگر ظلم وارد در خبر را بضم ظاء و سکون لام بخوانیم ویا راه میروند در تاریکیهای شب برای بر آوردن حاجات مردم (بنابر آنکه ظلم وارد در خبر را بضم ظاء وفتح لام بخوانیم

پی دفع ستم آنکو روان است | بشارت ده که از اهل جنان است
بشارت ده که اندر روز محشر | بنور تام میباشد منور

۲۸۹ـ **بئس القوم یجتلبون الدنیا بالدین** ـ بد ند قومیکه جلب دنیا میکنند بوسیله دین

بدین آنکو نماید جلب دنیا | بد است و بد جزا بیند بعقبا

۲۹۰- بشر المستضعفین المقهورین بعدی بالجنة- بشارت‌ده ضعیفان ومظلومان پس از مرا به بهشت

بشارت ده کسی راکو پس از من   بود مقهور در چنگال دشمن
ضعیف است اندر این دنیای فانی   که در فردوس باشد جاودانی

۲۹۱ بروا آبائکم یبرکم ابنائکم- نیکی کنید بپدران خود تا نیکی کنند باشما پسران شما

کنید ای خلق نیکی با پدرها   که تا نیکی به بینید از پسرها

۲۹۲ باکروا بالصدقة فان البلایا لاتخطاها- صبح کنید به صدقه دادن زیرا که بلاها از آن قدم بر نمیدارند

تصدق دادن اندر صبحگاهان   کند دفع بلا از جسم واز جان

۲۹۳- بئس العبد اوله نطفة و آخره جیفة ثم لایدری ما یفعل بین ذلك - بدست بنده که اول او نطفه است و آخر او مردار پس نمیداند که میان این دو چه میکند

بداست آنکو از اول نطفه باشد   پس از مرگش در آخر جیفه باشد
میان این دو کار خود نداند   بهرجا مرکب خود را براند

۲۹۴ - بئس العبد خلق للعبادة فالهته العاجلة عن الاجلة- بداست بندهٔ که خلق شده است از برای عبادت کردن پس مشغول کرده است اورا لذات عاجله دنیا از نعم آجله آخرت

بدا آن بندگانی بی سعادت   که مخلوقند از بهر عبادت
ولی از بهر این دنیای عاجل   رها کردند از کف نفع آجل

۲۹۵ بئس العبد عتی وبغی ونسی الاله- بد است بندهٔ که بزرگی بخود بندد وجور وفساد نماید و خدارا فراموش سازد

بدا آن بندهٔ با کبر و بیهوش   که حق را کرد از طغیان فراموش

باب التاء

٢٩٦ تصافحوا فان التصافح يذهب السخيمة- باهم مصافحه نمائيد که مصافحه کينه و عداوت را از ميان ميبرد (١)

تصافح هست باعث بر مودت — ز دلها ميبرد کين وعداوت
زدست هم گرفتن مهر خيزد — ز دلها کينه و بغضا بريزد

٢٩٧ تمسك بالطاعة اذا خفت الناس- متمسك بطاعت خداوند شو زمانى که از مردم ترسيدى

اگر ترسيدى از مردم بطاعت — تمسك جو بقدر استطاعت

٢٩٨ تقبلوا لي بست اتقبل لكم بالجنة اذا حدثتم فلا تكذبوا واذا وعدتم فلاتخلفوا واذا ائتمنتم فلاتخونوا وغضوا ابصاركم واحفظوا فروجكم وكفوا ايديكم والسنتكم - تقبل کنيد براى من بهشش چيز تابه پذيرم وقبول کنم براى شما بهشت را زمانى که حديث گوئيد دروغ نگوئيد ووقتى که وعده کرديد خلف ننمائيد وزمانى که کسى شمارا امين خود قرار داد خيانت نکنيد وپيوسته چشمهاى خودرا ازنامحرم بپوشيد ونگهداريد خودرا ازبى عفتى وبازداريد دستها وزبان هاى خودرا از معاصى و گفتار و کردار ناشايسته

رسول اعظم يکتا خداوند — چنين گفتا بمردم از در پند
بشش چيز ارزمن هرشش پذيرند — پذيرم من که آزاد از سعيريد
تقبل مى کنم کامل بهشتيد — دروغ اندر تکلم گر بهشتيد
زخلف وعده گر وعدى نمائيد — به پرهيزيد گر مرد خدائيد
امين گشتيد چون خائن مباشيد — بدل گرد خيانت را مپاشيد
زنا محرم هميشه چشم پوشيد — بحفظ فرج خود پيوسته کوشيد

---

(١) ودرروايت ديگر است که فرمود (تمام التحية المصافحة)

زبان ودست خودرا بازدارید　　زعصیان خدا گر هوشیارید

۲۹۹- تکن مؤمنا و احسن مجاورةمن جاورك- مؤمن باش وبا همسایه به نیکی رفتار کن

اگر هستی توزاهل دین‌وایمان　　به‌همسایه نما نیکی واحسان

بکن از روی لطف و مهربانی　　به‌همسایه نکوئی تاتوانی

۳۰۰- تکن مؤمنا واعمل بمافرض‌الله- مؤمن باش وعمل کن‌بآنچه خدا فرض و واجب فرموده است

بیار ایمان وواجب را بجا آر　　که بِه زین دو نباشددرجهان کار

۳۰۱ تکن‌عابدآوارض‌بقسم‌الله- بندگی کن‌وخوشنودباش‌بقسمت خداوند

عبادت میکن ومیباش خوشنود　　بآن قسمیکه‌دادت حی‌معبود

۳۰۲ تهادواتحابوا ان‌الهدیة تفتح الباب‌المصمت‌وتسل سخیمة القلب-هدیه دهید بیکدیگر تا باهم دوست گردید بدرستیکه هدیه‌باز میکند دربسته را ورفع میکند کینه‌را ازدل

هدیه‌ده که بس‌نیك‌است ومرغوب　　بهدیه خویشتن راساز محبوب

بهدیه هرچه باشد بیش یاکم　　دل مردم نما شادان وخرم

بهدیه دشمنان را شاد میکن　　اساس دوستی بنیاد میکن

نماید هدیه فتح باب مصمت　　برد کین ازدل صاحب‌عداوت

۳۰۳ تفکرساعة‌خیرمن‌قیام‌لیلة (۱) تفکریکساعت بهتراست ازایستادن یکشب

---

(۱) ودربعض‌روایات است که‌فرمود (خیرمن‌عبادةسنة) ودرروایت‌ثالثه(خیر من‌عبادة ستین‌سنة) که بنابراین یکساعت تفکر بهتراست ازشصت‌سال عبادت وشاید که‌اختلاف بحسب اختلاف معرفت‌متفکرین یاباختلاف‌درجات‌فکریااقسام آن‌باشد زیراکه‌فکر برسه‌قسم‌است فکردروضع‌دنیا وفنای آن ورسیدن مرك‌وعقبات آن‌وفکردراعمال ومحاسبه‌نفس برای توبه‌وتدارك مافات‌وفکر درعجایب مصنوعات وغرائب‌مخلوقات برای‌تقویت بصیرت ومعرفت واین قسم‌افضل اقسام است

بعبادت) تفکر گر یکی ساعت نمائی — زروی فهم در صنع خدائی
بود بهتر یقین دان در شرافت — زیکشب ایستادن درعبادت

۳۰۴ـ تحفة المومن الموتـ تحفه مومن مرگ است

برای مرد مؤمن تحفه شد موت — بموت از وی شود رنج جهان فوت
برای سالکین مرگست مطلوب — که میباشد طریق وصل محبوب
بمرگ از آدمی چیزی نشد کم — برای قرب حق مرگست سلم
برای دوستان مزد وثوابست — برای دشمنان رنج وعذابست
برای بندهٔ مؤمن کمال است — برای عاشقان راه وصال است
از آن مومن مخلد در نعیم است — وزآن کافر مؤبد در جحیم است

۳۰۵ـ ترك الخلال وهن للاسنانـ ترك خلال باعث ضعف و فساد دندانها است

مکن ترك خلال البته ایجان — که از ترکش رسد آفت به دندان

۳۰۶ـ تزوجوا والا فأنت من اخوان الشياطينـ تزویج کن وزن بگیر واگر نه تو از برادران شیاطینی

بگیر ای مرد بهر خویش همسر — وگرنه با شیاطینی برادر

۳۰۷ـ تعلموا العلم وتعلموا للعلم السكينة ـ بیاموزید علم را و بیاموزید برای علم سکینه ووقار را (یعنی دانشمند باید باوقار باشد)

فرا گیرید علم و یاد گیرید — وقار از بهر دانش گر خبیرید
که هر کس را ز دانش اعتبار است — سزاوار مقام او وقار است

۳۰۸ـ تداووا فان الله لم ینزل داء وقد انزل له دواء ـ مداوا کنید دردهارا بدرستیکه خداوند نفرستاده است دردی را مگر اینکه از برای او دوائی فرو فرستاده است

کنند ای خلق بیماران مداوا — که نازل شد دوا از بهر هر داء

۳۰۹- تواضع یرفعك الله- فروتنی کن تاخدارا توا‌بلند سازد

فروتن باش تا باریتعالی بلندت سازد و گردی تووالا

۳۱۰- تقربوا الی الله بالصدقة سرآوعلانیة ترزقوا و تبصروا-
نزدیکی جوئید بسوی خدا بصدقه دادن درپنهان و آشکار تاروزی داده
وبا بصیرت شوید

بجوئید از مقام پاك یزدان تقرب از تصدق فاش و پنهان
که نابینائی و رزق فراوان رساند مرشما را حی سبحان

باب الثاء

۳۱۱- ثلاث من کن فیه استکمل خصال الایمان الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل واذاغضب لم یخرجه الغضب من الحق و اذا قدرلم یتعاط مالیس له- سه‌چیز است اگر درکسی باشند کامل کرده است خصلت های ایمان را اگر خو شنود شد خوشنودی اورا در باطل داخل ننماید و زمانیکه غضبنا کست خشمش اورا از حق خارج نسازد و اگر قادر و توانا باشد دست بکاری که برای او شایسته نیست نزند

کسی دارد کمال دین و ایمان که دارای سه خصلت شد بدوران
رضای او چوراضی گشت داخل نسازد مرد را در کار باطل
غضب دروی اگر آید محقق نسازد خارج اورا از ره حق
که قدرت هوای نفس غدار نسازد باعث ومنشا بکردار

۳۱۲- ثلاثه مجالستهم تمیت القلوب الجلوس مع الانذال والحدیث مع النساء والجلوس مع الاغنیاء- سه طائفه اند که هم نشینی با ایشان دلرا میمیراند نشستن با مردمان پست وحدیث گفتگو بازنها و نشستن با ثروتمندان

نمودن همنشینی با اراذل | بمیراند بلا شك ز آدمی دل
نشستن غالباً باخیل نسوان | پی صحبت اثر دارد هم اینسان
نشستن باغنی نیز اینچنین است | که باکبر و منیت هم قرینست(۱

۳۱۳- ثمن الجنة لااله الاالله- بهای بهشت لااله الاالله است

چنین گفتا جلیس تخت تجلیل | بهای جنت الماوی است تهلیل

۳۱۴- ثلاثة اخافهن علی امتی من بعدی الضلالة بعد المعرفة و مضلات الفتن و شهوة الفرج و البطن- سه چیز است که از آنها برامت خود پس از خود میترسم گمراهی بعد از معرفة و امتحانهای گمراه کنند و شهوت فرج و شکم

سه چیز است آنکه میترسم برامت | که لازم شد بدفع هر سه همت
زبعد معرفت گمراه گشتن | بگاه امتحان بد خواه گشتن
درشهوت بروی خود گشادن | بدام فرج و بطن خود فتادن

۳۱۵- ثلاثة لاینجوا منهن احد الظن و الطیرة و الحسد فاذا ظننت فلا تحقق و اذا حسدت فلا تبغ و اذا تطیرت فامض و لاتنثنی اللهم لاطیر الاطیرك ولاخیر الاخیرك ولارب غیرك- سه چیز است که احدی از آنها نجات نمییابد گمان بد و فال بد زدن و حسد پس زمانیکه گمان بدی کردی پس آن را محقق مساز و زمانیکه حسد بردی بر محسود بغی و ستم مکن و وقتیکه تطیر و فال بد زنی بگذر و اعتنا مکن و رها مساز این دعا را که (اللهم لاطیر الاطیرك ولاخیر الاخیرك ولارب غیرك

سه چیز است آنکه خالی نیست انسان | از آنها خو اه عا رف خواه نادان
گمان بد بخلق و پس تطیر | حسد بر آنکه باشد مشت او پر

---

(۱) از خصال نقل شده باین عبارت (ثلاثة مجالستهم یمیت القلوب مجالسة الاراذل و الحدیث مع النساء و مجالسة الاغنیاء

گمان بد چو بردی پس محقق مسازش تاشود راضی زتو حق
حسدچون یافتی درخویش موجود ستم هرگز مکن برشخص محسود
تطیر را مشو از ضعف پا بند گذر کن پس بخوان یکتاخداوند
دعا کن واز دعا دفع بلا کن زصدق دل توکل بر خدا کن

۲۱۶- ثلاث هن علی فرائض وهن سنةالوتر والسواك وقيام الليل.
سه چیز است که برمن واجب و برغیر من مستحب است نماز وتر و مسواك
وایستادن بعبادت درشب

بمن وتروقیام لیل ومسواك نموده فرض و واجب ایزدپاك

۲۱۷- ثلاثة يحسن فيهن الكذب المكيدة فى الحرب وعدتك زوجتك
والاصلاح بين الناس - سه مورد است که دروغ در آنها نیکو است
مکر کردن در جنك و وعده دادن به زن خود و اصلاح کردن
میان مردم

دروغ اندر سه مورد نیست بیجا یکی در کید اندر جنك اعدا
دوم زان سه بود در وعدهٔ زن سیم در مورد اصلاح دادن

۲۱۸- ثلاثة يقبح فيهن الصدق النميمة واخبارك الرجل عن اهله بما
يكرهه وتكذيب الرجل عن الخبر- سه مورد است که راستی در آنها
زشت است در سخن چینی و افساد وخبر دادن تو مردی را از اهلش
به چیزی که او را ناخوش آید وتکذیب کردن کسی را که خبر از
چیزی دهد

سه مورد در راستی وصدق بیجااست یکی آنجا که از او فتنه برخواست
دیگر با مرد حال اهل گفتن بچیز ناخوشی مانند دشمن
سیم تکذیب آنشخصیکه اخبار دهد بر مردمان چیزی زاخبار

۵۳۸۱

۲۱۹- ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم شيخ زان وامام

کذاب وعامل مذهو- سه نفرند که خداوند باایشان روزقیامت سخن نمیکند وبسوی ایشان نظر رحمت نمیاندازد پیر زناکار وپیشوای دروغگو وعامل ستمکار یامراد عامل متکبر است

سه کس را حقتعالی در قیامت نخواهدساخت ازاهل کرامت
نه بر ایشان نظر اندازد وزی ابا ایشان تکلم میکند وی
یکی زآنها بود پیر زناکار دیگر آن عامل مزهو غدار
سه دیگر پیشوای کاذب دون که خوفش نیست ازخلاق بیچون

۳۲۰- ثلاثة یظلهم الله تحت ظل عرشه یوم لاظل الاظل العرش المتوضؤفی مکانه والماشی فی المسجدفی الظلم ومطعم الجائع
سه نفر ند که خداایشان رادرزیرسایه عرش خودجای میدهددرروزی که سایهٔ جزسایهٔ عرش نیست کسیکه پیوسته باوضواست و کسیکه میرود بسوی مسجد درتاریکیهای شب وکسیکه طعام دهد گرسنه را

سه کس را در قیامت فرد یکتا دهد در سایهٔ عرش خودش جا
یکی مردی که دائم باوضوشد که در نزد خدا با آبرو شد
دویم آنکو رود اندر شب تار بمسجد از برای حسن کردار
سیم آنکو کند اطعام جوعان دهد اورا زروی مکرمت نان

باب الجیم

۳۲۱- جمال المرء فصاحة لسانه- جمال مرد فصاحت زبان او است که سخن خود را واضح و صحیح و رسا و بطرز شیرین و ملیح بیان نماید

فصاحت در زبان مرد فاضل جمال اوست اندر نزد عاقل
سخنگو باش اما با فصاحت بشیرینی و بالطف و ملاحت

۳۲۲- جماع الخیر خشیة الله- جمع خیرات خوف و بیم از خداوند

است زیرا که هر کس که آن را داراشد بانجام کارهای خیر موفق میشود
وازکارهای بد اجتناب میکند

نماروشن دلت ازخشیت حق		که هرخیری در آن باشد محقق
چو باشددر کسی خوف ازخداوند		شود در طاعتش پیوسته پا بند

۳۲۳- جددوا السفینة فان البحر عمیق- تجدید ونو نمائید کشتی را
که دریا عمیق است (یعنی در این دریای پر خطر بلای دنیا که باید
برای نجات از خطرات آن بر کشتی طاعت وبندگی خدا ومحبت رسول
و اهلبیت طاهرین وتوسل با یشان سوار شد که فرماید مثل اهل بیتی
کسفینة نوح من رکبها نجی لازم است پیوسته این کشتی را مرمت و
تجدید نمائید)

چه این دریای پر شور وخطرناك		عمیق است وز کشتن نیستش باك
بود تجدید کشتی سلامت		سزا ورنه خوری تیر ملامت
ازاین دریای پر ازشور و پرشر		نشین در کشتی طاعات وبگذر

۳۲۴- جددوا الاستعداد فان الطریق سحیق- تجدید کنیداستعداد
وتهیه وزاد خودرا که راه بس دوراست

مهیا زاد راه خود نمائید		باستعداد خود هر دم فزائید
که ره دوروددراز وبس سحیقست		خوش آن سالك که آگه ازطریقست

۳۲۵- جالس الابرار فانك اذافعلت خیراً حمدوك وان اخطات
لم یعنفوك -همنشینی نمائید باابرار ونیکان زیرا هرگاه کارخیری کردی
تورا ستایش کنند واگر بدی وخطائی کردی از تو عفو نکنند و بر آن
عتاب وملامت کنند پس از اینجهت درخیرات کوشش نمائی

بدستور رسول پاك اکرم		یگانه افتخار نسل آدم
ولا بانیکمردان همنشین باش		همیشه بانکوکاران قرین باش

که گر نیکی کنی حمد تو گویند | وگر بد راه عفوت را نپویند
ازایشان کسب میسازی سعادت | شود شوقت زیاد اندر عبادت

۳۲۶- جاهدوا اهوا ئکم تملکوا انفسکم- مجاهده نمائید باهوا های خود تامالك نفسهای خود گردید

بدستور خدیو ملك هستی | رسول خالق با لا و پستی
برادر جان مجاهد با هوا باش | بنفس خویشتن فرما نرواباش
گر ازدام هوای نفس جستی | زهر شرو بلاو فتنه رستی

۳۲۷- جاءالموت فلاینفعکم الاماقدمتموه - مرك آمد پس سود ندارد شمارا جز چیزیکه ازپیش فرستاده اید

درآمد مرك ونبود در کفت هیچ | برای این طریق پیچ در پیچ
بجز آنچه فرستادی تو از پیش | زخیر ازبهرزاد و توشه خویش

۳۲۸- جاهدوا انفسکم بقلةالطعام والشراب-مجاهده کنیدبانفس های خود بکم خوردن وکم آشامیدن (چه که کم خوردن وکم آشامیدن کمك می دهد عقل را بر میراندن نفس اماره وجلوگیری او ازمشتهیات)

جهاد نفس دون اندر ره حق | باکل وشرب اندك شد محقق
بمقدار ضرورت بایدت خورد | نه بار ثقل همچون گاو وخربرد
نماید آدم بطان پر خوار | به پیش خلق وخالق خویشتن خوار
بود پیوسته با درد و الم جفت | نکو گفت آنکه این شعر متین گفت
زپرخواری هزاران کس بمیرد | زکم خواری یکی ازصد نمیرد

۳۲۹- جعل الله مکارم الاخلاق صلة بینه و بین عبده فحسب احدکم ان یتمسك بخلق متصل بالله- خداوند مکارم اخلاق را پیوند وصله میان خود وبندگانش قرار داده پس بس است یکی از شما را این که

متمسك شود بخلقی که او را بخدا برساند.

نهاد اخلاق نیکو را خداوند میان بندگان و خویش پیوند
بودبس مرد را کز خلق نیکو بجوید اتصال خویش براو

۳۳۰- جوعوا بطونکم واظمأوا اکبادکم واعروا اجسامکم وطهروا قلوبکم عسا کم تتجاوزون الملاء الاعلی- گرسنه دارید شکمهای خودرا وتشنه دارید جگرهای خودرا و عریان دارید از لباسهای حریرو نرم بدنهای خودرا وپاکیزه سازید دلهای خود را که در اینصورت امید است از ملاء علی در گذرید

گرسنه گر شکم شد بهر یزدان جگر ها تشنه واجسام عریان
قلوب خویشتن پاکیزه سازید به دنیا دین خودرا درمبازید
شمارا ازملك رفعت امیداست به فردوس برین ازحق نویداست

باب الحاء

۳۳۱- حسن الخلق یبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم - خوی نیك میرساند بصاحب خوددرجهٔ روزه‌داری‌را که درشب به‌عبادت ایستد

کسی کورا بدنیاخلق نیکواست به‌پیش‌مردمان‌خوشروی‌وخوش‌خوست
بوددراجر چون‌شب زنده‌داری که باشد روزه اندر راه باری

۳۳۲- حسن الخلق- خلق نیکو (این سخن را در پاسخ سؤالی که از آن‌حضرت شد که نیکوترین اشیاچیست فرموده)

یکی پرسید از آن پیغمبر پاك که‌ای‌مقصود حق ازخلق‌افلاك
کدامین چیز از اشیا نکوتر بخلق خوش بفرمودش پیمبر
که‌خلق خوش‌بود بهتر زاشیاء دراو درج است کل خیردنیا

۳۳۳- حسن الخلق یثبت المودة- حسن خلق دوستی را ثابت میدارد

مودت شد زحسن خلق‌حاصل مشوزین‌خلق‌خوش‌یك‌لحظه‌غافل

۳۳۴- حسن الخلق نصف الدین- خوی نیکو نصف دین است

پیمبر گفت با اصحاب خود این
که حسن خلق باشد نصفی از دین

۳۳۵- حسن البشر یذهب بالسخیمة- گشادگی رو واظهار بشاشت کینه را از میان میبرد

گشاده روئی وحسن بشاشت
برد از سینه‌ها کین و عداوت

۳۳۶- حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات- محفوف شده است بهشت به مکاره و ناخوشیها وپیچیده شده است آتش به شهوات و هوسها (یعنی بهشت را با تحمل زحمات مخالفت شیطان و هوای نفس میتوان تحصیل کرد و متابعت هوای نفس و شهوات انسان را به جهنم میکشاند)

جنان محفوف اندر ناخوشیهاست
زلذات جهان آتش هویداست

۳۳۷- حسین منی وانا من حسین- حسین از من است ومن از حسینم

حسین است است از من و من از حسینم
که شد آرام جان و نور عینم

۳۳۸- حبك الشیئی یعمی ویصم- دوست داشتن توچیزی را کور و کر میسازد تورا که نه عیب او را می بینی و نه نقص آن را میشنوی یعنی نشنیده میگیری

محبت سازدت انسان کر و کور
که ظلمت باز نشناسی تو از نور

نه بینی آنچه باشد عیب محبوب
نه پنداری از او چیزی مگر خوب

مشو مغرور از تحسین یاران
که عیبت نزد ایشان است پنهان

نگر تا دشمن بدبین چه گوید
چوراه چشم پوشی را نپوید

۳۳۹- حسن السؤال نصف العلم-(۱) نیکوئی سؤال نصف دانش است

چه حسن مسئلت شد نصف دانش
به پرس و دانشت را ده فزایش

(۱) دربعضی اخبار بجای (حسن السؤال حسن المسئله) وارد است

۳۴۰ـ حرام علی کل قلب عری بالشهوات ان یجول فی ملکوت السموات
حرام است بر هر دلی که مایل بشهوات است جولان درملکوت سموات
هر آن قلبیکه باشهوت قرین است　　کجا او باملایك همنشین است
اگر از خود نمائی قطع شهوت　　پری همچون ملك بر اوج عزت
۳۴۱ ـ حسب الرجل من دینه محافظته علی اقامة الصلوة
بس است مرد را از دین او محافظت ومواظبتش بر نماز
بود بس مردرا از دین وایمان　　خدارا چون بود درزیرفرمان
که سازد حفظ اوقات نمازش　　کند رو سوی فرد بی نیازش
۳۴۲ـ حسبك من الکذب ان تحدث بکل ماسمعتـ بس است تورا از دروغ این که هر چه بشنوی بدون تحقیق و رسیدگی آن را نقل کنی
تورا ازکذب بس باشد یقین دان　　که هرچه بشنوی ازاین واز آن
حدیث آنرا کنی ازبهر مردم　　کنی سر رشتهٔ تحقیق راگم
۳۴۳ـ حسبك من الجهل ان تظهر ما علمتـ تورا بس است از نادانی اینکه اظهار کنی هر چه را میدانی
توراز جهل بس درزندگانی　　که گوئی پیش هرکس هرچه دانی
۳۴۴ـ حسن الجوار یعمر الدیار و ینسی فی الاعمار ـ حسن جوار تعمیر میکند دیارا وبتأخیر می اندازد عمر هارا(یعنی باعث درازی عمر است) .
کند رفتار خوش همسایه گرشاد　　دیار از آن شودمعمور وآباد
چه با همسایه نیکوئی نمائی　　بعمر خویشتن بر میفزائی
۳۴۵ـ حصنوا اموالکم بالزکوة وادفعوا امواج البلاء بالدعاء
نگاه دارید اموال خودرا بهزکوة دادن ودفع نمائید موجهای بلا را به

دعاکردن وخدارا خواندن

باعطاء زکوة خویش اموال نگه دارید از آفت بهرحال

نمائید ازدعا وذکر طاعات زخود مدفوع امواج بلیات

۳۴۶- حق المسلم علی اخیه خمس خصال تسلیمه علیه اذالقیه و تسمیته اذاعطس واجابته اذادعاه وعیادته اذا مرض وشهادته اذاتوفی- حق مسلمانان بر برادر مسلمانش پنج چیزاست سلام دادن براو زمانیکه ملاقات کرد وتسمیت اوزمانیکه عطسه کرد (یعنی بگوید عافاك الله الحمدلله رب العالمین انی آمنت بربکم فاسمعون) و اجابت نمایداو را وقتیکه اورابخواند وعیادت او زمانی که مریض شودوحاضر شود وقت وفات ومرگش برای تجهیزاو

مسلمانراستحق برمثل خودپنج رعایت کن که ایمن گردی ازرنج

بگاه دعوتش کردن اجابت به بیمار یش بنمودن عیادت

که فوتش حضور از راه احسان پی تجهیز او در راه یزدان

۳۴۷- حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وتجهیزواللعرض الاکبر- محاسبه کنید نفسهای خودتانرا و بکار های خود رسیدگی کنید پیش از آنکه حساب کرده شوید و بکارهای شما رسیدگی شود ووزن کنید آنهاراپیش از آنکه وزن کرده شویدوآماده شوید برای عرض اکبر (یعنی روز قیامت)

حساب نفس باید کرد زانپیش که درمحشر شودزانسینه هاریش

بسنج اعمال خود ایمرد هوشیار نگشته وزن آن تااندر آن دار

مهیا شو برای عرض اکبر اگرخواهی خوری از زندگی بر

۳۴۸- حسب المرء من المآثم ان یرتع فی عرض اخیه المسلم

بس است مرد را ازگناهان اینکه چرا کند در آبروی برادر مسلمانش

(یعنی درمقام ریختن آبروی برادر مسلمانش باشد

بود بس مردرا از اثم وعدوان　　　بریزد آبرو گر از مسلمان

۳۴۹ - حرام علی کل قلب یحب الدنیا ان یفارقه الطمع حرام است برهردلی که دنیا دوست دارد اینکه از طمع جدائی جوید (یعنی دنیاپرستی ازطمع جدانیست)

بهر قلبی که باشد حب دنیا　　　طمع راهم در آن قلب است ماوی

۳۵۰- حب الدنیا اصل کل معصیة واول کل ذنب- دوستی دنیا اصل هر معصیت واول ومنشاء هر گناه است

بدنیا دل منه ای یار جانی　　　از او کن چشم پوشی ناتوانی

که تاسالم بمانی از بلایا　　　که فرمود اینچنین خیر البرایا

که باشد حب او اصل گناهان　　　هم او اول بود در کل عصیان

۳۵۱- حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت قرة عینی الصلوة القاشده است بسوی من از دنیای شما دوستی زنان و بوی خوش و قرار داده شده است روشنی چشم من در نماز

زدنیای شما جز طیب ونسوان　　　ندارم دوست من چیزی بدوران

مقرر شد نمازم قرة العین　　　که در آن درج باشد سود کونین

۳۵۲- حب علی حسنة لایضر معها سیئة- دوستی علی علیه السلام حسنه ایست که ضرر ندارد باآو گناهی

بود حب علی آن وصف نیکو　　　که بدها بیضرر باشند بااو

اگر حب علی اندر دل تو است　　　بدان فردوس اعلی منزل تو است

بمهرش هستی ار ازصدق پابند　　　شوی تو مورد لطف خداوند

بشرط آنکه باشی راستی دوست　　　چنان باشی که اورا دیدن و خواست

باب الخاء

۳۵۳- خیارکم احاسنکم اخلاقاً الذین یالفون- نیکان شما نیکو خلقان شمایند آنکسانیکه بمردم الفت میگیرند

بود نیك شما آنکو بعالم　　به حسن خلق والفت شد مسلم

۳۵۴- خیر من الخیر معطیه وشر من الشر فاعله- بهتر از خیر عطا کنندهٔ اواست وبدتر از کار بد کسی است که کار بدرا میکند.

بود ازخیر بهتر فاعل آن　　چنان کز بد بتر شد عامل آن

۳۵۵- خشیة الله رأس الحکمة- خوف ازخدا سر حکمت است

سر حکمت بود خوف ازخداوند　　باین سر گر حکیمی باش پابند

۳۵٦- خیرکم من اعان الله علی نفسه فملکها - خوب شما کسی است که خدا اورا اعانت برنفس او نماید پس مالك شود نفس خودرا

بود زاخیار آنکو حی داور　　معینش گشته برنفس ستمگر

پس او شد مالك نفسش بدوران　　گرفت ازاو زمام میل وطغیان

۳۵۷ - خیرکم من عرف سرعة رحلته فتزودلها- خوب شما کسی است که بشناسد سرعت کوچ خود را از دنیا پس فرا گیرد برای آن زاد و توشه خود را

کسی کاندر جهان باشد شناسا　　که باشد زود کوچ او زدنیا

نماید توشه ره را مهیا　　بود نیك شما در روز عقبا

۳۵۸- خیرکم من ذکرکم بالله رؤیته- نیك شما کسی است که بیاد آورد خدارا دیدن او

بود خیر شما آن مرد نیکو　　که یاد آرد خدا را دیدن او

۳۵۹- خیرکم من دعاکم الی فعل الخیر- خوب شما کسی است که بخواند شمارا بسوی کار خیر

نکو کار شما آنمرد نیکو است　　که دعوت سوی خیرش عادت وخواست

۳۶۰- خیرکم من اطعم الطعام وافشی السلام وصلی والناس نیام
خوب شما کسی است که اطعام کند و سلام را فاش بگوید و نماز کند
درحالیکه مردم در خواب باشند

بود خیر شما آنکس که اطعام | نماید خلق را از روی اکرام
سلام خویش درراه خدا فاش | کند براین وآن با روی بشاش
چو مردم جملگی باشند در خواب | نماز حق گذارد او به آداب

۳۶۱- خیر اخوانکم من اهدی الیکم عیوبکم- خوب شما کسی است
که عیب‌های شمارا به شما بگوید تادر رفع او بکوشید

هرآنکس کت عیبت دربرابر | برای تواست آن بهتر برادر
که چون عیب توشد برتو نمودار | کنی در رفع عیبت سعی بسیار

۳۶۲- خیر الاستغفار عندالله الاقلاع والندم- بهتر طلب آمرزش نزد
خدا امساك از معصیت و پشیمانی است

زاستغفار ها آن به که باوی | بود قلع و ندامت‌ای نکو پی

۳۶۳- خیر عبادالله الذین یراعون الشمس والقمر لعبادة الله
خوب بندگان خدا کسانی هستند که مراعات می کنند آفتاب وماه را
برای عبادت (یعنی مراعات میکنند آفتاب و ماه را در او قات عبادت
خداوند)

پی طاعت هرآنکس مرد راهست | نظر اورا بسوی مهر وماهست
که تاوقت عبادت باز داند | زروی راستی حق را بخواند
چنین کس بهترین افراد ناس است | که صرف بندگی اوراحواس است

۳۶۴- خیر اخوانك من اعانك علی طاعة الله وصدك عن معصیة الله
وامرك برضاه- بهترین برادران تو کسی است که تورامدد کند بر طاعت
خداوند وبازدارد ازمعصیت اووفرمان دهد تورا بتحصیل رضای او

تورا بهتر برادر هست آن دوست | که اندر طاعت حق یاریش خواست
زروی دوستی زجر از گناهت | نماید تا بیارد سوی راهت
به تحصیل رضای حق تعالی | تورا فرمان دهد آن یار والا

۳۶۵ـ خیر المسلمین من کثرت قناعته وحسنت عبادته و کان همه لاخرته
خوب مسلمانان کسی است که قنا عت او بسیار و عبادت او نیکو وهم او برای آخرتش باشد.

میان مسلمین بهتر مسلمان | کسی باشد که اندر دور دوران
قناعت کرد بسیار و عبادت | کند نیکو پی کسب سعادت
برای آخرت همش تمامی | بود تا پیش حق گردد گرامی

۳۶۶ـ خیر امتی من هدم شبابه فی طاعة الله وفطم نفسه عن لذات الدنیا وتوله با لاخرة ان جزائه علی الله اعلی مراتب الجنة
خوبترین امت من کسانی هستند که جوانی خودرا فانی کنند در اطاعت و نفس خود را باز دارند از لذتهای دنیا و عا شق و والهٔ آخرت باشند بدرستی که پاداش آن جوان بر خدا آن است کـه اورا در بـالا ترین مراتب بهشت جای دهد .

از این امت کسی نیك است بیحرف | که در طاعت جوانی را کند صرف
رها سازد زکف لذات دنیا | بود میل و هواسش سوی عقبا
جزای همچه کس با پاك یزدان | زجنت هست اعلی رتبه آن

۳۶۷ـ خیر امتی الذین لم یوسع علیهم حتی یبطروا ولم یضیق علیهم حتی تسئلوا ـ خوبان و خوش بختان امت من کسانی هستند که چندان برای ایشان گشایش نیست تا تکبر وطغیان نمایند وامر معاش بر ایشان چندان تنك نیست تاسؤال نمایند .

کسانی خوشترند از امت من | دراین عالم چه از مرد وچه از زن

که برایشان نباشد وسعت آنسان — که گیرد کبر جادر قلب ایشان

نه برایشان شود روزی چنان تنك — که یابند از سؤال ازاین و آن ننك

٣٦٨- خیر شبابکم من تشبه بالکهول وشر کهولکم من تشبه بشبابکم
خوب جوانان شما کسی است که خودرا شبیه به پیران نماید در ترك لهوولعب و حالات جوانی و بدپیران شما کسی است که خودرا مانند جوانان سازد

بود بهتر جوانان شما آن — کەسارد خویشتن مانند پیران

بود شر کهول آن پیر نادان — کەخودرا مینماید چون جوانان

٣٦٩- خیار المؤمنین القانع وشرارهم الطامع- نیکان مؤمنین قناعت کنند گانند وبدهای ایشان طمع کارانند

خیار اهل ایمان قانعانند — شرار اهل ایمان طامعانند

٣٧٠- خیار امتی علمائها وخیار علمائها حکمائها خوبان امت من دانشمندان ایشانند واخیار دانشمندان اهل حکمت وموعظه و معرفتند

خیار امت من عالمانند — که بهتر از همه اهل جهانند

بدانایان شد آنکس خوب و بهتر — که از حکمت چو دانش باشدش فر

٣٧١- خصلتان لاشیئی افضل منهما الایمان بالله والنفع للمسلمین- خصلتان لاشیئی اخبث منهما الکفر بالله والاضرار بالمسلمین (١)
دو خصلت است که چیزی افضل از آن دو نیست ایمان بخدا وسود رسانیدن به مسلمانان و دو خصلت است که خبیث تر از آن دو نیست کفر بخدا وضرر رسانیدن به مسلمانان

دو چیز است آنکه زان دو نیست برتر — یکی ایمان بحق فرد اکبر

---

(١) وبار نقل شده که فرمود)خصلتان لیس فوقهما من البر شیئی الایمان بالله والنفع لعباد الله وخصلتان لیس فوقهما من الشر شیئی الشرك بالله و الضر لعباد الله

دیگر سود از برای اهل اسلام نمودن نفع خود برخلق اتمام
دو خصلت مرد را بدتر خصال است یکی کفرش برب ذوالجلال است
دیگر اضرار او بر خلق عالم نمودن مسلمین را دل پر از غم

۳۷۲- خصلتان لایجتمعان فی مسلم البخل وسوء الخلق- دو خصلت است که جمع نمیشود در مسلمانی بخل و بدخوئی

دو خلق پست نزد اهل عرفان نگردد جمع در مرد مسلمان
یکی بدخلقی و دیگر بخالت که باشد بیخ و بنیاد رذالت

۳۷۳- خمسة من مصائب الاخرة فوات الصلوة وموت العالم ورد السائل ومخالفة الوالدین وفوت الزکوة- پنج چیز از مصائب آخرت است فوت نماز و مردن عالم و رد سائل و مخالفة پدر و مادر و فوت زکوة

بود پنج از مصیبتهای عقبا یکی فوت نماز از اهل دنیا
پس آنکه موت عالم رد سائل خلاف والدین از مرد جاهل
از آنها پنجمین منع زکوة است که در تأثیر چون ترک صلوة است

۳۷۴- خمسة من مصائب الدنیا فوت الحبیب وذهاب المال وشماتة الاعداء وترک العلم وامرأة سوء- پنج چیز از مصائب دنیا است فوت محبوب و رفتن مال و شماتة دشمن و ترک دانش و زن بد

بود پنج از مصیبتهای دنیا که رنج آدمی سازد مهیا
وفات دوست وز کف رفتن مال شماتت از عدو در سوء احوال
زن بد وان دیگر شد ترک دانش کزو گیرد محن هردم فزایش

۳۷۵- خیر ما القی الله فی القلب الیقین- بهتر چیزی که خداوند در دل القا فرماید و بیندازد یقین است

زهر چیزی که القا کرد یزدان بدل بهتر یقین باشد یقین دان

۳۷۶- خیر الامور اوسطها- بهترین امور میانه و وسط آنها است (یعنی

اختیار میانه روی و اجتناب از افراط و تفریط در تمام نواحی زندگی چه در عقاید چه در اعمال چه در اخلاق و نگاه داری توازن وتعادل بهترین امور است (۱)

چه در افراط ودر تفریط شد ضیر | بهر امری بود حد وسط خیر
بدست اندر امور آور عدالت | که جز حد وسط باشد ضلالت
قوای خویشتن بنمای تعدیل | نما خود را بحکم عقل تکمیل

۳۷۷- خیرکم من لم یترك دنیاه لاخرته و لا آخرته لدنیاه
خوب شما کسی است که ترك نکند دنیای خود را برای آخرتش و نه آخرت خودرا برای دنیاش

بود خوب شما آنکس که دنیاش | نسارد او رها از بهر عقباش
نه عقبارا نهد از بهر دنیا | بگیرد بهره ز اینجا بهر آنجا

۳۷۸- خمس یذهبن بالنسیان ویزدن فی الحفظ ویذهبن بالبلغم السواك والصیام وقرائة القرآن والعسل واللبان. پنج چیز است که نسیان رامیبرند ودر حفظ زیادتی میدهند و بلغم را فانی میسازند مسواك کردن وروزه گرفتن وقرائة قرآن وعسل وکندر

رباید پنج چیز از مرد نسیان | زیادت مینماید حفظ انسان
سواك است وصیام است ورقرآن | قرائت کردن اندر راه یزدان
چهارم شد عسل و آنگاه کندر | که ماند حفظ انسان زو توفر

۳۷۹- خمس من اتی الله عزوجل بهن او بواحدة منهن اوجب له الجنة من سقی هامة صادیة او اطعم کبدا هافیة او اکسی جلدة عاریة اوحمل قدما حافیة او اعتق رقبة عانیة. پنج چیز است که

(۱) درقرآن مجید واحادیث شریفه راجع بحفظ تعادل درهمهٔ جهات و میانه روی درهمه شئون تاکید بسیار شده که شرحش بامقام مناسب نیست و تحقیق وشرح آنرا درکتاب مصباح الفلاح ونفائس العرفان ذکر کرده ام

هر که بیاید خدای عز وجل را به آن پنج چیز یا بیکی از آنها واجب.
میسازد خدا از برای او بهشت را کسیکه سیراب کند نفس تشنهٔ را یااطعام
کند جگر گرسنه را یا بپوشاند برهنهٔ را یاحمل نماید و سوار سازد پا
برهنه را یا بندهٔ اسیری‌را آزاد سازد

کسی کو تشنهٔ را کرد سیراب بروی او گشود از خرمی باب
کند یاسیر از نانی گرسنه بپوشد یا لباسی بر برهنه
و یا حافی سوار و شاد سازد و یا عبد اسیر آزاد سازد
شود واجب بهشتش روز میعاد بود در آخرت فرخنده وشاد

۳۸۰- خیر النساء من اذا اعطیت شکرت و اذا ابتلیت صبرت
خوب زنها زنی است که وقتیکه عطاشد شکر نماید وزمانی که مبتلاشد
صبر کند (یعنی با شوهر سازگار و بقسم خداوند راضی است)

بود نیك زنان آن‌زن بدنیا که باشد شاکرا ندرگاه اعطا
زمان ابتلا باشد شکیبا نیارد زان‌به‌نزد خلق شکوی

۳۸۱خیرکم من تعلم القرآن وعلمه - خوب شما کسی استکه قرآن را
بیاموزد و بیاموزاند

بود نیك شما آنکس که قرآن فرا بگرفت و آموزد بخلق آن

۳۸۲- خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهله- خوب شما کسی‌است
که برای‌اهل خود خوب‌باشد ومن به‌ازشما هستم برای اهل خود

بود اندر شما آن آدمی‌خوب که‌باشدبهر اهاش نیك‌ومطلوب
منم دراین صفت ازجمله برتر پی خو شنو دی خلاق اکبر

۳۸۳- خیر الناس من اطعم الطعام- خوب ونیك مردم کسی‌است که
اطعام طعام نماید (یعنی بمردم غذا بخوراند)

بودان‌نیك وشدشایان اکرام که بهر حق نماید خلق اطعام

۳۸۴- خلتان کثیر من الناس فیهما مغبون الصحة والفراغ- دوچیز است که بیشتر مردم در آن دوچیز مغبونند صحت مزاج و فراغت خاطر که در هرچه جزعبادت خدا صرف شوند عامل آن مغبون است و خسارت برده

دوچیزاست آنکه بسیارند مغبون　　در آن از مردمان ازعالی و دون
یکی صحت دیگر باشد فراغت　　نگردد این دو گر صرف اطاعت

۳۸۵- خافوا من الله وصلوا الرحم فانها فی الدنیا برکة وفی العقبی مغفرة- بترسید ازخداوند وصلهٔ رحم نمائید که در دنیا باعث برکت و درعقبا موجب آمرزش است.

مسلمانان بترسید از خداوند　　بخویشان ازوفا سازید پیوند
که‌در آن ازدیاد عمر و مال‌است　　به‌عقبا مغفرت ازذوالجلال‌است

۳۸۶- خیر النساء الولود الودود- خوب زنها زنی است که زاینده و مهربان باشد

زنی بهتر زافراد زنان است　　که‌زاینده‌است وخوب ومهربان‌است

۳۸۷ خیرکم من طال عمره وحسن عمله- بهترین شما کسی استکه عمراو دراز وعمل او نیکو باشد

به‌دنیا آنکه را عمر درازاست　　عمل نیکو و باب خیر بازاست
بودخوب شما این‌شخص وبرتر　　بنص گفتهٔ پاك پیمبر

۳۸۸ خیر الذکر الخفی- بهترین ذکرها ذکر خفی است

زاذکاری که‌شده‌محبوب داور　　بود ذکر خفی از جمله برتر

۳۸۹- خیر الرزق مایکفی-(۱) بهتر رزق آن است که کافی باشد

چنین گفتا رسول پاك داور　　که رزق کافی ازهر رزق بهتر

(۱) درجامع الاحادیث این‌خبر باخبر بالا که (خیر الذکر الخفی) باشد متصلا نقل‌شده‌است

به‌دنیا گرچه خوش مال و منال است　　چه زائد از کفاف آمد وبال است

۳۹۰ **خیر العبادة اخفاها** بهتر عبادت پنهان ترین آن است (برای اینکه بعید از ریا است و گاهی هم اظهار آن لازم است

عبادت هرچه شد پنهان نکوتر　　بنص بح شه عالم پیمبر

۳۹۱- **خیر المجالس اوسعها**- بهترین مجالس مجلسی استکه وسیعتر باشد

ز مجلس‌ها هر آن مجلس که اوسع　　بود او بهتر است و هست ارفع

۳۹۲- **خیر الناس انفعهم للناس**- بهترین مردم باسودترین ایشان است برای آنها

کسی کو هست بهر خلق انفع　　بود نزد خدا در رتبه امنع

۳۹۳- **خیرکم من یرجی خیره و یؤمن شره**- خوب شما کسی است که امید به خیر او باشد و مردم از شر او ایمن باشند

کسی کو خیر از او امید باشد　　ز شرش ایمنی با دید باشد

بود خوب شما آنمرد دیندار　　که جز نیکی بمردم نیستش کار

۳۹۴- **خیر بیوتکم بیت فیه یتیم مکرم**- بهترین خانه شما خانه‌ایست که در او یتیمی مکرم و محترم باشد

بود آن خانه بهتر کاندر آنجا　　یتیمی را به تکریم است ماوی

۳۹۵- **خیر مساجد النساء قعر بیوتهن**- بهترین مساجد برای زنان کنج خانه ایشان است

بود بهتر مساجد بهر نسوان　　کنار خانه و سکنای ایشان

۳۹۶- **خصلتان لیس فی المنافق حسن صمت وفقه فی الدین** درمنافق دوخصلت نیست خواموشی نیکو وفهم دردین

بنص سرور کل خلایق　　دو خصلت نیست درمرد منافق

یکی شد خاموشی بر وجه احسن　　دیگر فقه است اندر دین ذوالمن

۳۹۷- **خیرالاخوان المساعد علی اعمال الاخرة**- بهتر دوست و برادرها کسی استکه مساعد بر اعمال آخرت باشد

تورا ازدوستان آن به زدنیا — که باشد یارت اندر کارعقبا

۳۹۸- **خیرالزاد التقوی**- بهتر توشه برای آخرت پرهیزکاری است

بود پرهیزکاری بهترین زاد — خوش آنکو گشت از این زاد دلشاد

۳۹۹- **خیرالمال عین ساهرة لعین نائمة**- بهتر مال چشمی است که بیدار باشد برای سود چشمیکه درخواب است- یا مراد اینستکه بهتر مال مالی است که صرف چشمهٔ روانی شود برای چشمیکه در خواب است

بود مالی نکو آن چشمهٔ آب — برای آنکه چشمش هست درخواب

که مردم منتفع گردند از آن — بماند نام او باقی به دوران

۴۰۰- **خیر امتی الذین اذا سفه علیهم احتملوا واذا جنی علیهم غفروا واذا اوذوا صبروا**- (۱) خوب امت من کسانی هستند که وقتی که بر آنها سفاهتی شد تحمل کنند وزمانیکه برایشان جنایتی وارد شد بیامرزند و زمانیکه اذیت شدند صبر نمایند

کسی نیکو بود از امت من — به نزد کرد گار حی ذوالمن

که تاب آرد اگر بیند سفاهت — نماید صبر چون بیند اذیت

رسد براو اگر از کس خیانت — کند عفو ورها سازد براحت

۴۰۱- **خالفوا النساء فان فی خلافهن برکة**- مخالفت کنید زنان را در رأیشان که در این مخالفت برکت است

---

(۱) چون (خیر) که در اینروایات وارد است هم بمعنی افعل تفضیلی میتوان ترجمه کرد وهم بمعنی مطلق خیر و کار نیك یا شخص خوب چنان که علم الهدی قدس سره در شرح (نیة المومن خیر من عمله) فرموده و (من) را بمعنی تبعیض قرارداده ازاین جهة بطوری ترجمه نموده ایم که بایکی ازاین دو احتمال موافق باشد

تورا گرداد زن‌رائی بکاری　　مخالف شو ندارد اعتباری

باب الدال

۴۰۲- دخل العبد الجنة بغصن من شوك على طريق المسلمين فاماطه عنه.
داخل میشود بنده بهشت‌را به برداشتن ودورانداختن شاخی‌از خار که‌در راه مسلمانان باشد

بساکز شاخهٔ خاری که از راه　　نماید دور انسان نکو خواه
شود در جنت فردوس داخل　　شود لطف خدا وندیش شامل

۴۰۳-دع ما یریبك الی مالا یریبك - واگذار آنچه که تو را در شك انداخته است وفراگیر آنچه رادر او شك نداری

رهاکن آنچه مشکوك‌است‌باری　　فراگیر آنچه دراو شك نداری

۴۰۴- داء الامم قبلكم الحسد - دردامتهای پیش‌از شما حسدبود

حسد برامتان پیش بددرد　　برآورد از نهاد حاسدین گرد

۴۰۵- دین المرء علی دین خلیله فلیتق المرء ولینظر من یخال.
دین مرد بردین خلیل و دوست او است پس باید به پرهیزد مرد و باید نظر کند چه کسیرا دوست خود قرار میدهد

بدین یار باشد دین انسان　　رفیق بدمگیر ای نیك وجدان

۴۰۶ - داووا مرضاكم بالصدقة و داووا ابواب البلاء بالدعاء.
مداوا کنید بیماران خودرا به‌صدقه ومداوا کنید وبه‌بندیددرهای بلارا به‌دعا

مریضت باتصدق کن مداوا　　فرو بند از دعا باب بلایا

باب الذال

۴۰۷-ذکر الله عبادة وذکری عبادة وذکر علی عبادة وذکر الائمة من ولده عبادة- ذکر خداوند ویاداوعبادت است ذکرمن ویادمن عبادت است ذکر ویادعلی عبادت‌است ذکر ویادامامان از اولادش عبادت است

بود ذکر خدا نیکو عبادت　　دیگر یادم که میآرند امته

دیگر یادعلی و آل اطهار　　امامان جهان سادات ابرار

۴۰۸- ذروالحسناء العقیم وعلیکم بالسوداءالولودفانی مکاثربکم الامم ولو بالسقط- واگذارید زن نیکوی نازارا و بر شماباد باختیار کردن زنی که سیاه وو لودوبزا باشد بدرستی که من زیادتی میجویم بشما امت‌هارا گرچه بسقط باشد

زنی‌کان هست زیبالیك نازاست　　نکاحش بهرعاقل کاربیجا است

وگر باشد سیه اما ولود است　　نکاحش خوش‌برب ودود است

که‌من‌هستم باین‌امت مکاثر　　امم را ور بسقطی هست ظاهر

۴۰۹- ذاکرالله فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین فی الجنة - کسی‌که بیادخدااست درمیان مردمی که ازیاد خدا غافلند مانند مقاتل درجنك بادشمنان دین درمیان فرارکنندگان دربهشت‌است

هرآنکس باشد اندر یادالله　　میان غافلین درگاه و بیگاه

بودجون‌جنك جودربین آنان　　که درجنگند از اعدا گریزان

جزای این دور اخلاق اکبر　　بهشت از مهر فرموده مقرر

۴۱۰- ذم‌الرجل نفسه‌فی‌المجلس تزکیة- مذمت مرد از خود در مجلس تزکیه است

به‌مجلس خویش راکردن مذمت　　بود تحسین او وعرض شوکت

باب الراء

۴۱۱- راس‌العقل بعدالایمان مداراة الناس- سرعقل بعداز ایمان مدارا کردن با مردم است

چنین فرمود سر پاك یزدان　　نبی مصطفی مصباح عرفان

پس‌از ایمان بسرو آشکارا　　سرعقل است بامردم مدارا

۴۱۲- رحم‌الله عبداً قال‌خیراً فغنم اوسکت عن‌سوء فسلم (۱)
رحمت کند خدا بندهٔ را که خیری راپس گفت غنیمت یافت یا ساکت شد از
سخن بد پس بسلامت ماند

نبی هاشمی سر منشأ جود	چنین بامخلصان خویش فرمود
خدا رحمت کند عبدی که او خیر	بگفت وزان غنیمت بردبی‌ضیر
ویاساکت شدو پس درسلامت	غنودورفع کرداز خودملامت

۴۱۳- راس‌الحکم مخافة‌الله عزوجل-(۲) سرحکمتهامخافةوترس
از خداوند عزیز جلیل است

سر حکمت بود از حق مخافت	در او درج است انواع شرافت

۴۱۴- راس العقل بعدالایمان التودد الی‌الناس- سر عقل بعد از
ایمان بخدا اظهار دوستی نسبت بمردم است

سر عقل است نزد اهل عرفان	تودد با خلایق بعد ایمان
نکوئی بابد و بانیك کردن	به نیکی‌در دوعالم صرفه بردن

۴۱۵- رحم‌الله من‌امسك الفضل من‌قوله وانفق الفضل من‌ماله-
خدا رحمت کند کسی‌را که نگاه‌دارد فضول وزیادتی از گفتار خودرا
وانفاق نماید زیادتی از مالش‌را

خدا رحمت کند آن کزدل‌پاك	نماید از کلام زائد امساك
و لیکن زائد مال خود انفاق	کند اندر ره معبود خلاق

۴۱۶ - راس الحکمة معرفة‌الله - سر حکمت معرفت و شناسائی
خداوند است

سر حکمت بوددرپیش وجدان	شناسائی خلاق جهانبان

(۱) دربعض اخبار بجای کلمهٔ (عبدا) کلمه(من) وارداست
(۲) در وسائل است (راس‌الحکمة مخافة الله)

۴۱۷- رب مبلغ اوعی من المستمع - (۱) بسا تبلیغ کنندهٔ که فرا گیرنده‌تر ونگهدارنده‌تر از گوش دهنده است (یعنی بآنچه گوید بهتر از شنونده عمل کند

بسا تبلیغ کن کز مستمع او برد در حفظ تبلیغات خود گو

۴۱۸- راس التواضع ان یبدء بالسلام علی من لقیه من المسلمین و ان یرضی بالدون من المجلس - سر تواضع اینست که ابتدا شود به سلام برهر مسلمانی که شخص ملاقات میکند واینکه راضی شود بمکان پست از مجالس

بود رأس تواضع آن سلامی که باشد ابتدا در هر مقامی

سلام آنکه بود نعم التحیات که سبقت جوئیش گاه ملاقات

بذیل مجلس ار کس گشت خوشنود ز ارباب تواضع هست معدود

۴۱۹- رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر - برگشتیم ما از جهاد اصغر بسوی جهاد اکبر (یعنی جهاد کوچك که جنك با کفار است انجام شده وجهاد بزرك که جهاد با نفس است که بزرگتر جهاد این جهاد است باقیمانده‌است)

رجوع ما گراز جنك وجهاداست ولی او اصغر و اهلش زیاد است

جهاد اکبر ما مانده باقی که باشد فرض تایوم التلاقی

جهاد نفس دون اکبر جهاداست که از این خصم داخل دین بباداست

۴۲۰- رحم الله المتخللین من امتی فی الوضوء والطعام - خدا رحمت کند خلال کنند گان از امت مرا گاه وضو و طعام

کند هر کس خلال از امت من و ز آن بر پا نماید سنت من

بگاه خوردن و گاه وضو بش کند رحمت خدا نازل بسویش

---

(۱) در جامع الاخبار است (من سامعه)

۴۲۱- رحم‌الله من‌اعان ولده علی بره- خدا رحمت کند کسی را که اعانت کند فرزند خودرا بر نیکوئی او یابرکار نیك او

خدا رحمت کند آنکومددکار	بفرزندش بود درحسن کردار

۴۲۲- رغم انف رجل درك ابویه عندالکبر فلم‌یدخلاه الجنه- برخاك مالیده باد بینی مردی که پدر ومادر خودرا در پیری ادراك کند ونسبت به آنها کاری نکند که اورا داخل بهشت نمایند

بمالد بینیش از غصه برخاك	کسی کو والدینش کرد ادراك
بحال پیری و گردید غافل	که‌سازندش بباغ خلد داخل

۴۲۳- رب قائم حظه من‌قیامه السهر ورب صائم حظه من‌صیامه العطش بسا برپادارندهٔ شب بعبادت که بهرهٔ از قیام خود ندارد جز بیداری و بسا روزه‌داری که نصیب اواز روزه‌اش تنها تشنگی است (یعنی چون آداب و شرائط شب‌زنده‌داری وروزه‌را رعایت نکرده جز بیداری و تشنگی بهرهٔ نبرده

بساشب زنده‌داری بی سعادت	که جز بیداری شب ازعبادت
ندارد بهرهٔ چون روزه داری	که‌نبود جزعطش اورا شماری

۴۲۴- راحة النفس ترك مالایعنیها واوحش الوحشة قرین السوء راحة نفس ترك چیزی است که بکارنایدِ اورا و وحشتناك ترین وحشتها قرین وهم نشین بد است

بترك کار بیهوده بدوران	بود پیوسته راحت نفس انسان
بوداوحش زهروحشت قرینی	که باشد بد برای هم‌نشینی

باب الزاء

۴۲۵- زینة الحدیث الصدق- زینت حدیث و گفتار راست گفتن است

حدیث از راستی باشد مزین	بعقل ونقل این آمد مبرهن

۴۲۶- زر غباً تزدد حباً- زیارت کن دوستان خود را یکروز نه یك

روز تا دوستی را زیاد کند

نمایك درمیان ازدوست دیدار　　　　که گردد مهراورا بانو بسیار

۴۲۷- زناء العیون النظر- زناء چشمها نظر کردن به نامحرم است

زناء چشم انسانی نظر شد　　　　خوش آنکس را کزاو غض بصر شد

نظر بر عارض زیبای خوشکل　　　　کند بر آدمی بس کار مشکل

بسا فتنه که اندر دار دنیا　　　　نگاهی میکند از شخص برپا

۴۲۸- زینة العلم الاحسان- زینت علم احسان و نیکی کردن است

بود زینت برای علم احسان　　　　باحسان کوش ای دانای دوران

۴۲۹- زین الفتی من حسن الصمت- زینت جوان ازخوبی خاموشی اواست

بود زیب جوان مردان عالم　　　　سکون نیك این باشد مسلم

باب السین

۴۳۰- سرعة المشی تذهب بهاء المؤمن- شتاب نمودن در راه رفتن بها ووقار مومن رامیبرد

بسرعت راه رفتن پیش وجدان　　　　مکانت میبرد یکباره زانسان

۴۳۱- سائلوا العلماء و خاطبوا الحکماء و جالسوا الفقراء- سئوال کنید از دانایان وطرف خطاب وسخن سازید حکما و همنشینی نمائید با فقرا

نما پرسش مسائل را زعالم　　　　حکیمان را مخاطب ساز دائم

نما بااهل فاقه هم نشینی　　　　مبادا کبر ونخوت بر گزینی

۴۳۲- سباب المؤمن فسوق وقتال المؤمن کفر واکل لحمه من معصیة الله عزوجل وحرمة ماله کحرمة دمه- سب کردن مؤمن فسق است وقتال بااو کفر وغیبت او ازمعصیت و نافرمانی خدا است و احترام مال او مانند حرمة خون او است

سباب مؤمنین فسق است و ور جنك کنی بامؤمنین کفریست پر ننك
نمودن غیبت مؤمن مسلم بود عصیان خلاق دو عالم
بود چون حرمة خون خوردن مال چه مؤمن راخدا کرده است اجلال

۴۳۳- سافرو اتغنموا (۱)- مسافرت کنید تا غنیمت یابید

اگر خواهی درابن دنیاغنیمت نما سوی سفر گاهی عزیمت
سفر سازد مسافر را هنرور بود اندر سفر بس سود اندر
سفر سرمایهٔ فخر وجلال است سفر سرچشمهٔ علم و کمال است
سفر باعث بود بر تندرستی مکن اندرسفر ای دوست سستی

۴۳۴- سیدالقوم خادمهم- آقای مردم کسی است که به ایشان خدمت ومساعدت نماید (یااینکه آقای مردم حقیقتاً خدمت گذار ایشان است چراکه برای اصلاح جهات آنها او باید زحمت بکشد)

هر آنکس کرد خدمت مردمانرا شود او سید و سرور جهان را
بود آقای قوم آنکس که خدمت به ایشان کرد بی تحمیل منت

۴۳۵- سلم علی اهل بیتك یکثر خیر بیتك- سلام کن بر اهل خانه خود تاخیر خانهٔ تو بسیار گردد

سلام ار تو باهل خانهٔ خویش کنی خیرش نمائی بیش از پیش

۴۳۶- ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابدین سبعین عاما - ساعتی از عالم که تکیه کند بر فراش خود ونظر درعلم خود نماید بهتر است ازعبادت عبادت کنندگان درهفتادسال

کنی هفتاد سال از حق عبادت دراینمدت شوی زاهل سعادت
نخواهد در فضیلت شد برابر زیکساعت ز دانای نکوفر

---

(۱) ودراثنا عشریه است (سافروا تصحوا وتغنموا) مسافرت کنید تاصحیح المزاج شوید وفایده یابید

که اندر علم خود هستش تفکر نظر بنماید و سازد تدبر

۴۳۷- سیدالابرار یوم القیامة رجل بر والدیه بعد موتهما- آقای نیکان در روز قیامت مردی است که نیکوئی کند باپدر و مادر پس از مردن ایشان

بود آن مرد نیک آقای نیکان که در دنیا نماید فضل و احسان

بباب و مادر خود از پس مرگ فرستد بهر ایشان تا شود برگ

۴۳۸- سلموا علی علی بامرة المؤمنین- سلام گوئید بر علی علیه السلام به امارت برمؤمنین و فرمان فرمائی به آنها

بحکم آنکه براشیا قدیر است علی بر مؤمنین یکسر امیر است

بود واجب باین عنوان سلامش نمودن تا بود وسع احترامش

۴۳۹- سیدالاعمال انصاف الناس من نفسك ومواساة الاخ فی الله و ذکرالله فی کل حال- سید و آقای اعمال صالحه انصاف دادن مردم است از نفس خود و مواساة بابرادر دینی در راه خدا و یاد کردن خدا در هر حال

بهاعمال است سیددادن انصاف زنفس خود برای خلق اکناف

نمودن در ره ایزد مساوات به پیمودن ره نیك مواسات

دیگر یاد خدا کردن بهر حال بتکریم و بتعظیم و به اجلال

باب الشین

۴۴۰- شر المآكل اكل مال الیتیم- بدترین خوردنها خوردن مال یتیم است

زهرخوردن که زر آن عظیم است فزونتر خوردن مال یتیم است

مخور مال یتیمان ای برادر که از اینکار کاری نیست بدتر

۴۴۱- شر الندامة یوم القیامة - بدترین و سخت ترین پشیمانی ها پشیمانی روز قیامت است

بود بدتر ندامت در قیامت که درآنجا است انواع ملامت

۴۴۲- شر المعذرة عند الموت- بدترین معذرتها معذرت نزد مرگ است

زعصیان گاه فرصت معذرت خواه نه هنگامی که مرگ آمد بناگاه

که نزد مرگ باشد عذر انسان بسی بی مورد و بد پیش وجدان

۴۴۳- شعار المسلمین علی الصراط یوم القیامة لااله الاالله وعلی الله فلیتوکل المتوکلون- شعار مسلمانها بر پل صراط روز قیامت لااله الا الله وعلی الله فلیتوکل المتوکلون است (یعنی بگفتن این کلمات مسلمین شناخته میشوند)

شعار مسلمین روز قیامت بود تهلیل از روی کرامت

دیگر چون همنشان بر حق توسل باو گویند میبا شد توکل

۴۴۴- شاوروا النساء وخالفوهن فان خلافهن برکة- باز نها مشورت نما اما مخالفت کن و بکار نه بند مشورتشان را پس بدرستیکه در مخالفت ایشان برکة است

مشاور باش با زنها بهر کار پس آنکه برخلاف آنرا بکار آر

٤٤٥- شر المکاسب کسب الربا- بدترین کسبها کسب ربا است

زهر کسبی که باشد نزد حق شر بود کسب ربایی شبهه بدتر

رباخور راکنه بسیار باشد بپیش خلق وخالق خوار باشد

٤٤٦- شهادة الذی یسال بکفه ترد- شهادت کسی که سائل بکف است غیر قابل قبول ورد کرده میشود

سئوال کف چه شد نقص سعادت نما از صاحبش رد شهادت

٤٤٧- شارب الخمر لایزوج اذا خطب- شراب خوار وقتیکه خطبه کرد زنی را تزویج کرده نمیشود (یعنی بشراب خوار دختر نباید داد

به آنکو شرب خمر اورا بود کار مده دختر که دراو درج شد عار

۴۴۸- **شر الناس یوم القیامة الذین یکرمون اتقاء شرهم**- بدترین مردم نزد خدا درروز قیامت کسانی هستند که اکرام میشوند برای اینکه از شر آنها محفوظ مانند

شریر مردمان روز قیامت | که نبود مرو را روی سلامت
بود آنکو کنندش خلق اکرام | برای دفع شرش تا شود رام

۴۴۹- **شرالناس من اکل وحده**- از بدان مردم کسی است که به تنهائی چیز میخورد

بود از مردمان بد بدنیا | طعامش راهر آنکس خوردتنها

۴۵۰- **شرار امتی عزابها**- بدهای امت من عزب های آنانند (یعنی با قدرت بر تزویج)

شرار امتم هستند عزاب | نمیبا شند ازاخیار و اطیاب

باب الصاد

۴۵۱- **صدقةالسر تطفی غضب الرب**- صدقه دادن پنهانی غضب خداوند را خاموش میسازد

تصدق در نهانی سازد اطفا | غضب از کردگار حی دانا

۴۵۲- **صوتان یبغضهما الله اعوال عند مصیبة ومزمار عند نعمة** دو صدا است که خداوند دشمن میدارد بانك وفریاد نزد ورود مصیبت وبانك نی ومانند آن نزد نعمت ورفاهیت

دو صوت است آنکه اندر دور دوران | بود مبغوض پیش پاك یزدان
یکی فریاد و نوحه در مصیبت | دیگر مزمار ونی درگاه نعمت

۴۵۳- **صلوا ارحامکم ولو بالسلام(۱)**- صله رحم نمائید اگرچه به سلام کردن به ایشان باشد

---

(۱) درجامع الاحادث است (صلوا ارحامکم فی الدنیا ولو بالسلام

نما از مهر باخویشانت پیوند　　　　اگر چه باسلام است ای خردمند

٤٥٤- صل رحمك ولو بشربة من ماء وافضل مايوصل به الرحم كف الاذى عنها- صله رحم نما اگر چه بشربة آبی باشد و با فضیلت ترین چیزی که باو صلهٔ رحم میشود اذیت نکردن بخویشاوندان ورحم است

نما باخویش در راه خداوند　　　　وگر باشربتی آب است پیوند

کنی کف اذیت گر زارحام　　　　بود افضل صله در نزد علام

٤٥٥- صل من قطعك واعط من حرمك و اعف عمن ظلمك وصل کن با کسیکه از تو بریده است و عطا کن بکسی که محرومت ساخته وعفو کن از کسی که برتو ستم کرده

شه دنیا و دین گفت از سر پند　　　　که کن با آنکه ببریداز تو پیوند

به آنکو کرد محرومت عطا کن　　　　به این کردار یزدان را رضا کن

ستم گر کرد باتو درجهان کس　　　　نما عفوش که اینت ازجهان بس

جزای نیك نیکی هست آسان　　　　که معتاد است طبع شخص بر آن

بپاداش بدی آنکو کرم کرد　　　　بود درپیش مردان جهان مرد

٤٥٦- صاحب المكر والخديعة في النار- صاحب مکر و فریب در آتش است

رها کن مکروخدعه زآنکه مکار　　　　شود اندر قیامت داخل نار

٤٥٧- صنائع المعروف تقي مصارع السوء وصدقة السر تطفي غضب الرب وصلة الرحم تزيد في العمر وتدفع ميتة السوء

(١) کردارهای خوب نگاه میدارد انسان را از افتادن های بدو صدقه پنهانی خاموش میسازد خشم خدا را وصلهٔ رحم زیاد میکند در عمر ودفع میکند مردن بد را

زهر افتادن بد بهر انسان　　　　بود معروف اویار و نگهبان

تصدقهای پنهان کرد اطفا　　　　غضب ازخالق وهاب یکتا

(١) درجامع الاحادیث است (صنع المعروف يدفع ميتة السوء ويقي العمر)

زپیوند رحم شد عمر زائد به دفع مردن بد گشت واجد

۴۵۸ صوموا تصحوا- روز بگیرید تا صحیح المزاج و تندرست گردید

زروزه تندرستی گشت حاصل بروزه سر برد آنکو است عاقل

۴۵۹ صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی قیل یارسول الله ومن هم قال الفقهاء والامراء- دوصنفند ازامت من که اگر صالح شدند امت من درصلاح باشند و اگر فاسد شدند امت من فاسد میشوند عرض شد ای پیغمبر خدا کیستند ایشان فرمود فقهاء و امراء

دو کس را امت من تا بمانند گرآنها صالحان یا طالحانند

یکی عالم بود دیگر امیراست کزاین دوعیرسان فرمان پذیراست

اگر اهل صلاحند وسدادند ویااندر ره شرو و فسادند

حو آنان دیگران را گردد احوال فراگیرند ز ایشان جمله اعمال

۴۶۰- صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله- دوست هر مردی عقل اواست ودشمن او جهل او

صدیق ویار هرمردی بود عقل عدو ودشمن او نیست جز جهل

۴۶۱- صلة الفاجر لاتصل الا الی فاجر مثله- صله واحسان فاسق نمیرسد مگر بفاجری مانند خودش

نخواهد شد صله هرگز نمودار مگر برچون خودش ازمعصیت کار

کندفاسق بفاسق فضل واحسان چه سنخیت بود اندر میانشان

باب الضاد

۴۶۲ - ضرب المؤمن علی فخذیه عند المصیبة احباط اجره زدن مؤمن برران خود نزد ورود مصیبت اجرش را میبرد

زدن بر ران بهنگام مصیبت برد اجر و بود نقص مروت

۴۶۳ - ضغطة القبر للمؤمن تکفیر لما کان من تضییع النعم -

فشار قبر ازبرای مؤمن کفاره ضایع کردن نعمتها است

چنین گفتا نبی سر مهیمن به بیند گر فشار قبر مؤمن
بود کفارهٔ تضییع نعما نماید پاکش ازاو ساخ دنیا

باب الطاء

٤٦٤ - طوبی لمن ترك شهوة حاضرة لموعود لم یره (١)
خوشا بحال کسی که ترك نماید شهوت حاضر ولذت فعلی را برای چیزی که وعده داده شده است در آخرت و نمی بیند اورا اینك

رسول اکرم حق معدن جود بخلق خوش چنین باخلق فرمود
خوش آنکو از پی لذات موعود نماید ترك لذتهای موجود
خوشا آنکو نماید ترك دنیا پی کسب سعادت های عقبا

٤٦٥ - طلب الحلال جهاد - طلب کردن روزی حلال جهاد است

هر آنکس طالب رزق حلال است مجاهد هست و بی ورز و وبالست
بدنیا تا حلال و راه آن هست میو راه حرام وشو از آن دست

٤٦٦ - طوبی لمن شغله خوف الله عن خوف الناس - خوشا بحال کسی که مشغول کند او را ترس ازخداوند از ترس ازمردم

خوشا آنکس که خوف حی داور شود شاغل ورا ازخوف دیگر

٤٦٧ طوبی لمن انفق الفضل عن ماله و امسك الفضل من قوله
خوشا بحال کسی که انفاق کند زیادتی از مال خود را و امساك نماید زیادتی ازسخن خودرا (یعنی سخن بیجا نگوید

خوش آنکو فضل مال خویش انفاق بدرویشان کند در راه خلاق
خوش آنمردی که سازد بادل پاك زحرف زائد و بیهوده امساك

٤٦٨ طوبی لمن طاب کسبه وصلحت سریرته وحسنت علانیته و

(١) ودروسائل است (اوعدلم یره) بجای (لموعود لم یره)

استقامت خلیقته- خوشا بحال کسیکه کسب و پیشهٔ او پاکیزه باشد وباطن او صالح و نیکو باشد آشکار او و مستقیم باشد اخلاق او (یعنی در حد وسط وخالی ازافراط وتفریط

خوشا آنکس که کسب او حلال است سریره صالح وظاهر کمال است
طبیعت مستقیم وخلق نیکو است بمردم مردمیش دیدن وخواست

۴۶۹ طوبی لمن منعه عیبه عن عیوب المؤمنین - خوشا بحال کسیکه عیب او مانع آید از دیدن عیبهای مومنین (یعنی مشغول اصلاح عیب خود باشد وبه عیب دیگران نپردازد

خوشا آنکس که عیب خویش بیند زعیب دیگران غفلت گزیند
مکن ازاین و از آن عیب جوئی مبین درمردمان غیر از نکوئی

۴۷۰ طوبی لصورة نظر الله الیها تبکی علی ذنب من خشیة الله لم یطلع علی ذلك الذنب غیره (۱)- خوشا بحال آن صورتیکه خدا بر آن نظر میکند درحالیکه صاحب آن گریه میکند از خوف خداوند بر گناهانی که جز خدا اطلاع بر آنها ندارد

خوشا آنصورت منظور یزدان که گرید صاحب او بر گناهان
خصوصاً آن گنه کاندر خفا کرد ولی اندر حضور کبریا کرد

۴۷۱ طوبی لمن حسن مع الناس خلقه وبذل لهم معونته وعدل عنهم شره- خوشا بحال کسیکه نیکو است بامردم خلق او ویاری می کند ایشان را وبرمیدارد ازایشان شرخودشرا

خوش آنکوخلق اونیك است باناس بیاریشان بود خالی زوسواس
نگهدارد از ایشان شر وایذا نماید حقشان از مهر ایفاء

۴۷۲ طوبی لمن وجد فی صحیفة عمله یوم القیامه تحت کل ذنب

(۱) درجامع الاحادیث (طوبی لعبد نظرالله علیه یبکی الخ)ضبط کرده است

استغفرالله- خوشا بحال کسیکه بیابد در نامه عمل خود در روز قیامت.
زیر هر گناهی استغفرالله

خوش آنکو بیند اندر نامه‌خویش · بروزی کاندر آن دلهاشود ریش
بزیر هر گنه استغفرالله · ببیند بهر خود سوی خدا راه

۴۷۳- طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم
طلب علم واجب است برهر مسلمانی آگاه باشید که خدا دوست میدارد
طالبین دانش را (و مقصود علم دین است وفقه بمعنی اعم)

بود تحصیل دانش فرض یزدان · بهر کس خویشتن داند مسلمان
بود درنزد حق آنمرد محبوب · که علم دین مر اوراهست مطلوب

۴۷۴- طعام السخی دواء وطعام الشحیح داء- طعام آدم سخی دوا
است وطعام ممسك بخیل درد است

طعام مردمان با سخاوت · دوا باشد براهل فتوت
ولی برعکس گر آن از بخیلست · بود درد واز آن انسان علیلست

۴۷۵- طلب الکسب فریضة بعد فریضة - طلب کسب و پیشه واجبی
است پس از واجب (که شاید مراد ازواجبی که پیش ازطلب کسب واجب
است تحصیل علم ومسائل کسب باشد

نمودن کسب باشد فرض یزدان · بود کاسب حبیب او یقین دان

۴۷۶- طوبی لمن رزق الکفاف ثم صبر علیهم- خوشا بحال کسیکه
روزی داده شود بقدر کفاف پس بر آن صبر وتحمل نماید وزیاده طلبی نجوید

خوش آنروزی رسیده تا کفایت · که اورا صبر باشد بی شکایت

۴۷۷- طهروا افواهکم فانها مسالك التسبیح- پاکیزه نمائید دهن
های خود را و نظیف نگاه دارید زیرا که آنها راهها و وسائل تسبیح
خدا وندی هستند

دهن کن پاك ای مرد نکودان   که باشد مسلك تسبیح یزدان

باب الظاء

۴۷۸- ظلم الاجیر اجره من الکبائر- ستم کردن بر مزدور در باب مزدش از گناهان کبیره است

ستم از مرد در اجر اجیران   یکی شد از کبائر نزد یزدان

باب العین

۴۷۹ علی مع الحق والحق معه- علی باحق است وحق باعلی است

چنین گفتا رسول حی یکتا   علی باحق وحق بااواست برپا

۴۸۰ علی خیر البشر من شك فیه فقد کفر- علی بهترین افراد بشر است کسیکه دراوشك کند کافر است

علی خیرالبشر ماند چواحمد   بود مانند او از حق مؤید

بود مانند او از جمله برتر   دراین هرکس کند شك هست کافر

۴۸۱ علی اخی فی الدنیا والاخرة علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله- علی برادر من است دردنیا و آخرت علی پیشوا و امام نیکان و ابرار است وقاتل کفار و فجار یاری شده است کسیکه اورا یاری نماید و مخذول و منکوب است کسی که خذلان او جوید

علی آنکو مرا شد یار ویاور   بود اندر دو عالم هم برادر

امام وپیشوا بر نیکوان است   بامر حق کشنده فاجران است

بود منصور آنکو کرد یاریش   شود مخذول آنکوخواست خواریش

۴۸۲ عنوان صحیفة المؤمن حب علی- عنوان صحیفه ونامهٔ حسنات مؤمن دوستی علی است

چوفردا نامهٔ مؤمن شود باز   بحب حیدر آن را هست آغاز

پراست از کارهای خیر ودر آن — بود مهر علی بی شبهه عنوان،

۴۸۳ **علیکم بالشفائین العسل والقرآن**- برشما باد به‌دو چیز که‌در آنها شفا است عسل و قرآن

چنین گفتا سروسردار کونین — که ای مردم‌علیکم بالشفائین.
شفا اندر عسل بنهاده یزدان — چواندر خواندن آیات قرآن.

۴۸۴ **عجبالمن یحتمی من‌الطعام مخافة الداء کیف‌لایحتمی من الذنوب مخافةالنار**- عجب‌دارم از کسیکه‌پرهیز میکنداز‌خوردن‌طعام برای ترس‌از‌درد چگونه‌خودرانگاه‌نمیدارد ازگناهان برای‌ترس‌از آتش

عجب دارم من از آن‌مرد خامی — که میگیرد کناره از طعامی.
زبیم درد اندر دار دنیا — ندارد بیم لیك از نار عقبا
که تاگیرد کناره ازگناهان — بدست آرد رضای حی‌سبحان

۴۸۵ **عرضت‌علی‌ذنوب فلم‌اصب‌اعظم‌من‌رجل حمل‌القرآن‌ثم‌ترکه** برمن عرض شد گناهانی پس نیافتم بزرکتر ازگناه مردی که قرآن را حمل نماید و تارك دستورات آن باشد

بمن کردند چون عرض گناهان — ندیدم سخت‌تر ذنبی ز انسان
زذنب‌آنکه قرآن راست حامل — ولی نبود براو از جهل عامل

۴۸۶ **علیکم بحسن الخلق‌فانه فی‌الجنة وایاکم‌وسوءالخلق فانه فی‌النار لامحالة** - بر شما باد بنیکی خلق که دارندهٔ آن در بهشت است وبپرهیزید از بدخلقی که دارندهٔ آن در آتش است لا محاله

بحسن خلق انسان در جنانست — به بدخلقی ورا آتش مکانست
شما را باد پس برخلق نیکو — بخلق بد نشاید عادت و خو

۴۸۷ **عفوالملوك ابقی للملك**(۱)- عفو کردن پادشاهان باقی می

(۱) وبار نقل‌شده که‌فرمود (عفوالملوك بقاء الملك)

دارد ملك را

غرض ازخلق عالم مصدرجود نبی مصطفی اینگونه فرمود

که‌ازعفواست‌باقی ملك‌شاهان شودزایل‌چوباقی گشت سلطان

۴۸۸-عجبا للمؤمن فوالله لایقضی المؤمن قضاء الاوهو خیرا له
شگفت آید مرا از برای مؤمن قسم بخدا که قضا نمیشود از برای‌اوقضائی مگر اینکه خیر او است

عجب از مؤمنم آید بدوران قسم بر ذات پاك حی سبحان

که ناگردد زدرگاه خدائی بجز خیر از برای او قضائی

۴۸۹ عجبت لعاقل لایغفل عنه- عجب دارم برای عاقلی که غفلت از او نشود (یاعجب دارم ازغافلی‌که از او غفلت نمیشود وکرداراومنظور نظر است (اگر کلمه (لعاقل لغا فل) باشد

تعجب دارم از آ نمرد عاقل که‌غفلت‌زونخواهد بودحاصل

ویافرموده زآ نغافل که ازآن بفعلش غفلتی نبود بدوران

۴۹۰- عجبت لمؤمل ذنبا والموت یطلبه- عجب دارم از کسی که آرزوی گناه دارد مرك اورا می طلبد

عجب‌دارم ازآ نشوریده احوال که‌اورا شدگنه کردن زآمال

ولیکن باشد اورا مرك طالب شود آخر بر او از قهر غالب

۴۹۱- عجبت لضاحك ملافیه ولا یدری ارضی الله ام سخطه
تعجب دارم ازخنده کننده که دهن خودرا پرمیسازد ونمیداند‌که خدا راخوشنود کرده یابخشم درآورده است

عجب دارم ازآن‌خندان نادان که‌پرسازد دهان خویش‌ازآن

ولی‌حق‌را نداند کرده‌خوشنود ویا برخشم او زین خنده‌افزود

۴۹۲ علم‌الایمان الصلوة- علامت ایمان یاعلم ایمان نماز است

علم بی‌شبهه‌درایمان نمازاست | کز آن‌راه‌خدا برخلق بازاست

۴۹۳- علامة رضی‌الله تعالی عن‌خلقه رخص اسعار هم وعدل سلطانهم وعلامة غضب‌الله علی‌خلقه جور سلطانهم وغلا اسعارهم
علامت خوشنودی خدا ازخلقش ارزانی نرخهای ایشان وعدل پادشاهان است وعلامت خشم خدا برمخلوق‌خود جورپادشاهشان وگرانی نرخهای آنها است

پی تنبیه خوب وبد سراسر | مفاد این سخن گفتا پیمبر
بعدل پادشاه و رخص اسعار | رضایش حق کند برخلق اظهار
گران گردد از ایشان نیز اسعار | برایشان‌بسته گردد باب‌هرکار
نه ایشا نرا مفرونه مناصی | نه‌حال دفع و نه راه خلاصی
بیا(صافی)بده‌انصاف‌وگوراست | تمنای‌خوشی‌ازمانه برجا‌است
هرآنچه برسرماآید ازماست | جزای کارباشد بی‌کم‌وکاست

٤٩٤- عورة‌المسلم‌علی‌المسلم‌حرام-عورت‌مسلمان برمسلمان‌حرام‌است

بمسلم عورت مسلم حرام‌است | که‌این فرمودهٔ خیرالانام‌است

٤٩٥- عدل‌ساعة خیر من‌عبادة ستین قیام لیالیهاوصیام‌نهارها وجورساعة فی‌حکم اشدواعظم عندالله من‌معاصی ستین سنة-
عدل ساعتی بهتراست‌ازعبادت شصت‌سال که شبها به‌نماز وطاعت‌به‌ایستد وروز هارا روزه بگیرد وجوز یکساعت در حکمی سخت‌تر و بزرگتر است نزد خدا ازگناهان شصت‌سال

بود ازشصت‌ساله خیر وطاعت | فزونتر عدل دریکوقت ساعت
چنان کزشصت‌ساله‌ذنب‌وعصیان | ستم درساعتی بالااست‌میدان

۴۹۶- علی‌الید ما اخذت حتی تؤدیه-بردست‌است هرچه‌راگرفت تاآن‌را رد وادا نماید

بهرچیزی که براو یافت کس ید بود واجب بر او کانرا کند رد

۴۹۷- عدة المؤمن کاخذ بالید- وعده مؤمن بکسی نسبت بچیزی مثال اینست که آنچیز راآنکس در دست گرفته است

زمؤمن گر کسی را عهدو وعداست چنان پندار مر آنرا که نقداست

زمؤمن وعدهٔ را گر پذیری چنان باشد که بادستت بگیری

۴۹۸- علم لاینفع کنز لا ینفق- دانشی که نفع وسودی ندارد مانند گنجی است که انفاق نمی‌شود

هر آن دانش که سودش درجهان نیست چو گنجی شد که انفاقی در آن نیست

باب الغین

۴۹۹- غریبتان کلمة حکم من سفیه فاقبلوها و کلمة سیئة من حکیم فاغفروها - دوچیز غریب است کلمهٔ حکمتی که از سفیه نادان سرزند پس همچه کلمهٔرا قبول نمائید و کلمهٔ بدی که ازحکیم وعاقل صادرشود پس آنرا بیامرزید

دوچیز است آنکه درعالم غریب است صدور هر دو امری بس عجیب است

یکی زین دو است حرف حکمت از آن که میباشد سفیه و هست نادان

دیگر حرف بد از مرد حکیم است که بهت آور برعقل سلیم است

پذیر آنرا ز نادان وین رها کن طلب آمرزش وی از خدا کن

الی ما قیل انظر لا بمن قال علی فرموده هم در باب اقوال

باب الفاء

۵۰۰- فاطمة بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله- فاطمه پارهٔ تن من است پس هر که اذیت کند او را پس بتحقیق مرا اذیت کرده وهر که اذیت کند مرا پس بتحقیق اذیت کرده خداوند را

چنین گفتا نبی حی ذوالمن | مرا شد فاطمه یکبا ره از تن
اگر اورا اذیت کس نماید | در ایذا بروی من گشاید
مرا آنکو کند ایذا بدنیا | اذیت کرده برحی توانا

۵۰۱- فاطمة شحمة منی یقبضنی ماقبضها ویبسطنی مابسطها
فاطمه پارهٔ دل من وبمنزلهٔ پیه بدن من است مهموم میکند مراهرچه اورا مغموم سازد وشاد میکند مراهرچه اورا مسرورسازد

غرض ازخلق حق ختم النبین | بگفتا با کمال عز و تمکین
که باشد فاطمه پا رهٔ دل من | سرشته پیکرش زآب وگل من
اگر چیزی ورا مغموم سازد | مرا آنچیز هم مهموم سازد
وگرچیزیش سازد شاد وخرم | مرا آنچیز دلخوش میکند هم

۵۰۲- فرمن المجنون فرارك من الاسد- فرار کن ازدیوانه چنانکه از شیر فرار میکنی

فرار آنسان زمجنون کن که ازشیر | فرار آری، که تا گردی زجان سیر

۵۰۳- فضل العلم الی احب من فضل العبادة وافضل دینکم الورع
فضل دانش محبوبتر است بسوی من ازفضل عبادت و فاضل ترین مراتب دینداری شماورع وپارسائی ازمعاصی است(۱)

بود محبوب تر دانش برمن | زطاعات دیگر درراه ذوالمن
ورع ازسیئات واز خطیئات | بود افضل ز طاعات وعبادات

۵۰۴- فضل العلم خیر من فضل العبادة - فضیلت دانش نیکـو تـر

---

(۱) وگفته‌اند ورع بر سه‌قسم است (قسمی که انسان را ازفسق خارج میکند وباعث قبول شهادت است واین ورع تائبین است) و قسمی که انسان بواسطه اوازشبهات محفوظاست یعنی صاحبش بعلاوه بر ترك معاصی معلومه تارك شبهات هم هست که مبادا درحرامی واقع شود(وقسمی که ترك میکند حلال را که مبادا منجر بحرام گردد. واین ورع متقین است

است از فضل عبادت

بود دانش بسی به از عبادت　　زفضل این مر آنرا شد زیادت

۵۰۵- فضوح الدنیا اهون من فضوح الاخرة- رسوائی دنیا سهل تر و آسانتر است از رسوائی آخرت

بود رسوائی دنیا بس آسان　　بر رسوائی عقبا یقین دان

۵۰۶- فمالك من مالك الاما اكلت فافنیت اولبست فابلیت او اعطیت فامضیت- نیست برای تو از مال تو مگر آنچه را که خوردهٔ و ازمیان رفته یاپوشیدهٔ و کهنه ساختهٔ یاعطا کردهٔ و گذشتهٔ

نباشد از برایت در جهان مال　　مگر آن خوردهٔ فانی بهرحال

ویا پوشیدهٔ مدروس بالی　　که گردیده زبار و بود خالی

ویابخشیدهٔ کان گشته ممضی　　نباشد درکفت زآن هیچ برجا

دیگر چیزی که آنرامال دانی　　بود از غیر چون گشتی توفانی

باب القاف

۵۰۷- قیدوا العلم بالکتاب - مقید سازید دانش را به کتاب و نوشتن

بروی کاغذ آور آنچه دانی　　که گریادت رود ازاو بخوانی

نمایند استفاده مردم از آن　　بماند یادگار از تو بدوران

۵۰۸- قلة الحیاء کفر- کمی حیاو بی‌شرمی کفراست (یعنی‌روگردانیدن از خداوند است نه کفر معروف

زبی شرمی حذرکن ای برادر　　که باشد آدم کم شرم کافر

۵۰۹- قلة العیال احد الیسارین - کمی عیال یکی از دو یسر و سهولت زندگانی است

عیال کم یکی از دویساراست　　که در بسیار عسر بیشماراست

۵۱۰- قاتلوا العدو بالدعاء فانه اسرع فیهم من السلاح - مقاتله کنید با دشمن بدعا ونفرین کردن که سریعتر است درایشان از اسلحهٔ جنك

اگر خواهی کنی بادشمنت جنك — بنفرین و دعا باید زنی چنك
که باشد از سلاح و تیر وخنجر — برای دفع خصم دون فزونتر

۵۱۱- قلیل الفقه خیر من کثیر من العبادة - اندك فقه بهتر است از بسیاری عبادت

کمی از فقه دانای نکوفر — زبسیار عبادت هست بهتر

باب الکاف

۵۱۲- کل معروف صدقة- هر کار شایسته ونیکی صدقه است

زنیکی جوی بر مردم تفوق — چه هر معروف هیها شد تصدق

۵۱۳- کن فی الدنیا کانك غریب او کانك عابر سبیل وعد نفسك فی اصحاب القبور- باش دردنیا مانند غریب یا مانند عبور کنندهٔ راه وخودرا ازاصحاب قبور بشمار

بدنیا باش مانند غریبان — ویا چون عابر راهی شتابان
شمر خودرا ز اصحاب مقابر — بیاد آور که تبلی السرائر

۵۱۴- کاد الفقر ان یکون کفرا(۱)- نزدیك است که فقر کفر باشد (یعنی گاهی انسان را بهاین مرتبه میکشاند اگر صبور و متدین نباشد)

بود فقر آنچنان بر آدمی سخت — که سوی کفر گاهی میکشد رخت
خصوصاً گر بود درگاه پیری — نباشد نیز او را دستگیری
در آن انواع خاریها نهانست — سراسر محنت ورنج وهوان است

---

(۱) وباز فرماید (کادت الفاقه ان تکون کفرا) ودرجامع الاحادیث است بضمیمهٔ (وکاد الحسد ان یغلب القدر)

خدایا سهل کن این امر دشوار		مکن خوارم مکن خوارم مکن خوار
اگر فقری دهی صبری عطا کن		تو خود از شر شیطانم رها کن

۵۱۵- کل عین زانیة- هرچشمی زناکار است (واین فرموده یامحمول برغالب ویا امکان آن است

هر چشمی که بینی شد زناکار		ز روی خوب چشم خویش بر دار
خدا یا چشم ما از بد نگهدار		که شیطان دشمن است و نفس مکار

۵۱۶- کل صاحب علم غرثان الی علم - هر صاحب دانشی گرسنهٔ دانش دیگر است

هر آنکس صاحب علم است و دانش		همی خواهد دهد او را فزایش

۵۱۷- کل مشکل حرام ولیس فی الدین اشکال- هر کار مشکلی ارتکاب او و دنبالش رفتن حرام است و در دین اشکالی نیست

بود هر مشکلی ممنوع و در دین		نباشد هیچ اشکال ای نکو بین

۵۱۸- کل شیئی بقدر حتی العجز- هر چیزی باندازه است حتی عجز و نا توانی

بود هرچیز را اندازه ور آن		بود عجز من و تو این یقین دان
خدائی کاین جهان راکرد بنیاد		بهرچیز آنچه بد اندازه اش داد

۵۱۹- کفی بالمرء اثماان یضیع من یعول- کافی است در گناه مردانیکه ضایع کند عیال خود را و بحال آنها نرسد

عیالش گر کند تضییع انسان		بود بس این گنه او را بدوران

۵۲۰- کل سبب ونسب منقطع یوم القیامة الاسببی و نسبی- هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است جز سبب و نسب من

سبب همچون نسب روز قیامت		شود قاطع و در آن بود کرامت
بجز از من که قطعی اندر آن نیست		عیان میباشد این امر و نهان نیست

۵۲۱- کل فراش لاینام علیه انسان ینام علیه الشیطان- هر فراشی
که براو انسان نخوابد شیطان بر او میخوابد

فراشی کو نخوابد دروی انسان بخوابد اندراو بی شبهه شیطان

۵۲۲- کنوز الله اخفاء العمل والصبر علی الرزایا وکتمان المصائب
گنجهای خدا پنهان ساختن عمل خیر است که در ریا واقع نشود و صبر کردن
درمصائب وکتمان آنها است

بود گنج خدا اخفاء کردار چه اورا با ریا نبود سروکار
دیگر اندر مصائب صبر کردن زمردم جمله را کتمان نمودن

۵۲۳- کل واعظ قبلة- هر واعظی قبلهٔ است ومورد توجه

بود هر واعظی قبله بمردم نسازد رشتهٔ وعظ خود ار گم

۵۲۴- کفی بالماء طیباً- کافی است آب از جهة بوی خوش و پاکیزگی

بود کافی بدان از بوی خوش آب که پاکیزه کند انسان زهر باب

۵۲۵- کفی بالموت مفرقاً- کافی است مرك برای جدائی انداختن

بود بهر جدائی مرك کافی چه او چیزی در اینجا نیست وافی

۵۲۶- کفی بالمرء جهلا اذا اعجب برایه- کافی است در اثبات نادانی
مردانیکه به رأی خود عجب نماید

برای جهل مرد این بس که اعجاب کند از رأی خود در بین اصحاب

۵۲۷- کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته- همهٔ شما شبانید و تمام
شما از رعیت خود که در تحت رعایت وسرپرستی شما هستند مسئولید

شما هریك بجای خود شبانید که مسئول از خود واز دیگرانید
زکردار رعیت راعی آن بود مسئول پیش پاك یزدان

۵۲۸- کبرت خیانة ان تحدث اخاك حدیثا هولك مصدق و انت
له کاذب - بزرك است از جهة خیانت اینکه حدیث گوئی وسخنرانی با

برادرت واو تورا تصدیق کند وحال اینکه تو برای او دروغگوئی

بنص گفتهٔ پاك پیمبر بزرگ است آن خیانت ای برادر

که چون گوئی کلامی باکسی راست تلقی سازد آنرا بی کم و کاست

ولی بااو تو آنچیزی که گوئی در او راه دروغ و کذب پوئی

۵۲۹ـ کلمة حکمة یسمعها المؤمن فیعمل بها خیر من عبادة سنة

سخن حکمت وپندی که بشنود آنرا مومن پس آنرا بکار بندد و بدان عمل کند بهتراست از عبادت یکسال

اگرمومن کلامی حکمت وپند شنیدوشد بر آن ازصدق پابند

عمل پس کرد بر آن ازسعادت بود بهتر ز یکساله عبادت

۵۳۰ کرم الرجل دینه ومروته علمه وحسبه عمله ـ کرم مرد دین او ومروتش دانش او وحسب اوعمل وکاراواست

برای مرد دینش شد کرامت بود دانا ئیش اورا مروت

حسب باشد مراورا کاروکردار اگر شایسته وصالح شد آنکار

۵۳۱ـ کفی بالموت واعظاوکفی با لتقی غنی وکفی بالعبادة شغلا وکفی بالقیامة موئلا وبالله مجازیاً ـ کافی است مرك برای پند و کافی است تقوی برای بی نیازی و کافی است عبادت برای شغل وکافی است قیامت برای رجوع وبازگشت وکافی استخدا برای مجازات کردن

بودکافی تورا در وعظ مردن ره تقوی در استغنا سپردن

بشغل و کار کافی شد عبادت بمرجع نیز کافی شد قیامت

بود کافی خدا اندر مجازات بروز حشر در اعمال و نیات

۵۳۲ـ کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین ـ بودم من نبی وپیمبر در حالیکه آدم میان آب و گل بود

نبی خاتم مسعود والا که شد از ما سوی دررتبه بالا

باصحاب خودش روزی چنین گفت   میان جمع ایشان این گهر سفت

که من بودم نبی آنگه بعالم   که بین آب و گل میبود آدم

۵۳۳- کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار(۱) - هر بدعتی گمراهی است وهر گمراهی صاحبش در آتش است

بود بدعت ضلالت نزد یزدان   ضلالت میکشد انسان به نیران

۵۳۴- کثرة المزاح تذهب بماء الوجه و کثرة الضحك تمحو الایمان و کثرة الکذب تذهب بالبهاء- بسیاری مزاح وشوخی آبرو رامیبرد وبسیاری خنده نابودمیسازد ایمان را وبسیاری دروغ میبرد بها و نورانیت انسان را

برد بسیار شوخی آبرو را   جدا از خود نما این داب و خو را

نماید ضحك وافر محو ایمان   کند در وادی غم مرد حیران

بهاء آدمی از کذب بسیار   رود از بین و گردد در جهان خوار

۵۳۵- کفارة الذنب الندامة- کفارهٔ گناه پشیمانی از آن است برای خداوند .

بود کفارهٔ عصیان ندامت   از آن تا صاحبش یابد سلامت

۵۳۶- کل ذی نعمة محسود الا صاحب التواضع والتواضع من اخلاق الانبیاء والکبر من اخلاق الکفار والفراعنة- هر صاحب نعمتی محسود است جز صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیمبران است و تکبر از اخلاق کفار و فراعنه

بهر نعمت که انسان گشت واجد   خلاصی نیستش از دست حاسد

ولی اندر تواضع نیست محسود   وگر باشد نخواهد گشت مردود

که این وصف از صفات مرسلینست   تکبر از صفات کافرین است

---

(۱) ودر بعضی اخبار است (صاحبها فی النار)

۵۳۷- کفك اللسان عن اعراض الناس صیام- بازداشتن توزبان را ازعرض و آبروی مردم در حکم روزه گرفتن است

زبان ازعرض مردم باز میدار | که همچون روزه باشد اجر اینکار

۵۳۸- کاظم الغیظ کضارب السیف فی سبیل الله- فرو خورنده خشم مانند کسی است که در راه خدا شمشیر زند

هر آنکس خورد خشمش را بدوران | چه آن شمشیر زن در راه یزدان
بود در اجر نزد ایزد پاك | بنا بر گفتهٔ سلطان لولاك

۵۳۹- کل عین باکیة یوم القیامة الاثلاثة اعین عین بکت من خشیة الله وعین غضت من محارم الله وعین باتت ساهرة فی سبیل الله هرچشمی در روزقیامت گریان است مگر سه چشم چشمی که گریسته باشد ازترس خدا وچشمی که بوشیده شده باشد از محارم خدا وچشمی که شب راصبح کرده باشد بیدار و باز در راه خدا

سه ملك بقا مصباح عرفان | چنین فرمود با ارباب ایمان
که هرچشمی بود روز قیامت | بگریه جز سه چشم بی ملامت
یکی کز خوف حق باحالت درد | بریزد اشك بر رخساره زرد
دیگر چشمی که بر نامحرمان باز | نگشته تاشود باشهوت انباز
سیم چشمیکه درشبهاست بیدار | براه حضرت معبود جبار

۵۴۰- کن باراً واقتصر علی الجنة وان کنت عاقا فتصبر علی النار باپدر ومادر نیکی نما واکتفا کن به بهشت واگر عاق آنها شدی پس صبر کن بر آتش

به بر والدین اقدام بنمای | پس آنکه کن بفردوس برین جای
وگر عاقی نما پس صبر برنار | که میباشد عقوق از بدترین کار

۵۴۱- کنت اول الانبیاء فی الخلق وآخرهم فی البعث من اول پیغمبران هستم در آفرینش وآخر ایشان هستم درمبعوث شدن برای دعوت خلق

منم بر انبیا در خلق اول به بعثم آخر وازجمله افضل

۵٤۲- کثرة الاکل شوم- بسیار چیز خوردن شوم است

بسی شوم است پرخوردن زانسان که در آن درد بسیاراست پنهان

شکم بنده برد رنج فراوان شکم بنده نباشد بند یزدان

۵٤۳- کل اربعین داراً جیران من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله- هرچهل خانه همسایهٔ انسان هستند ازچهار سمت از پیش رو وازپشت سر وازسوی راست وازسمت چپ

بود محسوب ازهرسوز جیران چهل خانه بحکم پاك یزدان

تمامی مر تورا همسایگانند تورا مسئول حق خویش دانند

۵٤٤- کلام ابن آدم کله علیه لاله الاامرء امر بمعروف اونهی عن منکر او ذکر الله- کلام وسخن گفتن پسر آدم تمامش برضرر او است نه برسود او مگر مردی که امر بمعروف یانهی ازمنکر نماید یاخدارا یاد کند

کلام آدمی باشد تمامی ضرر از بهر او در هر مقامی

مگر امرش بمعروف ازدر پند وبانهیش ز منهی خداوند

ویاذکر خدای حی بیچون که قدر آدمی زان گشت افزون

باب اللام

۵٤۵- لن یفلح قوم اسندوا امرهم الی امرأة - هرگز رستگاری نیابند مردمانی که امر خودرا مستند بسوی زن سازند (یعنی به زن امر خود را واگذارند)

کجا آن مردمانی رستگارند که کار خود بزنها واگذارند

۵٤٦- لو کانت الدنیا تعدل عند الله مثقال جناح بعوضة مااعطی کافرا ولامنافقا منها شیئا- اگردنیا نزد خدا برابر بود باوزن بال پشه عطا نمی کرد کافررا ونه منافق راازدنیا چیزی

بقدر بال پشه گر معادل بدی نزد خدا این پست منزل

نمی کردی عطا هرگز خداوند بکافر یا منافق زان دمی چند

ندارد این سرای پیچ در پیچ بنزد حق چو قدر و قیمتی هیچ

خنك آنکو از آن صرف نظر کرد زسر سودای پر رنجش بدر کرد

۵۴۷- **لایزال المسروق منه من تهمة من هو بریئی حتی یکون اعظم جرماً من السارق** - پیوسته کسیکه ازاودزدیده شده تهمت بکسانی میزند کهازدزدی بری هستند تااینکه جرمش بزرگتر از دزد می شود

بقدری آنکه مالش گشت سرقت زند براین و آن بی وجه تهمت

که تا جائی رسد کز دزد بالا شود در جرم نزد رب اعلا

۵۴۸- **لاتمار اخاك ولاتمازحه ولاتعده فتخلفه** - نزاع و جدل با برادر خود مکن ونه باناو شوخی نماکه منجر بکسالت گردد ونه وعدهٔ بدهاورا که آن را خلف نمائی

مکن بادوستان هرگز ممارات نه شوخی خارج از مرسوم و عادات

مکن وعده بکس چون خلف سازی که دین خود به دنیا در مبازی

۵۴۹- **لیس الغنی کثرة العرض ولکن الغنی غنی النفس** - نیست بی نیازی زیادی مال و منال ولکن بی نمازی بی نیازی نفس است

غنا نبود به اموال فراوان غنا باشد غناء نفس میدان

۵۵۰- **للکسلان ثلاث علامات یتوانی حتی یفرط ویفرط حتی یضیع ویضیع حتی یأثم** - ازبرای آدم کسل وتنبل سه علامت است سستی میکند تاحدی که تفریط کند درکار وتفریط میکند تا اینکه کار و وقت خودرا ضایع کند وضایع میکند تااینکه گناه نماید

بود صاحب کسالت راعلامات توانی تا کند تفریط اوقات

کند تفریط تا ضایع گردد اوقات فتد اندر گناه و بیند آفات

۵۵۱- لاینبغی عبدا ان یکون من المتقین حتی یدع مالاباس به حذراً مما به الباس- سزاوار نیست که بنده از متقین باشد تااو گذارد چیزی راکه بدی دراو نیست برای حذر ازچیزی که دراو بدی است

نخواهد بنده گشتن زاهل تقوی ز روی واقعیت نزد دانا
مگر بهر خدا ترك حلالش نماید تا نیفتد در حرامش

۵۵۲- لاتجنی علی المرء الایده- جنایت نمیرساند بمردمگر دست او (یعنی آنچه ازبدیها باو میرسد نتیجهٔ کردار اواست

نباشد مرد را در دیر فانی بجز دست خود وکردار جانی
بدست خویشتن برخودجنایت رساند از در جهل و غوایت

۵۵۳- لایشکرالله من لایشکر الناس- شکر نکرده است خدا راکسی که شکر احسان مردم را ننماید

کسی کوداد شکرخلق ازدست بشکر خالق اورا نیست پیوست
کسی کرد است شکر حی منان که شکرخلق هم گوید بدوران

۵۵۴- لایرد القضاء الاالدعاء- رد نمیکند قضارا جز دعا

چوفرمود اینچنین سالار ابرار نبی هاشمی سلطان اخیار
نمیسازد قضارا جز دعا رد دعا راه بلا را می کند سد
دلاتا میتوانی پس دعا کن زخود پیوسته زان دفع بلا کن

۵۵۵- لایزیدفی العمر الاالبر- زیاد نمیکند عمررا مگرنیکی

شود بی شبهه زائد عمرانسان زکار نیك وفضل وجودواحسان

۵۵۶- لم یزل جبرئیل نهانی عن ملاحاة الرجال کمانهانی عن شرب الخمر وعبادةالاوثان- پیوسته مرا نهی کرده است جبرئیل ازمعارضهٔ بامردم چنانکه نهی کرده است ازمی نوشیدن و عبادت بتها

نمودم نهی جبریل از ملاحات بامر خالق ارض و سموات

پی دنیا نسازم من تنازع بپویم جز ره حام و تواضع
چنان کزشرب خمر و بت پرستی نمودم نهی زامر اصل هستی

۵۵۷- **لیس منا من ماکر مسلما** - نیست ازما کسیکه بامسلمانی مکر نماید
زمانبود هر آنکو با مسلمان نماید مکر و حیله همچو شیطان

۵۵۸- **لایهوی الضال الا الضال**- میل ندارد گمراه مگر بگمراه
چنین گفتا نبی سلطان ذیجاه ندارد دوست گمره غیر گمراه

۵۵۹- **لاحلیم الاذوعبرة**- حلیمی و برد باری نیست مگر آنکه صاحب عبرت است
حلیمی نیست غیراز آنکه عبرت گر فته از غضوب پست فطرت

۵۶۰- **لاخیر فی صحبة من لایری لك مایری لنفسه** - خیری نیست درصحبت کسیکه نمی بیند برای تو آنچه رابرای خودمی بیند
نباشد خیر اندر صحبت آن که بهرت آنچه خواهد نیست خواهان

۵۶۱- **لاحکیم الاذوتجربة**- حکیم نیست مگر صاحب تجربه
حکیم آنشد که میباشد مجرب نه آن کز تجربه نبود مهذب

۵۶۲- **لایفتك مؤمن**- مومن بهنگام فرصت کسی رانمیکشد
نباشد مؤمن شایسته فتاك نگردد هیچ که درقتل بی باك

۵۶۳- **لاطاعة للمخلوق فی معصیة الخالق**- نباید طاعت مخلوق را در معصیت خالق نمود
نباید برد از مخلوق فرمان اگرشد برخلاف حکم یزدان

۵۶۴- **لافقر اشدمن الجهل**- فقری سخت تر از نادانی نیست
چو نادانی نباشد فاقه سخت نه کس مانند نادان است بدبخت
ازاین جهل وغوایت کردگارا برون آور ز روی لطف مارا
دیگر مپسند مارازار و نادان نماسیر ایمان از جام عرفان

چو باشد گر نمائی کار سازی   دهی ما را به دانش بی نیازی

۵۶۵- لم یبق من الدنیا الا بلاء و فتنة- باقی نیست از دنیا مگر بلا و فتنه

برای مردمان باقی ز دنیا   بلا و فتنه مانده لیس الا

۵۶۶- لامال اعود من العقل- مالی سودمندتر از خرد نیست

نشد از عقل مالی در جهان به   سر طاعت بفرمان خرد نه

۵۶۷- لایلقی الله احد الا نادما و من عمل خیراً قال یالیتنی ازددت و من عمل غیر ذلك قال یالیتنی اقصرت- ملاقات نمی کند خدا را احدی در قیامت مگر آنکه پشیمان است و نادم چه آن کسیکه عمل خیر کرده است میگوید کاش زیادتر کرده بودم و آنکه غیر آن عمل را کرده میگوید کاش کمتر کرده بودم

تمام خلق درروز قیامت   پشیمانند و مقرون ندامت

کسی کو شد مطیع امر معبود   بگوید کاش خیرم بیش از این بود

کسی کو خیر او شد کمتر از شر   بگوید کاش شرم بود کمتر

۵۶۸- لیس منا من غشنا و من غش المسلمین لیس من المسلمین

کسیکه در کار ما غش کند و آلودهٔ تهمتی سازد و خود را نسبت بما خالص و مخلص نسازد از ما نیست و کسیکه با مسلمانان این کار را بنماید از مسلمانان نیست

زما نبود هر آنکس را که باما   سر غش و فریبش شد به دنیا

و گر غش با مسلمانان کند کس   از ایشان نیست و پاداشش همین بس

۵۶۹ لایشبع عالم من علم حتی یکون منتهاه الجنة- سیر نمیشود عالم از علم تا منتهای او بهشت گردد

نگردد هیچ سیر از علم دانا   که تا گیرد بفردوس برین جا

۵۷۰- لاهم الا هم الدین- همی مانند هم قرض و وام نیست

چوهم قرض همی درجهان نیست　　　　که تا گیرد بفردوس برین جا

۵۷۱- لیس الله شریك - برای خدا شریکی نیست

چنین گفتا پیمبر شاه خوبان　　　　شریکی نیست بهر حی سبحان

۵۷۲- لیس منامن وسع الله علیه ثم قتر علی عیاله - نیست از ما کسی که خداوند براو گشایش داده پس او تنك بگیرد برعیالش

کسی کو باشد اندر خصب نعمت　　　　خداوندش عنایت کرده وسعت

نمی باشد زما گر بر عیالش　　　　بگیرد سخت اندر بذل مالش

۵۷۳- لافاقة لعبد یقرء القرآن - فاقه واحتیاجی نیست برای بندهٔ که قرائت قرآن نماید

هرآن بنده که شد قاری به قرآن　　　　نه بیند سختی و فاقه بدوران

۵۷٤- لایغنی حذر عن قدر - بی نیاز نمیکند انسان را حذر ازقدر

حذر کی ازقدر گردد جلوگیر　　　　نمی گردد قدر مغلوب تدبیر

حذر چون ازقدر نبود نگه دار　　　　توخودرا برخدای خویش بسپار

۵۷۵- لایعجبکم اسلام رجل حتی تعلموا کنه عقله - بعجب در نیاورد شمارا اسلام مردی تابدانید کنه ومیزان خرد وعقل او را

اگر دیدی که بد مردی مسلمان　　　　عجب ناید شمارا هیچ که آن

مگر آن دم که عقلشرا بسنجید　　　　مسلما نیش از عقلش بفهمید

۵۷٦- لکل داء دواء ودواء الذنوب الاستغفار - برای هر دردی دوائی است ودوای درد گناهان آمرزش خواستن است

زروی مصلحت وزلطف یزدان　　　　بود هردرد را بی شبهه درمان

دواء ذنب استغفار باشد　　　　که اندرآن نجات ازنار باشد

۵۷۷- للصائم فرحتان فرحة عند افطاره وفرحة یوم یلقی ربه(۱)

---

(۱) (وفرحة عند لقاء ربه) نیز نقل شده است ودرخبر دیگر است (فرحة یوم القیامة)

برای روزه‌دار دوشادی است یکی نزد افطارش و دیگری نزد ملاقات پروردگارش

دوشادی هست بهر شخص صائم | که این دو از برای اوست دائم
یکی شادی او در گاه افطار | دیگر شادی بگاه عرض کردار

۵۷۸- لینصح الرجل منکم اخاه کنصیحته لنفسه- باید نصیحت نماید مرد برادر دینی خود را مانند نصیحتش برای خود

برادر را نصیحت گوی وده پند | چه خود را در ره یکتا خداوند

۵۷۹- لوزاد یقینه لمشی فی الهواء-(درمحضر مبارکش گفته شد عیسی برروی آب راه میرفت فرمود) اگر یقینش را زیاد می نمود هر آینه درهوا راه میرفت

یکی گفتا به پیغمبر که عیسی | گذر کردی زروی آب دریا
نمودی مشی آن پیغمبر پاك | بروی آب همچون خلق برخاك
نبی, خاتم آنکو صد چو عیسی | نمودی ازدم پاك خود احیا
جهان راکرد پرشکر زگفتار | مراورا گفت ازلعل درربار
که گراو بریقین خود فزودی | ورا اندر هواهم مشی بودی

۵۸۰- لوانکم تتوکلون علی الله حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیر تغدو خماصاً وتروح بطاناً- اگر شما توکل میکردید برخدا بنحویکه سزاوار است توکل براو هرآینه روزه داده میشدید چنانکه روزی داده میشود مرغ صبح می کند باشکم گرسنه وشب میکند باشکم پر

نبی مصطفی شاه فلك فر | زلعل آورد اینسان لؤلؤ تر
شمارا گر بود حق توکل | بخلاق دو عالم رازق کل
رسد روزی شمارا بی کم وکاست | زدرگاه خداوند از چپ وراست
چه مرغی کو بود درصبح جوعان | ولیکن سیر گردد شامگاهان

۵۸۱- لاینبغی للمؤمن ان یذل نفسه- سزاوار نیست برای مؤمن که

خودرا ذلیل و خوار نماید

شه‌دین قبله گاه پادشاهان   چنین فرمود با اصحاب ایمان

بمؤمن هیچگه نبود سزاوار   که‌سازد نزد مردم خویشتن خوار

۵۸۲- لاینبغی لذی الوجهین ان یکون امیناً عندالله- سزاوار نیست از برای دورو که نزد خدا امین باشد

کسی کو هست دورو نبود سزاوار   که گردد او امین حی‌دادار

۵۸۳- لیس منا من اضر مسلماً او غره او ماکره- نیست از ما کسی که ضرر میزند مسلمانی را یا فریب میدهد اورا یا با او حیله مینماید

کسی کو بر مسلمانی مضر است   ویا مکار و مر اورا مغر است

نمیباشد ز ما این کس به تحقیق   شده زین کار از او سلب توفیق

۵۸٤- لو دعیت الی ذراع لاجبت ولو اهدی الی کراع لقبلت

اگر خوانده شوم برای خوردن ذراعی از گوسفند هر آینه اجابت میکنم واگر هدیه داده شد بمن قلم وساق گوسفندی هر آینه میپذیرم (مقصود این است که دعوت مرد مرا رد نمی کنم)

شوم دعوت اگر بهر ذراعی   وبا هدیه بیارندم کراعی

بپذیرم این ز روی فضل واحسان   اجابت می کنم بهر [illegible] آن

۵۸۵- لیس شیئی اسرع اجابة من دعاء غائب لغائب- نیست چیزی سریعتر از جهت اجابت از دعای غائبی برای غائبی دیگر

دعای غائبی از بهر غائب   بود اندر اثر چون تیر صائب

میان هر دعائی در اجابت   نباشد مثل آن [illegible] سرعت

۵۸۶- لیس من البر الصیام فی السفر- نیست از نیکوئی روزه گرفتن در سفر

ز نیکی روزه داری در سفر نیست   [illegible]

۵۸۷- لیس بالکاذب من اصلح بین الناس- دروغ گو نیست کسی که اصلاح دهد میان مردم (شاید مقصود این باشد که در اینصورت دروغ ضرر ندارد)

نباشد کاذب آنکو آشتی داد میان مردم و ناکرد افساد

۵۸۸- لکل شیئی آفة وآفة امتی حب الدینار والدرهم- برای هر چیزی آفتی است و آفت امت من دوستی دینار و درهم است

بود آفت برای جمله اشیا برای امتم شد حب دنیا
زحب درهم و دینار ایشان به آفت اندرند و بعد یزدان

۵۸۹- لیس منا من خلف بالامانة - نیست از ما کسی که به امانت تخلف نماید

ز ما نبود هر آنکس در امانت نماید خلف و بگذارد دیانت

۵۹۰- لا نبی بعدی- بعد از من پیغمبر نیست

چنین گفتا رسول حی داور که بعد از من نمی‌آید پیمبر

۵۹۱- لیس الخبر کالمعاینة- خبر و شنیدن مثل دیدن نیست

خبر چون آشکارا بیگمان نیست شنیدن همچو دیدن در جهان نیست

۵۹۲- لیس شیئی اکرم من الدعاء- چیزی گرامی تر از دعا نیست

دعا برقرب ایزد هست سلم زهر چیزیکه بینی هست اکرم

۵۹۳- لباس المسلم عبادة- لباس مسلمان عبادت است

لباس مرد مسلم شد عبادت خوش آنکو هست او راز این سعادت

۵۹۴- لو علم الرجل مافی حسن الخلق لیعلم انه یحتاج ان یکون له حسن خلق- اگر میدانست مرد که چه در حسن خلق است هر آینه می دانست که محتاج است به اینکه از برای او حسن خلق باشد

اگر از آنچه اندر خلق نیکو است کسی آگه شدی میداشتش دوست

همی می کرد مراورا تمنا پی خوشنودی علام دانا

۵۹۵- لاحسب کحسن الخلق- حسبی و شرافتی ما نند نیکوئی خلق نیست

بمثل خلق خوش هرگز حسب نیست حسب مربوط باصل و نسب نیست

۵۹۶- لاعبادة کالتفکر- عباد تی مانند تفکر نیست

کنی گردر عبادتها تدبر نخواهی یافت برتر از تفکر

۵۹۷- لاایمان لمن لاامانة له- ایمانی نیست برای کسی که امانت ندارد

کسی کورا امانت نیست ایما ن نخواهد بود نزد اهل ایقان

۵۹۸- لو کنت آمراً احداً ان یسجد لاحد لامرت ان تسجد المرأة لزوجها- اگر بودم فرمان د ننده کسی را برای کسی سجده کند هر آینه امر میکردم که زن برای شوهرش سجده کند

سرخیل رسل سلطان ذیجود لسان موعظت اینگونه بگشود

که گر من درسجود خلق فرمان کسی را دادمی از خلق دوران

نمودم امر بر زنها سر اسر که بنمایند سجده بهر شوهر

۵۹۹ لاتؤدی المرأة حق الله حتی تؤدی حق زوجها- ادا نمیکند زن حق خدارا تاادا کند حق شوهر خود را

چنین گفتا شه ختمی پناهی سا زد زن ادا حق الهی

مگر سازد ادا آنراکه داور معین کرده حق از بهر شوهر

۶۰۰ لادین لمن لاعهد له- دین نیست برای کسی که عهدی برای او نیست

کسی را کو نباشد عهد محفوظ زدین هرگز نخواهد گشت محظوظ

۶۰۱ لاوحدة اوحش من العجب- تنهائی وحشتناك تراز عجب وخود بینی نیست

نباشد وحدتی ازعجب اوحش کند جان ودل انسان مشوش

زخود بینی عبادتها خراب است   که بنیاد همه برروی آب است

۶۰۲- لامظاهرة اوثق من المشاورة- پشت بندی استوارتر ازمشاوره نیست

قوی‌تر زاستشاره پشتبان نیست   چو با آن قسمت انسان زیان نیست

۶۰۳ لاعقل کالتدبیر- عقلی مانند تدبیر ونظر درعاقبت کارها نیست

نبی فرمود چون اینگونه تقریر   که عقلی می نباشد همچو تدبیر

نگه کن زابتدا پایان هرکار   زسوء عاقبت خودرا نگهدار

۶۰٤ لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملك نفسه - نیست سخت ومحکم آدمی به کشتی گرفتن ومردمان نیرومندرا برزمین زدن بلکه شدید وقوی کسی است که مالك نفس خود باشد

نمی باشد به کشتی شخص پرزور   نه سخت است آنکه میباشد سلحشور

شدید آنشد که شد بر نفس مالك   نباشد از هوای نفس هالك

۶۰۵ لاتصلح الملق الا للوالدین والامام العادل- صلاحیت ندارد تملق وچاپلوسی مگر برای پدر ومادر وامام عادل

صلاحیت ندارد چاپلوسی   نمودن چاکری ودست بوسی

بجز ازبهر باب ومام ودیگر   برای پیشوای عدل گستر

۶۰۷- لا یقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه- استقامت نیابد ایمان بندهٔ تاراست نبود دل او واستقامت نمی یابد دل او تااستقامت یابد زبان او

نگردد مستقیم از بنده ایمان   نیابد استقامت تادل آن

نخواهد بود این تا استقامت   زبان او بیابد بی ملامت

۶۰۸ لاتقوم الساعة حتی یقل الرجال ویکثر النساء- قیامت قائم نشود تااندك شوند مردان وبسیار گردند زنان

قیامت میشود آنگاه برپا　　　　که مرد اندك شود بسیار زنها

۶۰۹ـ اقنوا موتاکم لااله الاالله ـ تلقین نمائید مردگان خودرا کلمه طیبه لااله الا الله

کنید اموات خود تلقین تهلیل　　　　که باشد بهرشان تکریم و تجلیل

۶۱۰ـ لاتترکوا النار فی بیوتکم حین تنامون ـ آتش را باقی نگذارید درخانهای خود هنگامیکه میخوابید

چومیخوابید آتش در منازل　　　　کنید اطفا اگرهستید عاقل

۶۱۱ـ لاتسبوا الدیك فانه یدل علی موافیت الصلوة ـ خروس را دشنام مدهید که او رهنمائی میکند بر اوقات نماز

مکن سب خروس واعن بر آن　　　　که شد هادی به اوقات نمازان

۶۱۲ـ لاخیر فی صحبة من لایری لك من الحق مثل ماتری له ـ خیری نیست درصحبت کسیکه نمی بیند برای تو از حق مانند آنچه را تو می بینی برای او

کسی کزحق نه بیند بهر تو آن　　　　که می بینی برای او بدوران

کجا در صحبتش بهر تو خیراست　　　　برایت سربسر خسران وضیراست

۶۱۳ـ لاتعمل شیئا من الخیر ریاء ولاتدعه حیاء ـ کارنیك را بطور ریا بجا نیاور ونه اورا واگذار برای شرم از کسی

مباش اندر عمل هرگز مرائی　　　　مپو در آن بجز راه خدائی

مکن خیری رها ازشر مردم　　　　مکن سررشتهٔ شرع وخرد گم

۶۱۴ـ لا یذهب حبیبتا عبد فیصبر و یحتسب الا دخل الجنة ـ چشم کسی پوشیده نمیشود که صبر و تحمل نماید مگر اینکه داخل بهشت میشود

کند گر صبر بر کوری بدنیا　　　　کسی اندر بهشت اوراست مأوی

۶۱۵- لایزال العبد فی الصلوة ماانتظر الصلوة - پیوسته بنده از نمازگذاران محسوب است مادامی که منتظر نمازاست (یا مراد ازصلوة اولی رحمت است یعنی بنده پیوسته در رحمت الهی است ما دامی که انتظار نماز میکشد

هرآنکس برنمازش انتظاراست　　　　مصلی نزدحق اندرشماراست

۶۱۶- لاتظهر الشماتة لاخیك فیعافیه الله ویبتلیك - برادر خود راشمانت مکن سساباشد خدااور ازدرد عافیت دهد وتورا مبتلا سازد

مکن کس‌را زنیك وبد شماتت　　　　مکن بی‌وجه مردم را ملامت
که‌شاید حق‌کند اورا معافات　　　　تورا هم از بلاسازد مکافات

۶۱۷- لمبارزة علی علیه السلام لعمروبن عبدود یوم الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم القیمة - نبرد علی علیه السلام با عمروبن عبدود درروز خندق افضل‌است ازعبادت امت‌من تاروز قیامت (ونیز در کتب معتبره نقل‌شده که‌فرمود ضربة‌علی یوم‌الخندق افضل‌من‌عبادة‌الثقلین

نبرد مرتضی در جنك خندق　　　　که از آن شد بقاء دین محقق
نبی گفتا که‌درفضل است‌برتر　　　　زطاعتهای این امت سراسر

۶۱۸- لاتسبوا الاموات فتؤذوا الاحیاء- سب مکنید مرده هارا پس اذیت کرده باشید زنده هارا

رها سازید سب مردگا نرا　　　　چه آن ایذا بود مرزندگان‌را

۶۱۹- لایرد الرجل هدیة اخیه فان وجد فیکافیه - ردنکند مرد هدیهٔ برادر دینی خودرا پس اگر یافت چیزی را مکافات مینماید (یعنی باید بپذیرد پس اگر داشته‌باشد وبتواند اونیز برای‌او هدیه بفرستد

مکن از دوستان رد هدیات　　　　وگرداری نما آن را مکافات

۶۲۰- لاتمسح بثوب من لم تکسه - مسح مکن جامهٔ کسیرا که‌دراو نپوشانیده

رهاکن مسح ثوبی راکه آن را نپوشا نیدهٔ مر مردمان را
نباشد با کسب چون فضل واحسان مجو پس خیر ازاو ایمرد نادان

۶۲۱ـ لاتمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلوب تموت کالزرع اذاکثر علیه الماءـ نمیرانید دلهارا بزیادتی طعام وشراب به درستیکه دلها میمیرند چنان که زرع میمیرد وازمیان میرود بزیادتی آب

باکل وشرب قلب خودنمیران که مرده دل بود از حزب شیطان
چه زرعی اندراو شد آب اکثار بمیرد دل ز اکل وشرب بسیار

۶۲۲ـ لاتشبعوا فیطفأ نورالمعرفة قلوبکم ومن بات یصلی فی خفة من الطعام باتت حورالعین حولهـ سیر نشوید ازطعام ودرچیز خوردن زیاده روی نکنید پس خواموش شود نور معرفت ازدلهای شماو کسیکه شب را صبح کند نماز گذاردن در سبکی شکم از طعام حور العین شب را بروز آورد دراطراف او

شکم راپر مکن مانند حیوان مکن خواموش دردل نورعرفان
ببطن خالی آنکو در نمازش کند شب صبح را از [illegible] نیازش
نماید حور در پیرامن او شب خود صبح را مر دوالمن او

۶۲۳ـ لاتردواالسائل ولو بشق تمرةـ رد نکنید سائل را اگر چه بنصف خرما باشد

امین درگه معبود یکتا پی ارشاد با اصحاب گفتا
همانا رد سائل کار بیجا است دهیداورا اگر چه نصف خرماست

۶۲۴ـ لاتحقرن من المعروف شیئاـ البته کوچك نشمر ز معروف و خوبی چیزی را

زمعروف آنچه شدفرضش بدنیا مدان آن را حقیر ای مرددانا
بکن معروف و نیکی تاتوانی مکن در کسب آن هرگز توانی

۶۲۵- لاتواعد اخاك مواعد فتخلفه -وعده مده برادرخودرا بوعده هائی که تخلف نمائی وعدهٔ خودرا

مکن وعده بکس چیزیکه در آن نداری قصد ایفا از دل وجان،
که خلف وعده بس کاریست بیجا نباشد لایق مرد توانا

۶۲۶- لا تعجبوا بعمل عامل منكم حتى تنظروا بم يختم له- تعجب مکنید از عملی که عاملی ازشما بجا میاورد تابه‌بینید چگونه ختم خواهدشد

عجب ناید شما را کار نیکو که تا بینید چون شد آخر او
بساباشد که دراثنا همان کار شود فاسد زمکر نفس مکار

۶۲۷- لاتمنعن احدكم مهابة الناس ان يقوم بالحق اذا علمه منع نکند یکی ازشمارا مهابت مردم ازاینکه قیام به‌حق نماید زمانی که او را دانست

بحق میباش قائم گر بدانی مکن اندر اداء حق توانی
مشو ممنوع گر بینی مهابت زمردم یا که توبیخ و ملامت

۶۲۸- لايخلو رجل بامرئة الاوثالثهما الشيطان-خلوت نمیکند مرد بازن اجنبیه مگرانکه سیمی آنها شیطان است

کند مردی اگر خلوت بعالم بآن زن کو مراورا نیست محرم
شود براین دوسیم شخص شیطان که قوادی نماید بهر ایشان

۶۲۹- لاترضين احداً بسخط الله-خشنودمساز کسی را به‌خشم خداوند

نبی خاتم آن سلطان اوتاد چه‌خوش فرمود این از بهر ارشاد
بچیزی کان بود مبغوض معبود مکن هرگز کسی ازخویش خوشنود

۶۳۰- لاتحمدن احداً على فضل الله- حمد مکن احدی را بر فضل واحسان خداوند

دیگر ره آن نخسنین فیض داور　　چنین ازتنك شكر ریخت شكر

مكن حمد كسی بر فضل یزدان　　كه بس زشت است این از بهر انسان

۶۳۱- لاتذمن احداً علی مالم یوتك الله فان رزق الله لایسوقه الیك حرص حریص ولایرده عنه كراهة كارة. مذمت مكن احدی را بر آنچه خداوند اوراعطا بتو نكرده است زیرا كه روزی خدارا نه بسوی تو میكشاند حرص حریصی ونه از تورد مینماید كراهت كراهت دارندۀ

مكن ذم كسی بر آنچه یزدان　　نداده مرنورا از فضل واحسان

كه نه حرص حریصش میكشا ند　　نه كره كار هی باز ش نشاند

۶۳۲- لن تهلك الرعیة وان كانت ظالمه مسیئة اذا كانت الولاة هادیة مهدیة - هلاك نمیشود رعیت هرچند ظالم وگنه كار باشد زمانی كه متولیان امور ایشان ووالیانشان هدایت كننده وهدایت كرده شده باشند

بود والی گراز اهل هدایت　　رعیت پرور و هم باعدالت

نمی افتد رعیت در هلاكت　　وگر باشند در جور وعداوت

۶۳۳- لولا اخشی علی قلوبكم لسئلت الله ان یسمعكم من عذاب القبر مثل الذی اسمع. اگر نمیترسیدم بر دلهای شما كه از شدت اضطراب پاره پاره كردند هرآینه درخواست میكردم از خدا كه بشنواند بشما صداهای باهول وسخت عذاب قبررا چنان كه من میشنوم

مرا گرخوف بر دلها نبودی　　دردرخواست ازحق بر گشودی

كه سازد در شما مسموع چون من　　عذاب قبرو گردد امر روشن

۶۳۴ لیس عند ربی صباح ولامساء-پیش پروردگار من صبح و شامی نیست (یعنی خداوند زمانی نیست

بنزد كردگار حی علام　　نباشد بامدادونی بود شام

كه حق از حیز امكان فزونست　　زدرك عقل ذات او برون است

٦٣٥ لو يعلم المؤمن ما عندالله من العقوبة ماطمع بجنته احد ولو علم الكافر ماعندالله من الرحمة ماقنط من الجنة احد. اگر مؤمن میدانست که چیست وچه مقدار است عقوبتی که نزد خدااست طمع به بهشت او احدی نمیکرد واگر بداند کافر آنچه را نزد خدا است از رحمة مأیوس نمیشد از او احدی

اگر بر آنچه میباشد عقوبات — بنزد پاك حق بهر مجا زات

بدی هر مرد مؤمن را بصرت — نمیکردی طمع هرگز بجنت

وگر کافر به رحمش بود دانا — نبد مایوس زان حی توانا

٦٣٦ لولا رحمة ربی علی فقراء امتی کادالفقر ان یکون کفراً
بود اگر رحمت پروردگار من برفقراء امت نزد یك بود که فقر کفر باشد

اگر بر مردم محتاج امت — نبداز کردگارم لطف ورحمت

هما نا بود منجر فقر اشان — بسوی کفر وزائل میشد ایمان

٦٣٧ـ لاتجلسوا عند کل عالم لایدعوکم من خمس الی خمس من الشك الی الیقین ومن الریاء الی الاخلاص ومن الرغبة الی الزهد ومن الکبر الی التواضع ومن العدواة الی المحبة ـ منشینید نزد دانشمندی که نخواند شمارا ازپنج چیز بسوی پنج چیز از شك بسوی یقین واز ریا بسوی اخلاص واز رغبت بدنیا بسوی زهدوترك دنیاواز کبر بسوی تواضع وازدشمنی بسوی دوستی

میادا نزد آن عالم نشیند — که از وی دعوت خودرا نبیند

بسوی پنج چیز از پنج اول — زشك سوی یقین بروجه اکمل

واز افعال ریائی سوی اخلاص — که در بحر صفا گردیدغواص

دیگر آنکه هم از رغبت بدنیا — بخواند سوی زهد آن مرد دانا

دیگر از کبر تان سوی تواضع — چو خلقی بس نکو باشد تخاضع

دیگر دعوت شمارا از عداوت کند ازدوستی سوی محبت

۶۳۸- لیس من اخلاق المؤمن الملق الافی طلب العلم- نیست از اخلاق مؤمن تملق کردن مگردر طلب علم و دانش

تملق نیست وصف اهل ایمان بجز از بهر اخذ علم و عرفان

۶۳۹-لولارجال خشع وصبیان رضع وبهائم رتع لصب علیکم العذاب صباً- اگر نبودند مردانی که درراه خدا خاشعند و کودکانی که شیر خوارند(وحیواناتی که چرا می کنند هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب ریختنه شدنی

نبی رحمت محبوب مسعود مفاد این سند بستازمهر فرمود

بهدنیا گر نبد مردان خشع نه کودکهای بی تقصیر رضع

نه برروی زمین اصناف حیوان که میباشند رتع در بیابان

شمارا لطف حق کی بودشامل عذابش بر شما میگشت نازل

۶٤۰-لوکان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی الیهما ثالثا ولا یملاجوف ابن آدم الاالتراب ویتوب الله علی من تاب- اگر برای پسر آدم بوده باشد دووادی ازطلا هر آینه طلب میکند از شدت حرص سیمی را وپر نمیکند شکم پسر آدم رامگرخاک وخداوند باز گشت مینمایدبسوی کسیکه باو باز گشت نماید

اگر باشد برای آدمی زاد دووادی از طلاباز است ناشاد

طلب سازد زروی حرص دیگر بهر مقدار شد جوید فزونتر

بجز ازخاک کی شد جوف آدم پراندر این سرای محنت وغم

هر آنکس توبه بنماید زعصیان پذیرد از ویش خلاق منان

۶٤۱- لودخل العسر حجرا لدخل الیسر حتی یخرجه- اگر عسرو تنگی داخل شود درحجره هر آینه داخل میشود در آن یسر و آسایی تا

بیرون کند اورا (اگر حجراً باشد که حرف اول حاء و حرف دویم جیم
است (واگر حرف اول جیم وحرف دویم حاء یعنی حجراً باشد مقصود
اینست که اگر تنگی وعسر داخل سوراخی شود هرآینه داخل میشود در
آن آسانی و یسر تا بیرون کند اورا

اگر عسری به حجری گشت داخل   کند یسرش برون ز آنجا و منزل

۶۴۲ لاخیر فی من کان من امتی لیس بعالم ولا متعلم - خیری نیست
در کسی از امت من که نه عالم باشد و نه متعلم نه دانا باشد و نه در مقام
فرا گرفتن دانش

اگر نه عالمی نه در تعلم   نداری خیر بر وجه تمام
چو حیوانی تو چون خیری نداری   نه آموزی و نه آموزگاری

۶۴۳ لیس خیرکم من ترك الدنیا للآخرة ولا الآخرة للدنیا ولکن
خیرکم من اخذ من هذه وهذه - خوب شما کسی نیست که ترك
نماید دنیارا برای آخرت و نه آخرت را برای دنیا ولکن نیك شما کسی
است که ازاین و آن هردو بهره گیرد

نبی صادق دین شاه خوبان   چنین گفت از پی تکمیل انسان
نباشد نیك آنکو از ره عقبا   نماید دور پی تحصیل دنیا
نه آنکو عکس اینش هست کردار   بسازد بهر دنیای خودش کار
بود نیك شما آنکو به دوران   فرا گیرد هم از این وهم از آن

۶۴۴ لعن الله الآمرین بالمعروف التارکین له والناهین عن المنکر
العاملین به - خدا لعنت کند آنان را که امر بمعروف می نمایند و خود تارك
آنند وکسانی را که نهی از منکر می کنند وخود بدان عمل میکنند

خدا لعنت کند آنکس که فرمان   دهد بر خیر وخود شد تارك آن
دگر آن ناهی از کردار منکر   که خود سازد در آن میدان داور

۶۴۵- لاباس بالشعر لمن اراد انتصافاً من ظلم واستغناء من فقر وشکراً علی احسان- درشعر بدی نیست برای کسیکه بخواهد از آن رفع ظلمی نماید وبه داد مظلومی برسد وباخودرا ازفقر واحتیاج بی نیاز کند وباشکر احسانی رانماید

بدی درشعر نبود گر بگوئی | وزان انصاف مظلومی بجوئی
وباسازی طلب از آن غنائی | اگر در فقر وحاجت مبتلائی
ویاباشد تورا مقصود از آن | مدیح محسن وپاداش احسان

۶۴۶- لکل امة فتنة وفتنة امتی المال- از برای هرامتی فتنه است و فتنهٔ امت من مال است

تمام امتان را فتنهٔ هست | که میگردندزان درمنزلت پست
برای امت من مال دنیا | بود فتنه چه درسرا چه ضرا

۶۴۷- لاتنظروا الی صومه وصلوته ولکن انظروا الی ورعه عند الدنیار والدرهم- نظر مکنید بسوی روزه و نماز کس ولکن نظر کنید بسوی پارسائی او نزد دینار ودرهم (که دیندار کسی است که از دینار ودرهم حرام ومال مردم اجتناب کند

نماز وروزه کردن نیست برهان | برای صحت و تقوای انسان
مگر پرهیز از دینار و درهم | نماید چون بدید اورا محرم

۶۴۸- لعن الله المثلث- خدا لعنت کند مثلث را عرض کردند کیست مثلث فرمود (الذی یسعی بصاحبه الی سلطانه فیهلك نفسه و صاحبه و سلطانه) آنکسی است که نزدسلطان سعایت میکند صاحب خودرا و سخنی درحق او میگوید که سلطان رابراو غضبناك ساخته او اورااذیت کند پس هلاك میکند خودش وصاحبش وسلطانشرا

مثلث را نماید لعن یزدان | که شد ساعی کسیرا نزدسلطان

سه کسرا درهلاکت او گرفتار — نماید از هوای نفس غدار

یکی آن مرد بی تقصیر مظلوم — دیگر خود سیم آن سلطان میشوم،

٦٤٩- لایقبض العلم انتزاعاً من الناس ولکنه یقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساً جهالا استفتوا افافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا- علم از مردم گرفته نمیشود ولی دانشمندان قبض میشوند (اشاره به آنکه از دنیا میروند) تا وقتی که عالمی نمماند پس مردم میگیرند. نادانان را رؤساء خود که از آنها استفتا میکنند و آنها فتوی میدهند بدون علم پس گمراه میشوند و گمراه میکنند

نگردد منتزع از خلق دانش — ولی گردند کم ارباب بینش

چو نبود عالمی دیگر بدنیا — فرا گیرند خلق از پیرو برنا

رئیسانی در آندم جمله جهال — بفتوی سربسر مولع در اینحال

همه در بند مال و در پی جاه — همه گمره کن و خود نیز گمراه

٦٥٠- لایدخل الجنة من لایا من جاره بوائقه- داخل بهشت نمیشود کسی که ایمن سازد همسایهٔ خودرا از رنجها واذیتهای خود

کسی کز رنج او همسایه ایمن — نباشد جنت اورا نیست مسکن

٦٥١- لوان المرأة لاتتصنع لزوجها لصلفت عنده- اگر زن خود را نیاراید وتصنع ننماید پیش شوهرش بی منزلت وحظ ونصیب است

برای مرد خود گرزن تصنع — نسازد کی کند مردش تواضع

برای شوی خود آرائی زن — سزاوار است ومطلوب مهیمن

٦٥٢- لاتجسسوا ولاتحسسوا- نه تجسس کنید ونه احساس عیب مردم را نمائید

تجسس از عیوب وحال مردم — نماید مردمیت زاد می گم.

٦٥٣- لاتجامعوا فی النکاح علی الشبهة وقفوا عند الشبهة- جمع

نشوید وواقع نگردید در نکاح برشبهه وتوقف نمائید نزد شبهه ومشتبه وامرتکب نشوید

نکاح مشتبه متروك میدار	زکار مشتبه خودرا نگهدار

٦٥٤- لواجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لماخلق الله النار اگر مردم مجتمع میشدند بردوستی علی ابن ابیطالب صلوت الله علیه وآله هرآینه خداوند نمی آفرید آتشرا

شه دین خسرو عالم محمد	چنین فرمود ودرآن شبهه نبود
که گر بردوستی شاه مردان	علی بد اجتماع خلق دوران
خداهرگز نکردی خلق آتش	نه زین اندیشه کس میشد مشوش

٦٥٥- لوان البحر مدادوالریاض اقلام والانس کتاب والجن حساب مااحصوا فضائلك یااباالحسن- اگردریا مداد گردد ودرختان اقلام وانس نویسنده وجن حساب کننده احصا نخواهند کرد فضل تورا ای اباالحسن (مخاطب باین کلمات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

نبی خاتم مسعود والا	چنین گفتا بحکم حق تعالی
اگردریا مداد وجمله اشجار	قلم گردند حتی شاخه وخار
شوند آنکه تمام انس کتاب	همه افراد جن گردند حساب
بلاشك یا علی فضل تو احصا	نمیسازند این خلق توانا

٦٥٦- لایکون العبد مؤمنا حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریك شریکه والسید عبده- نمیباشد بندهٔ مؤمن تااینکه محاسبه نمایدبانفس خود درآنچه سرمایهٔ عمررادرآن صرف نموده سخت تر از محاسبهٔ شریك شریك خودرا وآقابندهٔ خود را

نباشد شخص مؤمن تاکه باخویش	حساب کار بنماید کم وبیش
ازآن برترکه انبازی زانباز	حسابش راکشد زانجام وآغاز

و یا آقا حساب بندهٔ خویش کشد یا هرچه دقت از کم و بیش

۶۵۷- لو بغی الجبل علی جبل لدك الباغی منهما ابداً - اگر ستم کند کوهی بر کوهی هر آینه ستم کنندهٔ از آن دو ازهم بپاشد و پاره پاره گردد

مکن با کس ستم ای مرد دانا که می بینی سزایش را بعقبا
در این گیتی شوی هم مبتلا زود به بین پیغمبر اکرم چه فرمود
نماید گر ستم کوهی به کوهی نخواهد ماند از بهرش شکوهی
بدست عدل حق گردد گرفتار زیکدیگر بپاشد خوار و افکار

۶۵۸- لیس السارق الذی یسرق الناس ولکن الذی یسرق الصلوة دزد کسی نیست که از مردم دزدی میکند دزد آن کسی است که از نماز خود مید زدد

نباشد دزد دزد مال انسان ازاو دزد نماز اقبح همی دان
ز هر دزدی بتر دزد نماز است که خاص از بهر حی بینیاز است

۶۵۹- لو رای العبد اجله وسرعته الیه لابغض الامل وطلب الدنیا اگر بنده میدید شتاب اجل خود را هر آینه دشمن میداشت آرزو و طلب دنیا را

اگر میدید کس این قرب آجال شدی مبغوض او دنیا و آمال

۶۶۰- لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین- گزیده نمیشود مومن از سوراخی دو مرتبه (یعنی اگر از شخصی یا راهی فریب خورد دیگر گول آنرا نمیخورد

دو بار از جحر واحد مرد دیندار گزیده‌می نخواهد گشت هشدار

۶۶۱- لا علیم الاذوغیرة ولا حکیم الاذو تجربة- دانائی نیست مگر صاحب غیرت و حکیمی نیست مگر صاحب تجربت

علیم از دانش و غیرت علیم است حکیم ار تجربت دارد حکیم است

٦٦٢- لیس یصاد من الصید الاضیع تسبیحه - صید نمیشود پرندهٔ مگر آنکه تسبیح خداوندرا ضایع نموده باشد

نشد مرغی بدام صید صیاد　　　جز آن مرغی که تسبیحش شد از یاد

٦٦٣- لوکان الرفق خلقایری ماکان مما خلق شیئی احسن منه
اگر رفق ومدارا خلقی بود که دیده میشد نبود چیزی نکوتر از او

مدارا گرشدی خلقی نمایان　　　نبد بی‌شبهه مخلوقی به از آن

٦٦٤- لایملاجوف ابن آدم الاالتراب - پر نمیکند باطن وجوف پسر آدم را مگر خاك

نخورده آدمی تا از اجل تیر　　　نگردد ازمتاع این جهان سیر

سپار ندش اگر گیتی سراسر　　　نگردد قانع و خواهد فزونتر

٦٦٥- لاحول ولاقوة الابالله کنزمن کنوزالجنة - لاحول ولاقوة الا بالله گنجی از گنجهای بهشت است

بود در حولقه اسرار بسیار　　　بود گنجی زفردوس اندر آن دار

٦٦٦- لاتخن من خانك فتکون مثله ولاتقطع رحمك وان قطع رحمك
خیانت مکن با آنکه باتوخیانت کرد پس مثل او باشی وقطع رحم مکن اگرچه آن قطع رحم کرده باشد

خیانت با تو کرد ار مرد غدار　　　رهاسازش مکن باوی تو اینکار

وگرخویشت نماید قطع پیوند　　　مبراز وی تو در راه خداوند

٦٦٧- لامشی الافی الخیر - راه رفتن بایددرخیر باشد

چنین گفتا رسول حی ذوالمن　　　نباید جز براه خیر رفتن

٦٦٨- لاتعط سلاحك الفاجر فیقتلك - عطا مکن سلاح خود را به نابکار پس بکشد تو را

مده هرگز سلاحت را بفاجر　　　که شاید قتل توزوگشت صادر

۶۶۹- لاتلقنوا الناس الکذب- دروغ را یاد مردم ندهید

تورا گر راستکاری عادت‌وخواست	مکن تلقین مردم کذب‌ایدوست

۶۷۰- لایلوم‌الله علی الکفاف- ملامت نمیکندخدا بر تحصیل مقدار کفاف

بمقدار کفاف ار جوید انسان	ملامت نیستش از حی‌سبحان

۶۷۱- لایغرنك ذنب الناس عن ذنبك ولانعم الناس عما انعم الله علیك ولاتقنطوا الناس من‌رحمةالله وانت ترجوه- مغرور نسازد تو را گناه مردم از گناه خود ونه نعمت های مردم ازآنچه خدا باتو انعام فرموده (یعنی باید هردوا در نظر بگیری نه گناه خودرا در جنب گناه دیگران کوچك شماری ونه نعمت‌های خودوا در پیش نعمت های این وآن اندك دانی و شکر آن را نگذاری) و مأیوس مکن از رحمة حق کسی را وحال اینکه خودت به‌او امیدداری

نباید از گناه غیر مغرور	شوی واز گنه افتی زحق دور
نه نعمتهای مردم‌زآنچه انعام	نموده بر تو فرد حی علام
مباش‌ازابندوچیزای‌مردعاقل	چومردان‌خدا یك‌لحظه غافل
مکن نومیدکس ازرحم‌باری	چه برآن هم خودت امیدواری

۶۷۲- لایحب علیا منافق ولایبغضه مؤمن - دوست نمیدارد علی را منافق ودوشمن نمیدارد اورا مؤمن

منافق‌دوستدارمرتضی‌نیست	که‌حب‌حیدر ازایمان جدانیست
ندارد دشمنی‌باشاه مردان	هرآنکس راست‌دردل‌نورایمان

۶۷۳- لایزال‌الشیطان فی‌ذعر من‌المؤمن ماحافظ علی‌الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرء علیه فاوقعه فی‌العظائم - پیوسته شیطان درترس ازمؤمنی است که در نمازهای پنجگانه محافظت‌ومواظبت نمایدپس‌زمانی که‌آنهاراضایع‌ساخت‌گستاخی‌میکند براو واورادر گناهان

بزرك میاندازد

بود در بیم شیطان زآن نکوخوی که می آرد نماز پنج نیکوی
چو اینکار نکو را برد ازیاد کند جرئت کند زو بیخ و بنیاد

۶۷۴- لایحل لمؤمن ان یهجر اخاه فوق ثلاث - حلال نیست از برای مؤمن که برادر خودرا ازخود زیادتر از سه روز مهجوردارد

برای مؤمن و شخص مسلمان روا نبود کند دوری زاخوان
فزونتر از سه روزش راپیمبر بگفتا نیست جایز زامر داور

۶۷۵- لیس المؤمن من خاف جاره بوائقه - مؤمن نیست کسی که همسایهٔ او اززحمت او بترسد

نباشد مؤمن آن مردی که جارش بترسد از وی و خسران کارش

۶۷۶- لاتاذنوا لاحد حتی یبدء بالسلام - باحدی اذن دخول و غیر آن را ندهید تا ابتدا بسلام نماید

مده اذن ومکن کس را کرامت نگفته تازصدق دل سلامت

۶۷۷- لاطلاق فی اغلاق - طلاق درحال اکراه صحیح نیست

چنین گفتا نبی سلطان ذیجاه طلاقی نیست اندر گاه اکراه

۶۷۸- لیس لفاسق غیبة - از برای فاسق غیبتی نیست (یعنی غیبت او حرام نیست

نبی فرمود زامر پاك خالق نباشد غیبتی از بهر فاسق

۶۷۹ لیس منامن تشبه بغیرنا - از ما نیست کسیکه خودرا شبیه بغیر ما نماید

بغیر ما همانندی کس ارجست زمادست تولای خودش شست
زراه ورسم ناپاکان توبگذر مکن بادشمن دین خودبرابر

۶۸۰ لایزال العبد من الله والله منه مالم یجرم - پیوسته بنده ازخدا

است وخدا ازاو مادامی که جرمی نکرده باشد

خدااز عبدوعبد است ازخداوند — نکرده تاجرمی خویش دربند

۶۸۱- لایوسع المجلس الاثلاثة لذی سن لسنه ولذی علم لعلمه ولذی سلطان لسلطانه- وسعت داده نمیشود مجلس مگر برای سه نفر سالخورده برای سالخوردگیش ودانشمند برای دانشش و سلطان برای سلطنتش

بده وسعت مکان وجای بگزین — برای علم وفضلش عالم دین

دیگر آن سالخورده بهر پیریش — که می بایست کردن دستگیریش

سیم سلطان برای آنکه سلطان — بود برمردم وناکرده عصیان

۶۸۲- لاخیر فی العیش الالرجلین عالم ناطق او متکلم واع- خیری در عیش وزندگانی نیست مگر ازبرای دونفر دانای گوینده و سخن گوی گوش دهنده

نباشد جزدوتن راعیش نیکوی — یکی آن عالم نطاق خوشخوی

دیگر گوینده کورا بود گوش — بسوی مرد دانا از در هوش

۶۸۳- لاایمان لمن لاامانة له ولادین لمن لاعهد له ولاصلوة لمن لایتم رکوعها وسجودها- ایمانی نیست برای کسیکه امانت ندارد ودینی نیست برای کسیکه بعهد خود وفا نمیکند و نمازی نیست برای کسیکه رکوع وسجود آن راتمام نمیکند و ناقص میگذارد

کسی کورا امانت نیست ایمان — نباشد در حقیقت پیش یزدان

هر آنکس رانباشد عهد دین نیست — که آئین دیانت اینچنین نیست

نمازی نیست گر نا کرد اتمام — رکوعش باسجودش تا به انجام

۶۸۴- لاتزال امتی بخیرمالم تری الامانة مغنما والصدقة مغرما پیوسته امت من بخیر وخوبی هستند مادامی که نه بینند امانت راغنیمت وصدقه را زیان وغرامت

همیشه امتم از فیض داور — بهخیرو وخوبی وعیشند اندر
امانت را نسازند ار خیا نت — تصدق را نبینند ار غرا مت

۶۸۵ـ لایرد القدر الاالدعاءولایزید فیالعمر الاالبروانالرجل لیحرم الرزق بالذنب یصیبه ـ ردنمیکند قدر را مگردعا وزیاد نمی کند عمر را مگر نیکی واحسان ومرد محروم میشود ازروزی بواسطهٔ گناهی که میکند

نمیسازد قدر را جز دعا رد — نسازد غیر نیکی عمر ممتد
زروزی گرشودمحروم انسان — بود ز آثار کردار بدش آن

باب المیم

۶۸۶ـ من‌احب ان‌یکون اعزالناس فلیتق‌الله ومن‌احب ان‌یکون اقوی الناس فلیتوکل علی‌الله ومن احب ان‌یکون اغنی‌الناس فلیکن ممافی یدالله اوثق بمافی یده ـ کسیکه دوست دارد عزیز ترین مردم باشد پس‌باید ازخشم خدا پرهیز نماید وتقوی را پیشهٔ خود سازدوکسیکه دوست‌دارد قوی‌ترین مردم باشد پس باید توکل برخدا نماید وکسیکه دوست‌دارد غنی‌ترین مردم‌باشد پس‌باید بآنچه در دست توانائی خدااست اطمینانش بیشتر باشد از آنچه دردست خود اواست

غرض ازخلق عالم شاه والا — نبی اکرم باری تعالی
پی تهذیب اخلاق خلایق — چنین گفت آن دربحر حقایق
هرآنکس خواست ازابناء آدم — اعز مردمان باشد بعالم
زروی صدق پوبد راه تقوی — نگردد تابع شیطان واهوا
وزایشان‌خواهدار باشد قویتر — توکل بایدش بر حی داور
وگرخواهدشود ازخلق اغنی — بگردد بی نیاز از کل دنیا
وثوقش بیشتر سازد به داور — زآنچه دارد اندر کف سراسر

۶۸۷- من تکلم بکلام الدنیا فی خمسة مواضع احبط الله عمله سبعین سنة اولها المسجد، وثانیها عند قرائة القرآن وثالثها عند تشییع الجنازة ورابعها فی المقبرة وخامسها عند الاذان - کسیکه تکلم نماید بکلام دنیا در پنج موضع خداوند عمل او را حبط میفرماید هفتاد سال اول آنها مسجد است ودویم آنها نزد قرائت قرآن است سیم نزد تشییع جنازه چهارم در مقبره پنجم نزد اذان

کلام دنیوی، در پنج موضع — بنص احمدی نبود به موقع
کز آنها صاحب سخن اندر وبالست — در آن حبط عمل هفتاد سال است
یکی گاهی که میخوانید قرآن — سخن گفتن زدنیانیست شایان
دیگر در مسجد وهنگام تشییع — زمیت از پی تکریم و ترفیع
دیگر در مقبره کا ندر مقا بر — کلام دنیوی جهلی است ظاهر
دیگر گاه اذان گفتار دنیا — چو آن چاراست درحبط عملها

۶۸۸- من اصبح وامسی وعنده ثلاث فقد تمت علیه النعمة فی الدنیا من اصبح وامسی معافیاً فی بدنه آمنا فی سر به عنده قوت یومه فان کانت عنده الرابعة فقد تمت علیه النعمة فی الدنیا و الاخرة وهو الایمان - کسیکه صبح کند وشب نماید درحال تندرستی و عافیت وایمن باشد و نزد او قوت روزش باشد پس اگر بوده باشد نزد او چارمی پس تمام میشود براو نعمت در دنیا و آخرت وآن ایمان است (مراد ظاهراً ایمانی است که باو عمل به ارکان باشد نه مجرد اعتقاد

کسی کو صبح خودرا بردتاشام — سه چیزش گر بود نعمت شدش تام
بدن در عافیت امنش زاشرار — بقوت روز نا مانده گرفتار
اگر ایمان شد اورا قسمت چار — بروید از گلستانش گل از خار
شده تکمیل در دنیا وعقبا — براو نعمت چه در سرا چه ضرا

٦٨٩- مروتنا اهل‌البيت العفو عمن ظلمنا واعطاء من حرمنا
مروت مااهل بيت گذشتن است ازکسی که بماستم کرده وعطا کردن است بکسی که مارا از اعطای خود محروم ساخته

مروت بهر ماشد اندر این دار — گذشتن زآنکه شد بر ماستمکار
عطا بر آنکه مارا کرد محروم — که بر او نیز مال مااست مقسوم

٦٩٠- من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه والى نوح فى تقويه والى ابراهيم فى خلته والى موسى فى هيبته والى عيسى فى عبادته فلينظر الى على بن ابيطالب (١)- کسی که خواست نظر نماید بسوی آدم درعلمش وبسوی نوح در پرهیزکاریش وبسوی ابراهیم درخلت او وبسوی موسی در هیبتش وبسوی عیسی درعبادتش پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام

نبی اعظم باری تعالی — که قدرش ز آفرینش هست بالا
بامر کردگار حی معبود — چنین درحق صهر خویش فرمود
هر آنکس خواست اندر علم آدم — بهبیند یا به تقوی نوح اکرم
ویا بیند به ابراهیم والا — در آن خلت که بد اورا محلی
ویا در هیبت اندر سوی موسی — ویا اندر عبادت سوی عیسی
نظر سوی علی سازد که در او — همه جمع است این اوصاف نیکو

٦٩١- ما اصاب المؤمن من نصب ولا وصب ولا حزن حتى الهم يهمه الا كفر الله عنه من سيئاته- نمیرسد مؤمن را مرضی و نه اندوهی و نه تعبی و نه همی که اورا مهموم سازد مگر اینکه خداوند بر میدارد از او از گناهانش

ز بیماری به مؤمن گر رسد غم — ویا مکروه دیگر ور بود هم

(١) این روایت درعدهٔ از کتب خاصهٔ وعامه نقل شده ونظیر او اخبار بسیاری است در بحار وغیر آن درباب (ان فيه خصال الانبياء

از آن سازد گناهش را مکفر روزی مهربانی حی داور

٦٩٣- من اکل مایشتهی ولبس مایشتهی ورکب مایشتهی لم ینظر الله الیه حتی ینزع او یترك- کسی که بخورد هر چه را اشتها دارو بپوشد هرچه را میل دارد وسوار شود هرچه را نفسش مایل شود ودر بند حلال بودن آنها نباشد خداوند بسوی او نظر نمیکند تا بکند از خود آن آن لباس را یا رها کند وترك نماید عمل ناشایست خودرا

هر آنکس هرچه خواهد خورد و پوشید بمیل نفس در اعمال کوشید
نظر بر او نیارد حی بیچون مگر آید زدام نفس بیرون.

٦٩٣- من اعطی اربعالم یحرم اربعاً من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة ومن اعطی الشکر لم یحرم الزیادة ومن اعطی التوبة لم یحرم القبول ومن اعطی الدعاء لم یحرم الاجابة- کسیکه عطا شود چهار چیز محروم از چهار چیز نیست کسی که عطا شود استغفار محروم نمی‌شود مغفرت راو کسی که عطا شود شکر را محروم نمی شود زیادتی نعمت را و کسیکه عطاشود توبه‌را محروم نمی‌شود ازقبول و کسیکه عطا شود اورا دعا محروم ازاجابت نیست

کسی را چارگر میباشد از چار نشد محروم و بیند حظ بسیار
گر استغفار با شد هست غفران زدرگاه خدای فرد سبحان
وگر اورا عطا شد شکر نعمت نخواهد گشت محروم اززیادت
اگر درتوبه توفیقش عطا شد پذیرفتن زحق او سزا شد
دعاگر باشدش باشد اجابت کند حقش روا مقصود وحاجت

٦٩٤- من وعده الله عزوجل ثواباً فهو منجزه ومن وعده عقاباً فهو فیه با لخیار- کسیکه خدای عزوجل باووعدهٔ ثواب و پاداش نیکو داد بوعدهٔ خود وفامیکند وکسی را که وعدهٔ عقاب داد دراو مختار است خواست عقابش میکند و خواست نمیکند

وفا سازد بو عدش حی معبود		بکاری کز ثوابی وعده فرمود
عقاب از کردوعده حی دادار		بفعل وترك در آن هست مختار

۶۹۵- ما احسن العبد الصدقة الا احسن الله له الخلافة علی برکته
نیکو نکرد بنده صدقه‌را مگر این که خدا نیکو کرد برای او عوض و جانشین را بابرکت

تصدق کرد هر کس با صداقت		نکو اجرش نماید حق عنایت

۶۹۶- ما استودع الله عبدا عقلا الا استنقذه به یوماً- خداوند در بندهٔ ودیعه نگذاشت عقلی‌را مگر اینکه نجات داد اورا به آن روزی

خدا ننهاد اندر بندهٔ عقل		مگر روزی کند زو مشکلی سهل

۶۹۷- من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل- کسیکه از خدا ترسید سودبردو کسی که سود برد به منزل رسید

چونرسید آدمی از حی معبود		برد اندر دوگیتی بیگمان سود
رسدزین سود آخرخوش بمنزل		نگردد در ره اورا کارمشکل

۶۹۸- ما اعز بجهل قط وما اذل بعلم قط- عزیز نگر دیده بنادانی کسی هرگز زخوارنشده بدانائی کسی هرگز

زنادانی کسی نادیده عزت		نه از دانش کسی دیده است ذلت

۶۹۹- من تنفعه ینفعك- کسی‌را که باو نفع رسانی بتو نفع میرساند

بهرکس میرسانی نفع واحسان		بتو خواهد رسیدن نفع از آن

۷۰۰- من کنت ولیه فعلی ولیه- کسی را که من ولی او هستم علی ولی او است

بهرکس من ولی هستم بهدوران		علی باشد ولی امر و سلطان

۷۰۱- من حق الولد علی الوالد ثلاثة یحسن اسمه ویعلمه الکتابة و یزوجه اذا بلغ- از حق فرزند بر پدرش سه چیز است نیکو گذارد نام او

راو کتابت راتعلیم اونمایدوزمانیکه بالغ شدبرای او زن بگیرد

بود بر والد خود حق فرزند که از نام نکوسازدش خورسند

بیاموزد ورا صنع کتابت کندتزویج بهرش گاه رغبت

۷۰۲- من نعمة الله علی الرجل ان یشبهه ولده- از نعمت خدا است برمرد این که فرزند او شبیه او باشد

بود بر مرد نعمت از خداوند که فرزندش شوداورا همانند

۷۰۳- من افتی الناس بغیر علم لعنه ملائکة السماء والارض.
کسیکه فتوی دهد مرد مان را بدون علم لعنت میکنند او را ملائکه آسمان و زمین

بدون دانش آنکو داد فتوی تجری کرد بر خلاق یکتا

ملکهای زمین و هم سماوات کنندش لعن از بهر مکافات

۷۰۴- من قرع بابا ولج ولج ومن طلب شیئاً وجد وجد -
کسیکه کوبید دری را واصرار کرد براو باز میشود و کسیکه طلب کند چیزی راو کوشش نماید مییابد

کسی کو کوفت بابی را به اصرار شود بازو گلش میروید از خار

طلب گر کرد چیزی شخص ازجد بیابد آن نگردد راه مسند

۷۰۵- من عمل علی غیر علم کان مایفسده اکثر مما یصلح-
کسیکه عمل کند بدون علم آنچه را فاسد میکند بیشتر است از آنچه را اصلاح میکند

اگر نبود زروی علم کردار چنین کر دار را صالح مپندار

که افسادش زاصلاحست افزون نباشد قابل درگاه بیچون

۷۰۶- من اذاع فاحشة لان کمبتدیها ومن عیر مؤمناً بشیئی لم یمت حتی یرتکبه- کسیکه شهرت دهد کار بدی را مانند کسی است که

به آن ابتدا کرده و کسیکه سرزنش نماید مؤمنی را به چیزی نمیمیرد تا خود مرتکب آن شود

زمردم هر که شهرت داد فحشا | بود چون عامل آن روز عقبا
هر آنکس مومنی را کرد تعییر | به عیبی از پی تذلیل و تحقیر
نمیرد تا به بیند در خود آن عار | شود زان عار نزد مردمان خوار

۷۰۷- من فارق علیاً فقد فارقنی- هر کس از علی جدا گردید پس به تحقیق از من جدا گردیده است

جدا هر کس زشاه لافتی شد | زختم انبیا احمد جدا شد
بلی آن را که مهر مرتضی نیست | رهی دیگر بسوی مصطفی نیست

۷۰۸- ماجائکم عنی مالایوافق القرآن فلم اقله- هر چه نقل کنند ازمن که موافق قرآن نیست من اورا نگفته‌ام

زمن گر نقل شد چیزی به دوران | که باشد آن خلاف نص قرآن
نگفتم من ورا و نیست از من | نگویم غیر وحی حی ذوالمن

۷۰۹- ماکان الرفق فی شیئی الازانه وماکان الخرق فی شیئی الاشانه نمیباشد مدارا در چیزی مگر آنکه زینت میدهد آن را و نمیباشد خرق ودرشتی درچیزی مگر آنکه اورا نکوهیده میسازد

بهر چیزی که باشد رفق زین است | بهر چیزیکه باشد خرق شین است

۷۱۰- من اتی الیکم معروفاً فکافئوه فان لم تجدوا فاثنوا فان الثناء جزاء- کسیکه آورد بسوی شما معروفی را چون هدیه و نحو آن پس مکافات کنید اورا ودر مقابل به او احسان کنید واگر ندارید پس ثنای اورا بگوئید که مدح وثناهم پاداش است

هر آنکس بر تو معروفی نماید | در نیکی بر رویت بر گشاید
جزایش گر توانی ده باحسان | وگرنه باش مر او را ثنا خوان

۷۱۱- من بدء بالكلام قبل السلام فلاتجيبوه- كسيكه ابتدا كند به سخن پيش از آنكه سلام گويد اورا جواب مدهيد

سلام آنكو نكرد و گفت چيزى	جوابشرا مده گر با تميزى

۷۱۲- من وقع حوالى الحمى يوشك ان يواقعه- كسيكه دراطراف قرقزار واقع شود نزديك است كه درآن واقع شود

هر آنكس رفت اطراف قرقزار	سافتد اندر آن روزى بنا چار

۷۱۳- من عرف فضل كبير سنه فوقره آمنه الله من فزع يوم القيامة كسيكه فضل بزرگتر ازخود راشناخت وتوقير واحترام كنداوراخدااورا ازفزع وبيم روز قيامت ايمن ميسازد

هر آنكس راكه باشد ازتو اكبر	نگهدارى گر ازاو حرمت وفر
خداوند بزرك داد گستر	نمايد ايمنت از بيم محشر

۷۱۴- من عرض لاخيه المسلم فى حديثه فكانما خدش وجهه- كسيكه تعريض و اعتراض كند در حديث و خبر برادر مسلمانش پس گويا صورت اورا زخمى كرده وخراش رسانيده

اگر اندر حديث اهل ايمان	كند تعريض بيجا مرد نادان
غبار اندهش بر قلب باشد	چنان باشد كه رويش راخراشد

۷۱۵- من عرض نفسه للتهمة فلايلو من من اساء به الظن و من كتم سره كان الخيرة بيده- كسى كه خودرا درمعرض تهمت درآورد پس ملامت نكند كسى راكه باو گمان بد ميبرد و كسيكه كتمان سر خود را نمود اختيار بدست خود او است

اگر در معرض تهمت نشينى	زغيرت جز گمان بد نه بينى
نخواهى كرد جزخودراملامت	نمى يابى از آن راه سلامت
كسى كوسرخودراكرد كتمان	بود مختار از هر باب در آن

۷۱۶- ماطال العبدالامل الا اساء العمل- طولانی نکرد بنده آرزو وعمل خودرا مگراینکه بد کرد عمل خودرا

نکرده بنده طولانی امل را　　مگر با او نموده بدعمل را

۷۱۷- ماترك عبدشيئاًلله تعالیفندم - رها نکر بنده چیزی را از بدیها برای خداوند که نادم بشود

نکرده بنده ترکی بهر یزدان　　که گرددزان پشیمان نزد وجدان

۷۱۸- من تمنی شیئا هولله رضی لم یخرج می الدنیا حتی ینا له
هر که تمنا و آرزو کند چیزی، راکه در آن خوشنودی خدااست از دنیا نمیرود تا به آن برسد

هر آنکس میکند چیزی تمنا　　که در او شد رضای فرد دانا

رسداز فیض حق روزی به مقصود　　نخواهد ازدر او گشت مردود

۷۱۹- مجالسة اهل الدین شرف الدنیا والاخرة ومشاورة العاقل من الرجال توفیق من الله تعالی واذااشار الیك العاقل فایاك والخلاف فان فی ذلك الهلاك- هم نشینی بااهل دین شرف دنیا وآخرت است ومشاورت بامرد عاقل توفیق است ازخدا وزمانی که اشاره کرد بتوعاقل برائی وکاری پس به پرهیز ازمخالفت زیرا که درآن هلاك است

نشستن با خواص اهل ایمان　　شرف شد دردو گیتی بهر انسان

نمودن مشورت با مرد عاقل　　بود توفیق حق بروجه کامل

بکاری گرتورا اوداد دستور　　ز دستورش مباداخود کنی دور

۷۲۰- من سره ان یستجاب دعوته فلیطب کسبه- کسیکه شاد میشود باین که دعای او مستجاب گردد بایدپاکیزه کند کسب خودرا ازحرام

اگرخواهی دعایت نزد معبود　　اجابت یابد و یابی تو مقصود

نماپاکیزه کسب خویشتن را　　کز آن پاکیزه یابی جان وتن را

۷۲۱- من اکثر الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجاً و من کل ضیق مخرجاً و رزقه من حیث لایحتسب- کسی که استغفار بسیار کند خدا قرار میدهد برای او از هر همی فرج و از هر تنگی مخرج و روزی میدهد اورا از جائی که گمان ندارد

هر آنکس کرد استغفار بسیار — به هم وغم ورا نبود سر و کار
زهر تنگی و هر عسری برون است — زسوی حق ورا روزی فزون است

۷۲۲- من رزق الله و بذل معروفه و کف اذاه فهو السید- کسیکه خدا اورا روزی دهد و بذل احسان و معروف نماید واذیت خود را از مردم بازدارد پس او سید و آقا ست

هر آنکسرا که روزی داد یزدان — نمود اندر ره او فضل و احسان
به کس ننمود هرگز ظلم و ایذا — چنین کس شد علی التحقیق آقا

۷۲۳- من حرم الرفق فقد حرم الخیر کله- کسیکه از رفق و مدارا محروم شد از هر خیری محروم است

هر آنکس را نمیباشد مدارا — نباشد هیچ خیر و نیکی او را

۷۲۴- ملعون من القی کله علی الناس- ملعون است کسیکه سنگینی وزحمت خرج و کارهای خودرا بگردن مردم بیندازد

هر آنکس کل مردم گشت ملعون — بود در درگه خلاق بیچون

۷۲۵ من طلب رضا مخلوق بسخط الخالق سلط الله عزوجل علیه ذلك المخلوق- کسیکه طلب کند خوشنودی مخلوقی را به خشم خالق مسلط میسازد خدای عزوجل براو این مخلوقرا

بچیزی کاندراو خشم خدائیست — رضاء خلق جستن ناروا ئیست
بوی گردد مسلط آنکه خوشنود — نمودش برخلاف حکم معبود

من سعادة ابن آدم استخارته الله و رضاه بما قضی الله و من شقاوة ابن آدم ترکه استخارة الله و سخطه بماقضی الله - از سعادت پسر

آدم است طلب خیر نمودنش از خدا و رضای او به آن چه خدا حکم فرموده وقضا براو جاری شده واز شقاوت پسر آدم است ترك او جستن خیر را از خدا و خشم او به آنچه خدا حکم فرموده است

سعادت خواهی از اهل صفاباش زحق جو خیر وراضی برقضاباش
بود در ترك این هر دو مسلم شقاوت بهر فرزندان آدم

۷۲۷- ما آمن بالقرآن من استحل حرامه- ایمان بقرآن نیاورده است کسیکه حلال بداند حرام آنرا

نیاورده است کس ایمان بقرآن حرامش را اگر شد مستحل آن

۷۲۸- ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار

آفریده نشدید برای نابود شدن بلکه خلق شدید برای باقی بودن واینست وجزاین نیست که شما نقل میکنید (یانقل کرده میشوید) از خانه بخانهٔ

خدا خلق شما بهر بقا کرد نه این که خلق از بهر فنا کرد
همانا نقل میگردید زین دار سوی دار دیگر در آخر کار

۷۲۹- من عامل الناس فلم یظلمهم وحدثهم فلم یکذبهم ووعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوته و حرمت غیبته- کسیکه عامل مردم گردد پس بر ایشان ستم ننماید ودرحدیثی وسخنی که باایشان گوید راه دروغ نپوید ودروعدهٔ که به ایشان دهد خلف ننماید پس آن از کسانی است که مروتشان کامل شده وبرادری باایشان واجب گشته وحرام است غیبت ایشان

اگر والی نشد مرد ستمکار نباشد درحدیثش کذب را بار
نه چون وعده نماید خلف سازد نه بر جاه وریاست دین ببازد
شود کامل ورا عدل و مروت چنین کس رابود واجب اخوت
سزاوار است نیکی را به رغبت حرام است ار کنندش خلق غیبت

٧٣٠- من ارضى سلطانا بما اسخط الله خرج من دين الله - کسیکه خوشنود کند سلطانی را به چیزی که خدارا بغضب درمی آورد از دین خدا خارج شده است

کسی کو کرده از خویش خورسند ... بچیزی کو است مبغوض خداوند
شده ازدین حق خارج به تحقیق ... براو گر دیده سد ابواب توفیق

٧٣١- من فسر القرآن بالرای فلیتبوء مقعده من النار - کسیکه تفسیر نماید قرآن را برأی خود باید بگیرد جایگاه خودرا از آتش

کسی کو میکند تفسیر قرآن ... برای خود جزایش هست نیران

٧٣٢- من اعان ظالماً سلطه الله علیه - کسیکه یاری کند ستمکاری را خدا آن ظالم را براو مسلط میسازد

بظالم آنکه شد یار ومددکار ... شریك اواست نزد حی دادار
مسلط سازدش بروی خداوند ... بدست او نهد بر پای او بند

٧٣٣- ماقل وکفی خیر مما کثر والهی - چیزی که اندك باشد و کافی بهتر است از آنچه بسیار است وبه لهو اندازنده

اگر مال قلیلی گشت کافی ... بسی بهتر زبسیار ملاهی

٧٣٤- من سائته سیئة وسرته حسنة فهو مؤمن - کسی که بدآید اورا بدی و کار زشت ومسرور کند اورا نیکی وحسنه پس آن مؤمن است

کسی کز بد بدش آید بعالم ... شود از کار نیکو شاد وخرم
بود بی‌شبهه آن ازاهل ایمان ... دلش پرباشد ازانوار عرفان

٧٣٥- من اجلال الله اجلال ذی الشیبة المسلم - از اجلال خداوند است اجلال آدم پیری که مسلمان باشد

زاجلال خداوند است اجلال ... زشخص پیر مسلم درهمه حال
کنی تکریم گر پیر مسلمان ... بلاشك کردهٔ خوشنود یزدان

٧٣٦- من باع فضل مائه منع الله فضله يوم القيامة- کسی که بفروشد زیادی آب خودرا منع میکند فضل خودرا ازاو خداونددر روزقیامت

هرآنکس زائد از آبش فروشد بمنع این و آن از بخل کوشد
زفضل خود خدا روز قیامت کند منع ونه بیند او کرامت

٧٣٧- من رد عن عرض اخیه المسلم وجبت له الجنة البتة- کسی که ازعرض برادر مسلمان خود دفع ورد نماید واجب است برای او بهشت البته

گراز عرض مسلمانی کندرد کسی درخلد میگردد مخلد

٧٣٨- من یکظم الغیظ یاجره الله- کسی که خشم خودرا فرو خورد خدااورا مزد میدهد

فروخورد آنکه خشمش رابه دوران شود ما جور از درگاه یزدان

٧٣٩- من کظم غیظاً وعفی عن اخیه المسلم اعطاه الله اجرشهید کسیکه خشم خودرا فرو خوردوعفو نماید از برادر مسلمانش عطافرماید اورا خداوند اجرشهید

فروخوردآنکه خشم وعفو بنمود دهد اجر شهیدش حی معبود

٧٤٠- من سال الشهادة بصدق بلغه منازل الشهداء وان مات علی فراشه کسیکه بخواهد ازخدا شهادت راازروی راستی خدا اورا می رساند به منزلهای شهداء هرچند بمیرد برفراش خود

شهادترا هرآنکس کرددرخواست بودهمچون شهیدان بی کم وکاست
وگر اندر فراش خود بمیرد سلاح جنك برتن بر نگیرد

٧٤١- من لم ینفعه علمه ضره جهله- کسیکه دانائیش اورا سود ندهد نادانیش اورا ضرر میزند

کسی کز علم خود سودی نگیرد زجهل خود ضرر برخود پذیرد

٧٤٢- من ابطاء به عمله لم یسرع الیه نسبه- کسیکه عمل براودرنك

گیرد نسب او بهاو سرعت نخواهد گرفت (یعنی انسانی که عمل صالح ندارد یا اندك است نسب‌او برایش فایده نخواهدشد

درنك ارکس نمود اندر عبادت نسب او را نسازد با سعادت

٧٤٣- من‌جعل قاضیاً ذبح بغیرسکین- کسی که قاضی شد بدون کارد ذبح شده.

هرآنکس شدمیان خلق‌قاضی به‌این‌منصب‌خودش‌را کردراضی

بغیرکارد گردیده است‌مذبوح برایش باب شر گردیده‌مفتوح

٧٤٤- من حمل سلعته‌فقد برءمن الکبر- کسیکه متاعی را که‌ازبازار خریده است خودش حمل نماید ازکبر بری گشته است

متاع خویش آوردن ز بازار بود عین تواضع نزد هشیار

٧٤٥- من کذب بالشفاعة لم ینلها- کسیکه تکذیب شفاعت نماید به او نمیرسد

هرآنکس کرد تکذیب شفاعت نگردد قسمتش روز قیامت

٧٤٦- من‌یشته کرامة‌الاخرة یدع‌زینة الدنیا- کسیکه دوست دارد کرامت آخرت را وامیگذارد زینت دنیارا

کرامت هرکه میجوید به‌عقبا رها باید نماید زیب دنیا

٧٤٧- من احب‌دنیاه اضره بآخرته ومن احب‌آخرته‌اضره‌بدنیاه کسیکه دوست دارد دنیای خودرا به آخرت او ضرر میزند وکسیکه دوست دارد آخرت خودرا به دنیای او ضرر میزند

هرآنکس رابعالم حب دنیااست ضرر ازآن‌یقین درامر عقبااست

دگراورا بسرشد شور عقبا ش ضرر خواهدرسید ازاو به‌دنیاش

٧٤٨- من‌اهان سلطان‌الله‌اهانه‌الله ومن‌اکرم سلطان‌الله‌اکرمه‌الله هرکه اهانت نمایدوسست گیرد سلطنت خدارا خدا او را خوار وسبك

سازد و کسی که اکرام نماید سلطان خدا راخدا اورا گرامی میدارد

هر آنکس سست گیرد امر یزدان　　کند اورا اهانت حی سبحان
وگر سلطان حق اکرام دارد　　خدا یش مورد الطاف دارد

٧٤٩- من احب عمل قوم خیراً کان او شراً کان کمن عمله. کسیکه دوست دارد کردار قومی‌را خواه خیر باشد خواه شر مثل کسی است که آن عمل راکرده است

هر آنکس کار قومی دوستدار است　　زاهل آن عمل اندر شمار است
چه آن کردار باشد خیر یاشر　　برد مانند عامل نیز او بر

٧٥٠- من استعاذکم باللهفاعیذوه ومن سئلکم بالله فاعطوه ومن دعاکم فاجیبوه- کسیکه پناه برد شمارا بخدا پس پناه دهید اورا و کسیکه سؤال کرد شمارا بخدا پس به‌او اعطا کنید وکسیکه شما را خواند اورا اجابت کنید

بحق هر کس نماید استعاذه　　شما باید دهید او را اعاذه
وگر کرد ازشما شخصی سؤالی　　کنید او را عطا گرشد مجالی
شما را گر کسی خواند اجابت　　نمائیدش زروی مهر و رغبت

٧٥١- من نقله الله من ذل المعاصی الی عز الطاعة اغناه بلا مال و اعزه بلا عشیرة و آنسه بلا انیس ومن خاف الله اخاف منه کل شیئی ومن لم یخف الله اخافه الله من کل شیئی- کسیکه خدا او را از ذلت معصیت بسوی عزت طاعت بواسطهٔ توفیق نقل نماید اورا بی‌نیاز فرموده بغیرمال وعزیز کرده بدون عشیرت و طائفه و مانوس ساخته است اورا بدون انیس و کسیکه بترسد ازخدا میترساند خدا از او هر چیزی راو کسیکه نترسد ازخدا اورا میترساند خدا ازهر چیزی

هر آنکس راکشاند پاك یزدان　　بسوی طاعتش از ذل عصیان

نموده بی نیازش نی زاموال | عزیزش ساخته برقوم و امثال
نباشد گر انیسش درجهان کس | انیس او خداوند جهان بس
هر آنکس خائف است ازحی دانا | بترساند خدا زو جمله اشیا
نباشد گر کسی را خوف داور | شود خائف ز خلق او سراسر

٧٥٢- من اصبح من امتی وهمته غیرالله فلیس من الله ومن لم یهتم بامور المؤمنین فلیس منهم ومن اقر بالذل فلیس منا اهل البیت

کسی که صبح کند از امت من وهم او بغیر خدا و رضای او باشد پس از خدا نیست و بحضرتش قربی ندارد و کسی که اهتمام به امور مؤمنین نداشته باشد از ایشان نیست و کسی که اقرار بخواری خود نماید پس از ما اهل بیت نیست.

پی اندرز این امت سراسر | مفاد این سخن گفتا پیمبر
کسی کو صبح کرد از امت من | که باشد همتش جز فرد ذوالمن
نباشد از خدا این مرد نادان | بود اندر شمار حزب شیطان
به امر مؤمنین گر اهتمامش | نباشد نیست در ایشان مقامش
بخواری خود آنکو کرد اقرار | بسوی درگه ما نیستش بار

٧٥٣- من ذرفت عیناه من خشیة الله کان له بکل قطرة قطرت من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر والجوهر فیه ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر - هر که چشمش اشك آلود شود از ترس خدا میباشد برای او بهر قطرهٔ که بریزد از اشك قصری در بهشت که مکلل است به در و گوهر و دراو است چیزی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه خطور کرده است در دل بشری

هر آنکس چشم او شد اشك آلود | زخوف حضرت بی چون معبود
بهر قطره که میریزد ز رهبت | بود قصری ورا در باغ جنت

که از در و گهر باشد مکلل		چنان در وی بود زینت مکمل
که چشم هیچکس چون وی ندیده		نه گوشی وصف او از کس شنیده
نه بر قلب کسی گردیده اخطار		شده چون لطف حق او را سزاوار

٧٥٤- من صمت نجی- کسیکه خواموشی گزید نجات یافت

نجات آدمی ای مرد دیندار		بود اندر سکوت او پدیدار

٧٥٥- من اصبح واکبر همه غیرالله فلیس من الله - کسی که صبح کند و بزرگتر همش غیرخدا باشد پس از خدا نیست

کسی کو صبح کردو غیر یزدان		بود همش نباشد زاهل ایمان

٧٥٦- من یردالله به خیرا یفقهه الله فی الدین- کسی را که خدا برایش خیری بخواهد دانا میگرداند او را در امور دین

بهر کس کرده حق خیری مقدر		دلش از علم دین سازد منور

٧٥٧- من امر بالمعروف ونهی عن المنکر ودل علی خیراو اشار به فهو شریك- کسی که امر بمعروف و نهی از منکر نماید و دلالت برخیر کند یا اشارة به آن نماید پس شریك است باعامل دراجر

کسی کو داد برمعروف فرمان		نماید نهی از منکر به دوران
اشارت کرد برکار نکو غیر		ویا شد رهنمای غیر بر خیر
شریك عامل است و فاعل آن		رسد پاداش او از یاد یزدان

٧٥٨- من قتل دون عیاله فهو شهید- کسیکه برای عیال خود و حفظ ناموسش کشته گشت پس او شهید است

کسی کو کشته شد بهر عیالش		شهیداست و نخواهد شد و بالش

٧٥٩- من اشراط الساعة کثرة القراء وقلة الفقهاء وکثرة الامراء و قلة الامناء وکثرة المطر وقلة النبات- از علامات قیامت بسیاری قراء و کمی فقها و کثرة فرماندهان و کمی مردان با امانت و زیادتی باران و کمی

گیاه است

بود بی شبهه ازاشراط ساعت زقر اکثرت و از علم قلت

وفور وکثرت فرمان روایان امین بس اندك وخائن فراوان

وفور بارش و کسر نباتات بدی حاصل و نقص زراعات

٧٦٠ـ من احسن فیما بقی من عمره لم یؤاخذ بما مضی من ذنبه ومن اساء فیما بقی من عمره اخذ بالاول والاخر ـ کسی که کارنیکو بجا آورد در آنچه راازعمرش باقی مانده مؤاخذه نمی‌شود به گناهان گذشته خود وکسیکه دربقیهٔ عمر بدکار باشد مأخوذ میشود به گناهان اول و آخر

درآنچه هست باقی عمر انسان اگر فرمان برداز پاك یزدان

گناهان گذشته زواست مغفور برافعال حمیده هست مشکور

وگر در مابقی گردد گنه کار گناه پیش هم گردد بر او بار

٧٦١ـ من اطعم لقمة مؤمنا اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقاه شربة من الماء سقاه الله من الرحیق المختوم ومن کساه ثوباً کساه الله من الاستبرق والحریر وصلی الله علیه والملئکة مابقی فی ذلك الثوب سلك ـ کسیکه اطعام کند مؤمنی رابه لقمهٔ از طعام خداوند اورا از میوه های بهشت اطعام میکند وکسیکه شربتی آب باو بنوشاند خداوند او را ازرحیق مختوم سیراب فرماید وکسیکه بپوشاند باو جامهٔ خدا باواز استبرق وحریر میپوشاند وبراوخدا وملئکه صلوات میفرستند مادامی که در آنجامه تاری باقی باشد

رسول اعظم یکتا خداوند چنین فرمود با خلق از درپند

که هرکس مؤمنی راکرد اطعام وگر از لقمهٔ بنمودش اکرام

خدا از میوه های باغ رضوان کند اطعام اواز لطف واحسان

وگر سیراب کرد او را ز آبی پی تحصیل پاداش و ثوابی

سقایت حق نماید از رحیقش بلطف خویشتن سازد حقیقش

کسی کورا بپوشاند کسائی — دهد او را قبائی یا ردائی
بپوشاند مر او را پاک داور — زدیبا و حریرش روز محشر
بود تاباقی از آنجامه تاری — بر او رحمت فرستد حی باری
ملک هم بهر این مرد خردمند — طلب رحمت نماید از خداوند

۷۶۲- من کثر همه سقم بدنه ومن ساء خلقه عذب نفسه ومن لاحی الرجال سقطت مروته وذهب کرامته- کسیکه هم وغم او بسیار باشد بدن او بیمار میشود وکسی که خلق او بد باشد خود را در عذاب انداخته وکسی که با مردم مجادله ومخاصمه نماید مروت او ساقط میشود وکرامت او ازمیان میرود

هر آنکس هم او بسیار باشد — بدن دائم سقیم و زار باشد
کند تعذیب خود مرد بد اخلاق — شود مبغوض خلق جمله آفاق
مروت میشود ساقط از آن مرد — که خصمی بی جهة با این و آن کرد

۷۶۳- مطل الغنی ظلم- مماطله توانگر در اداء قرضی که دارد ستم است

تسامح در اداء دین مردم — کند وصف عدالت ز آدمی گم
فکندن حق مردم را بتعویق — ز دارا هست خود ظلمی بتحقیق

۷۶۴- ملاک الدین الورع- ملاک و میزان دین داشتن پارسائی است

ملاک دین ورع باشد بتحقیق — پی تحصیلش از حق جوی توفیق

۷۶۵- من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار- کسی که عمداً برمن دروغ بندد باید جایگاه خود را از آتش بگیرد

کسی کش نیستش در دل فروغی — بمن بربست گر عمداً دروغی
بگیرد اندر آتش بهر خود جای — نهاده چون برون ازراه حق پای

۷۶۶- من کنز البر کتمان المصائب والامراض والصدقة- از گنج های برونیکی کتمان کردن مصیبت ها و بیماری ها و دادن صدقه است

ز گنج نیك کتمان مصائب   بودچون کتم امراض و نوائب
دیگر دادن تصدق را به پنهان   چو بهتر اندراو هم هست کتمان

۷۶۷- ماملق تاجر صدوق- تاجر راستگو تملق و چاپلوسی نمیکند

هر آن تاجر که باشد راست گفتار   ندارد با تملق هیچ که کار

۷۶۸- من قدر رزقه الله و من بذر حرمه الله- کسی که به اندازه خرج کند خدا روزی میدهد اورا و کسیکه تبذیر کند و بی اندازه خرج نماید خدا اورا محروم میسازد

باندازه کند گر خرج انسان   خدایش میدهد روزی فراوان
و گر تبذیر در مالش بود کار   شود محروم از درگاه جبار

۷۶۹- مصیرکم الی اربع اذرع- نهایت سیر شما جائی است که طول آن چهار ذراع است (یعنی پس از این دنیا قبر است که منزل شما است

تورا اکنون چنین کبر و نفیر است   ذراعی چار از خاکت مصیر است
چو باشد جای هر کس (صافیا) گور   برای چیست آخر این همه شور
چو اندر خاك آخر مسکن ماست   چرا بایکدیگر این جنك و غوغاست
برادر جان چو در این دیر فانی   نخواهی ماند هرگز جاودانی
چرا بااین و آن اندر خروشی   پی ایذاء مردم چند کوشی
تورا کاین کبر و نخوت وین غرور است   یقین میدان که آخر جا بگور است
ز دنیا میروی در آخر کار   فتی در تنگنای قبر ناچار

۷۷۰- من اعان تارك الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم و آخرهم محمد(۱)- کسی که اعانت و مدد نماید تارك نماز را به لقمهٔ یا جامهٔ مثل اینست که هفتاد پیغمبر را کشته است که اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد صلی الله علیه و آله وسلم است

---

(۱) بر تقدیر صحت سند روایت ممکن است مراد از اعانت تارك الصلوة اعانت به او در ترك نماز باشد یا اعانت او چون تارك الصلوة است والله اعلم

نمازی را که حق داداست فرمان　　　هر آنکس شد بدنیا تارك آن
اعانت کردنش چون قتل هفتاد　　　نبی ، باشد بروز حشر و میعاد

۷۷۱- من اقترب من ابواب السلطان افتتن- کسیکه نزدیکی جست بدرگاه سلطان بفتنه می افتد

هر آنکس شد قریب باب سلطان　　　فتد در فتنه از اوضاع دوران

۷۷۲- من قتل دون دینه فهو شهید- هر کس برای دینش کشته شد شهید است

چو کس درراه دینش کشته گردید　　　برای حق بخون آغشته گردید
شهیداست و خدا از لطف و احسان　　　دهد اورا جزا همچون شهیدان

۷۷۳- من اثنی کفی- کسیکه دیگری را برای احسان او ثنا گفت کافی است در پاداش او

بود اندر جزای نیك کافی　　　ثناء صاحبش بروجه وافی

۷۷۴ من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه- کسیکه کلام وسخن خودرا جزو عمل خود محسوب ندارد خطاهای او بسیار وعذاب او حاضر گردد

چه خوب و نیك وزشت وبد تکلم　　　بود محسوب از اعمال مردم
هر آنکسرا که جزاین شد حسابش　　　خطا بسیار وحاضر شد عذابش

۸۷۵ من اشتاق الی الجنة سارع فی الخیرات - کسیکه مشتاق شد بسوی بهشت مسارعت میجوید درانجام کارهای خیر

بسوی جنت آنکو هست مشتاق　　　کند سرعت سوی مرضات خلاق

۷۷۶- من اشفق من النار لهی عن الشهوات - کسیکه از آتش می ترسد خودرا از شهوات باز میدارد

از آتش آنکه میترسد زشهوت　　　بشوید دست از روی حقیقت

۷۷۷- من يصبر على الرزية يعوضه الله- هر کس بر مصیبتی صبر نماید.
خدا اورا عوض میدهد

هر آنکس صبر آرد بر رزایا دهد او را عوض باریتعالی.

۷۷۸- من ترقب الموت لهى من اللذات- کسیکه منتظر مرگ است
از لذات دنیاخودرا منع مینماید

کسی کو مرگ را در انتظار است به لذات جهان اوراچه کار است

۷۷۹- ماوقى به المرء عرضه كتبت له به صدقة- چیزی که نگهدارد
مرد به آن آبروی خود را نوشته میشود از برای او صدقه (یعنی مانند
اینست که آنرا درراه خدا صدقه دهد

در آن چیزی که عرض خویشتن را نگهدارد کسی چون جان وتن را
بود همچون تصدق پیش یزدان که در راهش دهد ازصدق انسان

**۷۸۰- من نظر الى مؤمن نظرة ليخيفه بها اخافه الله عزوجل يوم
لاظل الاظله-** کسی که بمؤمنی بنظر خشم آلود نظر کند برای اینکه
بترساند اورا به آن میترساند خدااورا روزی که سایهٔ جز سایهٔ او نیست

بسوی مؤمنی آنکو نظر کرد بطوری کاندراوخوفش اثر کرد
بترساند خدایش در قیامت بجز خودرا نسازد پس ملامت

۷۸۱- من اغتر بالعبيد اذله الله- کسیکه به بندگان مغرور گردد
خداوند اورا خوار فرماید

هر آن بنده که شد بر بنده مغرور خداوندش کند خوار وزخود دور
جنابش را بلی داریم تصدیق که قولش قول حق باشد به تحقیق
چو مالك نیست بنده خیر وشری نه اورا بهرخود نفعی و ضری
کجا کس راتواند داشت محفوظ کجا کس زوتواند گشت محفوظ

۷۸۲- من زرع خيرا يحصد رغبة ومن يزرع شرا يحصد ندامة-

کسیکه کشت نماید تخم خیری را درو میکند لذت ورغبت را و کسیکه کشت شری درو میکند پشیمانی را

بکارد خیر گر انسان زهمت درو از آن نماید نور رغبت
زراعت کرد ور شری به دوران پشیمانی درو می سازد از آن

۷۸۳- من تواضع لله رفعه الله- کسیکه برای خدا تواضع کند خداورا بلند میسازد

تواضع هر که از بهر خدا کرد خداوندش بلند اندر ملا کرد

۷۸۴- من تکبر وضعه الله- کسیکه تکبر نماید بخود بزرگی بندد خداو را پست سازد

تکبر هر که راشد پیشه و کار خداوندش نماید پست و بس خوار

۷۸۵- من انزلت الیه نعمة فلیشکرها- کسیکه نازل شد بسویش نعمتی پس باید شکر آن نعمت را بنماید

کسی کو نعمتی را گشت دارا بباید کردنش شکر خدا را

۷۸۶- من رفق بامتی رفق الله به- کسیکه به امت من مدارا نماید خداوند بااو مدارا فرماید

کسی کو رفق میورزد به امت رسد از حق به رفق اورا کرامت

۷۸۷- من ترك معصية الله مخافة الله تبارك وتعالى ارضاه الله یوم القیامة- کسیکه ترك نماید معصیت خدارا از جهة ترس از خدا خدااو را اندر روز قیامت خوشنود گرداند

نما ترك گنه از خوف داور که ناراضیت سازد روز محشر

۷۸۸- ما آمن بی من بات شبعان وجاره جائع وما من قریة یبیت فیهم جائع فینظر الله لهم یوم القیامة- ایمان نیاورده است بمن کسی شب را بروز آورد سیر وحال آنکه همسایهٔ او گرسنه باشد و نیست از

اهل قریهٔ که درایشان گرسنهٔ شب را روز کند وخدا در روز قیامت به ایشان نظر فرماید (واین درصورت علم واطلاع است)

کسی کوشب نمایدسیر وشبعان ولی همسایهٔ او هست جوعان
بمن ایمان چنین شخصی ندارد چه تخم مردمی دردل نکارد
وگر یک تن گرسنه مرد یازن بود در قریهٔ او را نشیمن
بسوی اهل آن حق از کرامت نیندازد نظر روز قیامت

۷۸۹- من عاد مریضاً لم یزل فی خرفة الجنة- کسیکه مریضی راعیادت کندپیوسته درمیوه‌های چیده شده بهشت متنعم خواهد بود

هرآنکس کرد بیماری عیادت بود در باغ رضوان از سعادت
خورد از میوه های چیده آن زلطف خالق بیچون سبحان

۷۹۰- من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ممایحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عزوجل یوم القیامة فقیهاعالماً- کسیکه برای امت من حفظ نماید چهل حدیث را از چیزهائی که به آنها درامر دینشان محتاجند خداوند عزوجل برمی‌انگیزد اورا روز قیامت فقیه وعالم

نبی هاشمی سلطان دوران چنین گفتا زلعل گوهرافشان
کندگر حفظ کس ازامت من چهل گفته حدیث ازسنت من
کند پس نشر نزد اهل ایمان پی تنظیم امر دین ایشان
فقیه وعالم او را حی داور کند مبعوث اندر روز محشر

۷۹۱- من مشی مع ظالم فقداجرم- کسیکه باظالمی راه رود مجرم و گناهکار است (برای اعانت او یامماشاة و مدارای با او با قدرتش بر جلوگیری و منعش از ظلم

کسی کوره سپرشد باستمکار بود او نیز مجرم نزد جبار

۷۹۲- موت الغریب شهادة- مردن غریب شهادت است

غریب ار مرد درغربت شهیداست سزایش لطف یزدان مجیداست

۷۹۳- من تشبه بقوم فهو منهم - کسیکه خودراشبیه بقومی نماید پس اواز ایشان است

بقومی گر کسی جوید شباهت ازایشان است دردل و نباهت

۷۹۴- من طلب العلم تکفل الله برزقه - کسیکه طلب دانش نماید خداوند متکفل روزی او است

هرآنکس طالب علم است وعرفان کفیل روزی او هست یزدان

۷۹۵- من اصبح لاینوی ظلم احد غفرله ماجنی - کسیکه صبح کند وقصدستم براحدی نکند آمرزیده شود برای او آنچه جنایت کرده

هرآنکس صبح کرد و نیست قاصد که ظلم خود کند برخلق وارد

بیامرزد خدا از او جنایت شود سوی بهشت او هدایت

۷۹۶- من اصبح ولایهم بظلم احد غفرله مااجترم - کسیکه صبح کند وهم او بظلم احدی نباشد آمرزیده میشود برای او آنچه را جرم وگناه کرده است

کنی گر صبح و نبود همت ایجان بظلم کس شوی مغفور یزدان

۷۹۷- من سائته خطیئة غفرله وان لم تستغفر - کسیکه بدآید اورا گناه آمرزیده میشود اگرچه استغفار نکرده باشد (چه که همان پشیمانی در توبه کافی است که فرمود الندم توبة

هرآنکس رابدآمد از گناهی شود شایسهٔ عفو الهی

بجوید سوی درگاه خدا راه نگوید گرچه او استغفرالله

۷۹۸- من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم بلجام النار - کسیکه سوال شود از مطلب علمی ومسئله دینی که میداند پس کتمان نماید او رالجام میشود بلجام آتشین درروز قیامت

زعلمی گرشود مسئول انسان　　که میداند ورا و کرد کتمان
لجام آتشینش هست کیفر　　شود مبعوث چون درروز محشر

۷۹۹- من فتح له باب خیر فلینتهزه فانه لایدری متی یغلق علیه
کسیکه گشوده شد برای او درخیری پس باید فرصت را غنیمت شمارد زیرا که نمیداند چه زمانی آن در براو بسته خواهد شد.

پیمبر آفتاب برج دانش　　یگانه مقصد حق زآفرینش
از این گفتار به از در منضود　　در خیری بروی خلق بگشود
که باب خیری ار بگشود یزدان　　بروبت فرصت خود مغتنم دان
چه گاه بستن آن را ندانی　　چه شد اندر پشیمانی بمانی

۸۰۰- من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فیلزم الجماعة - کسیکه مسرور میسازد او را سکون در وسط بهشت پس ملازم جماعت باشد یعنی نماز جماعت یا جماعت مسلمانان

هر آنکس دوست میدارد که او جای　　نماید در بهشت فرد یکتای
ملازم بایدش شد با جماعت　　که شد از بهترین انواع طاعت

۸۰۱- من فرق بین والدة وولدها فرق الله بینه و بین احبته
کسیکه جدائی افکند میان مادر وفرزند خداوند جدائی افکند میان او ودوستانش

دراین عالم جدائی هر که افکند　　بجور اندر میان مام و فرزند
بپاداش افکند قهر خدائی　　میان دوستان واو جدائی

۸۰۲- من یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنیا والاخرة -
کسیکه آسان بگیرد بر کسیکه درعسرت وسختی زندگی است خدا براو آسان میگیرد دردنیا و آخرت

گرفت آسان اگر ازحسن فطرت　　کسی بر آنکه شد درضیق وعسرت

براو آسان بگیرد پاك داور چه در دنیا وچه در روز محشر

۸۰۳- من انظر معسرا اووضع له مطلة اظله الله تحت ظل عرشه یوم لاظل الاظله - کسیکه مهلت دهد دست تنگی را که در عسرت است یا بنهد برای او زمان مماطله را درادا، دین خداوند اورا سایه میدهد درزیر عرش خودش درروزی که سایهٔ جز سایهٔ او نیست

هر آنکس مهلتی برمعسری داد ویا برسهل گیری سازدش شاد

بزیر سایه عرش از کرامت خدا یش جا دهد روز قیامت

۸۰۴- من کان یؤمن با لله والیوم الاخر فیلکرم جاره - کسیکه ایمان بخدا وروزجزا دارد باید اکرام کند همسایهٔ خودرا (وممکن است که مراد از جار پنا هنده باشد

پیمبر آفتاب عالم آرای چنین فرمود از نطق شکر زای

که هر کس رابود اذعان وایمان بروز آخر و بر پاك یزدان

کند پس جار خود از مهر اکرام بحق او کند پیوسته انعام

(۸۰۵) من اسلم علی یدیه رجل وجبت له الجنة - کسیکه اسلام بیاورد بردست او مردی واجب میشود برای او بهشت

هر آنکس کرد مردی را مسلمان بهشتش حتم شد از فیض یزدان

(۸۰۶) من نصر اخاه بظهر الغیب نصره الله فی الدنیا والاخرة - کسیکه یاری کرد برادر خودرا در پشت سراو نصرت میکند اورا خدا در دنیا و آخرت

برادر را هر آنکس کرد یاری بگاه غیبت و هنگام خواری

نماید نصرت او حی یکتا ز لطف خویش در دنیاو عقبا

(۸۰۷) من طلب علما فادرکه له کفلان من الاجر - کسی که طلب علمی نماید پس بیابد او راازبرای اواست دوبرابر ازاجروثواب

هر آنکس کرد علمی را به دوران طلب پس گشت حاصل مقصد آن
دو چندان اجر او بدهد خداوند شود زاکرام او بی‌شبهه خورسند

-۸۰۸- من طلب علماً فلم یدرکه کتب له کفل من الاجر - کسیکه طلب کند علمی را و به آن نرسد نوشته میشود برای او یك اجر

اگر شخصی طلب علمی نماید که اندر عاقبت او را نیابد
برای او بود یك اجر ز آنرو که حق ضایع نسازد زحمت او

-۸۰۹- من اوتی معروفا فلم یجد جزاء الا الثناء فقد شکره ومن کتمه فقد کفره - اگر بکسی معروفی دادند و احسانی نمودند و پاداش آنرا جز ثنا وشکر ندارد ثنا گوید او را تا شکر اورا کرده باشد و اگر کتمان نیکی اورا نمود پس کفران انعام اورا نموده

هر آنکس بر شما سازد عطائی ندارید ار بکف بهرش جزائی
در حمد و ثنا بروی گشائید مکافات از ثنا او را نمائید
که شکر او به نشر اواست پنهان به کتمان عطایش هست کفران

-۸۱۰- من اعان غارما فی غرمه اظله الله عزوجل یوم القیامة لاظل الاظله کسیکه اعانت کرد مقروضی را در قرض او خداوند سایه افکند اورا درروز قیامت که سایهٔ جز سایه او نیست

اعانت گر کند کس قرض داری به قرضش در رضای کرد گاری
خدا از سایهٔ خود سایبانی دهد او را ز روی مهربانی

-۸۱۱- من اصاب مالا من مهاوش اذهبه الله فی نهابر - کسی که مالی از راه نامشروع و حرام بدست آورد خدا او را می برد در مهالك

زبد هر کس نماید جمع اموال فتد اندر مهالك آخر حال
اگر مال تو نز راه حلال است مگو مالش همه وزر و وبال است
زراه بد اگر گرد آوری مال بیفتی در هلاکت آخر حال

-۸۱۲- من اعطی الذل فی نفسه فلیس منی کسیکه روا دارد در خود خواری را از من نیست

هر آنکس کرد نفس خویشتن خوار ز من نبود مرا از وی بود عار

-۸۱۳- من کان آمراً بمعروف فلیکن امره ذلك بمعروف - کسی که امر بمعروف مینماید باید امر او معروف باشد (یعنی برای رضای خدا وامتثال امر او باشد نه ریا و نحو آن

هر آن کس میدهد فرمان بمعروف به آن باید کند این امر موصوف

-۸۱۴- من نظر فی کتاب الغیر بغیر اذنه فکانما ینظر الی النار- کسیکه نظر کند در کتاب و نوشته غیر بی اذن او گویا نظر در آتش مینماید (یعنی مستحق آنست.

نظر سازد هر آنکس در کتابی بدون اذن و از راه صوابی
چنان باشد که سوی نار بیند ز نادانی جهنم را گزیند

-۸۱۵- من طلب الدنیا بعمل الاخرة فماله فی الاخرة من نصیب- کسی که طلب کند دنیارا بعمل آخرت از برای او در آخرت نصیبی نیست

هر آن شخصی که دنیا کرد درخواست بکار آخرت از آخرت کاست
بروز حشر محزون و کئیب است زکار خود در آنجا بی نصیب است

-۸۱۶- من مشی مع ظالم لیعینه وهو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام کسیکه راه رود باظالمی برای اینکه اعانت کند اورا وبداند که او ظالم است از اسلام بیرون رفته است

رود راهی اگر کس باستمکار که تا در کار او گردد ورا یار
شود خارج ز دین پاك اسلام اگر داند که آن مرد است ظلام

-۸۱۷- من کانت نیته الاخرة جعل الله تبارك و تعالی غناه فی قلبه واتته الدنیا و هی راغمة - کسی که نیت او آخرت است در کارهای خود

قرارمیدهد خدا بی‌نیازی اورا در دل او ومی آید او را دنیا در حالیکه ذلیل وخوار است

هر آنکس آخرت منظور دارد | دلش حق از غنا پر نور دارد
بسوی او کند اقبال دنیا | ذلیلانه چه در سرا چه ضرا

-۸۱۸- من طلب محامد الناس بمعاصی الله عاد حامده ذاماً- کسیکه خواست محامد وتمجید خودرا ازمردم بسبب معصیت و نافرمانی خدا حامد او مذمت کنندهٔ اوخواهد شد .

هر آنکس حمدمردم را بهدوران | بجوید از خلاف حکم یزدان
زمنظور خودش محروم گردد | بجای حمدشان مذموم گردد

-۸۱۹-من رای عورة فستر ها کان کمن احیی موئودة- کسیکه به بینداز کسی آنچه راکه از آشکار شدن آن حیا میکند آنکس پس بپوشاند آنرا مانند کسی است که موئودة را زنده کند (مراد از موئوده دختریست که درجاهلیة زنده بگورمیکردند

اگر مستورشخصی عورتی کرد | چه احیائی است کزموئودتی کرد

-۸۲۰- مالایدرك کله لایترك کله- چیزی که بتمامی ادراك نمیشود ترك نشود تمام او (یعنی هرچه ازآنرا متمکن است بجا آورد

هر آنچیزی که کلش درك نتوان | نباید ترك سازد کلش انسان

-۸۲۱- من سمع الناس بعمله سمع الله به اسامع خلقه

کسیکه اهل سمعه باشد یعنی بشنواند بمردم و بگوش ایشان رساند عمل خیرخودرا تاازاو تمجید کنند خداوندمیشنواند بنقص او گوشهای خلق خودرا

بگوش این و آن گرخیرش انسان | رساند تا شود محمود ایشان
بگوش خلق عالم حی داور | رساند عیب و نقصش راسراسر

-۸۲۲- من احسن صلوته حین یریه الناس ثم اساًها حین یخلو فتلك استهانة استهان بهاربه - کسیکه نماز کند زمانی که

اورا مردم می‌بینند بطور خوبی پس در خلوت بد سازد و به آن قسم بجا
نیاورد پس این اهانتی است که بپروردگار خود کرده است

کند آنکو نماز خود بجلوت   نکو اما کند بدشد چو خلوت
نموده کرد گارشرا اهانت   بحق کرده است در واقع خیانت

-۸۲۳- من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ومن کان یومن بالله والیوم الآخر فلیقل خیراً او یسکت- کسیکه ایمان بخدا و روز جزا دارد پس باید اکرام کند مهمان خودرا و کسیکه ایمان بخدا و روز جزا دارد پس باید خیر بگوید یاساکت شود

هر آنکسرا بود روزی زعرفان   به یزدان و به روز آخر ایمان
کند پس میهمان خویش اکرام   بکردار و به گفتار و به انعام
نمیبا یست غیر از خیر گوید   و گرنه راه صمت ازصدق پوید

-۸۲۴- من کظم غیظا وهو یقدر ان ینفذه دعاه الله یوم القیامة علی رؤس الخلایق حتی تخیر من ای حور شاء - هر کس خشمی را فرو خورد و حال اینکه قادر بر انفاذ او باشد میخواند خدا اورا درروز قیامت برسر خلایق تا اختیار کند هر حوری را که خواهد

هر آنکس کظم غیظی کرد وقادر   بر انفادش بود بر وجه ظاهر
خدا خوانَد ورا روز قیامت   به پیش خلق از راه کرامت
که هر حوریکه میخواهد ز حوران   نماید اختیار آن پاك وجدان

-۸۲۵- من اغتاب مسلما او مسلمة لم یتقبل الله تعالی صلوته ولا صیامه اربعین لیلة الا ان یغفر له صاحبه- کسی که غیبت کند مرد مسلمانی یازن مسلمانی را نمی پذیرد خدا نماز و روزه اورا تاچهل شب مگر اینکه بیامرزد اورا صاحبش (یعنی غیبت کرده شده

کند غیبت کسی گر زاهل ایمان   نماز و روزه اش در پیش یزدان

پذ یرفته نگردد تا چهل شا م　　　مگر یابد زعفو صاحبش کام

-۸۲۶- من التمس رضا الله بسخط الناس رضی الله عنه و ارضی عنه الناس ومن التمس رضی الناس بسخط الله سخط الله علیه واسخط علیه الناس - کسی که درخواست کند خوشنودی خدا را از خشم مردم خدا ازاو خوشنود میشود وازاو مردم را خوشنود می‌سازد و کسی که اختیار کرد خوشنودی مردم را بسخط خداوند خدا براو غضب میکند ومردم را براو خشمناك سازد

شه پیغمبران پاك معبود　　　بگفت این وخدا را کرد خوشنود
رضای حق بخشم خلق آنکو　　　مقدم دارد از افعال نیکو
نه تنها زو شود راضی خداوند　　　که سازد خلق را زان نیز خورسند
وگر برعکس باشد ایزد پاك　　　کند هم خلق را بر او غضبناك

-۸۲۷- من یعظم فی نفسه واختال فی مشیه لقی الله وهو علیه غضبان کسیکه خودرا بزرك شمارد ودرراه رفتن بطور تکبر رود ملاقات کند خدا را وحال اینکه خداوند براو غضبناك است

هر آنکس خویشرا معظم شمارد　　　طریق کبر در مشیش سپارد
خدای خویشرا سازد ملاقات　　　غضبناك ازخودش روز مکافات

-۸۲۸- من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام - کسی که اراده دارد خدا اورا هدایت کند می گشاید وباز می‌سازد سینه اورا برای اسلام

هر آنکسرا که حق خواهد هدایت　　　نماید شرح صدر اورا عنایت

-۸۲۹- من لم تنه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم تزدد من الله الا بعدا کسی که باز ندارد نماز اورا از فحشاء ومنکر زیاد نکند ازخداوند مگر دوری را

نماز هرکه از اعلی واحقر　　　نسازد منعش از فحشا ومنکر
نمی سازد زیاد اورا به دوران　　　بغیر از دوری در گاه یزدان

-۸۳۰- من مشی الی طعام لم یدع الیه دخل سارقا وخرج مغیرا

کسی که رفت بسوی طعامی که براو دعوت نشده داخل شده است درحالی که دزد است وخارج شده است سرزنش شده

کسی ناخوانده گرسوی طعامی | رود هرگز نخواهد شد گرامی
دخول او بود مانند دزدان | شود خارج ملوم خلق دوران

-۸۳۱- من کان وصلة لاخیه المسلم الی ذی سلطان بمنهج براو تیسر عسر اعانه الله علی اجارة الصراط یوم تدحض فیه الاقدام-

کسی که برساند به برادر مسلمانش از طرف صاحب سلطنتی نیکی را یاآسانی مشکلی را اعانت کند خدااو رابر گذشتن از صراط روزی که میلغزد وزائل میشود دراو قدمها

رساند آنکه خیری برمسلمان | ز صاحب قدرتی درراه یزدان
کند یاریش حق روز قیامت | عبور از پل نماید باسلامت

- ۸۳۲ - من نزل علی قوم فلا تصو من تطوعا الا با ذنهم

کسی که فرود آمد برقومی روزه مستحبی نگیرد مگر باذن ایشان

نمیباشد زمهمان صوم مندوب | بدون اذن صاحبخانه مطلوب

- ۸۳۳ - من انتهر صاحب بدعة امنه الله یوم الفزع الاکبر-

کسی که طرد ومنع نماید صاحب بدعتی را خدا او را ایمن سازد روز فزع اکبر

هرآنکس مبدعی را منع ومطرود | نماید در رضای حی معبود
نماید ایمنش ازهول محشر | خداوند کریم فرد اکبر

- ۸۳۴ - مثل الاخوین مثل الیدین تغسل احدیهما الاخری

مثل دو برادر دینی مثل دو دست است که یکدیگر را شستوشو مینمایند وهریك دیگری راغسل میدهد

صفی ایزد منان پیمبر | چنین بگشود در از درج گوهر

دویار یکدله همچون دودستند | که گاه کار ازهم طرف بستند
بشوید هر یکی آندیگری را | بجا آرند رسم یاوری را
بلی چون متفق گشتند یاران | کجا بینند زحمت های دوران
نظام هر دوعالم بر وفاق است | خرابی‌ها تمامی از نفاق است
گرت هوشست بگذارایندوئیت | زیکرنگی نما نیکو طویت

۸۳۵- من اراد الله به خیر ارزقه الله خلیلا صالحا ان نسی ذکره وان ذکر اعانه - کسی که خداوند به او اراده خیری کرد روزی میکند اورا دوست صالح که اگر فراموش شد اورا یادنماید واگریادشد او را اعانت کند

اگرخواهد خدا خیری بانسان | کندروزیش یاری زاهل ایمان
که گر منسی شوداورا کند یاد | کند ازیاریش گرید شدشاد

۸۳٦- من تعلم حدیثین ینتفع بهما کان له خیرا من عبادة سبعین سنة
کسیکه فراگیرد دوحدیث راکه بآن دوسودمند گردد (یا بآنها بمردم سودرساند اگر (ینفع) باشد) میباشد برای او بهتراز عبادت هفتادسال

فراگیرد اگر در راه معبود | حدیثی دوکسی کز آن بردسود
بودبهتر که آن صاحب سعادت | کند هفتاد سال ازجد عبادت

۸۳۷- من ذب عن لحم اخیه بظهر الغیب کان حقا علی الله عزوجل ان یحرم لحمه علی النار - کسیکه برطرف نماید از گوشت برادرش در پشت سراو (یعنی منع نماید ازغیبت او) میباشد برخدا سزاوار که گوشت اورا بر آتش حرام سازد

هرآنکس غیبتی را ازمسلمان | نماید دفع اندر راه یزدان
بود برایزد باری سزاوار | که سازدلحم او ممنوع برنار

۸۳۸ - من احب ان یسمع الله دعوته وان یفرج کربته فی الدنیا

والاخرة فلينظر معسرا کسیکه دوست دارد خدا بشنود دعوت او را (یعنی مستجاب کند) وفرج دهد کربت اورا دردنیا و آخرت پس باید مهلت دهد معسر وتنك دست را

اگرخواهد کسی سازد اجابت دعایش راچه دررهبت چه رغبت
به معسر پس دهد مهلت زیاری روابروی ندارد ذل و خواری

-۸۳۹- ما نلت من دنیا کم هذه الا النساء والطیب- نرسیدم ازاین دنیای شما مگر زن وبوی خوش را

زدنیای شما این پر خطر دهر بجز ازطیب وزن نابرده ام بهر

-۸٤۰- ما انفقت فی الطیب فلیس بسرف -هرچه رادربوی خوش خرج کنی اسراف نیست

کنی درطیب هر مقدار انفاق نشد اسراف نزد پاك خلاق

-۸٤۱- من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر کسیکه ایمان بخدا وروز جزا دارد داخل حمام نمیشود مگر با فوط وساتر عورت

گرت ایمان بود برروز آخر مرو حمام جز با ستر ومئزر

-۸٤۲- من قلم اظفاره یوم الجمعة خرج الله من انامله داء وادخل فیها شفاء- هر کس ناخن خودرادرروز جمعه بگیرد خارج میکند خدا ازسر انگشتان اودردراوداخل میسازد دراو شفارا

هر آنکس ناخن خود گیرد تقلیم بروز جمعه شد شایان تکریم
شفا داخل شود زین کار برمرد برون گردد زانگشتان اودرد

-۸٤۳- من لم یاخذ شاربه فلیس منا -کسیکه شارب خود را نگیرد از ما نیست

زمانبود هرآنکس شارب‌خویش نگیرد تاشود ازحد خودبیش

۸۴۴- مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذاثبت العمودة نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذاانکسر لم ینفع طنب ولاوتد ولاغشاء- مثل نماز مثل ستون خیمه است زما نیکه ستون برقرار باشد طنابها ومیخها وپردهٔ خیمه نفع میدهد ووقتیکه ستون شکست طناب ومیخ وپرده سودی نمیدهد

نماز از دین بریکتا خداوند ستون خیمه‌را مثل است ومانند
ستون خیمه گر بشکست وافتاد ندارد منفعت اطناب و اوتاد

۸۴۵- من مشی علی الارض اختیالا لعنته الارض من تحته- کسیکه از روی کبر و منیت بروی زمین راه رود زمین او را در زیر قدمش لعنت کند

رود گرره کسی با کبر و نخوت زمین اورا کند زین کار لعنت

۸۴۶- مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر آفرین بقومیکه بجا آوردند جهاد اصغر و برایشان باقی است جهادا کبر عرض شد یارسول‌الله جهاد اکبر کدام است فرمود جهاد نفس (ثم قال افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه) افضل جهاد جهاد کسی استکه جهاد کند بانفسی که میان دوپهلوی اواست

چو برگشتند جیش خسرو دین زجنگ مشرکین فرمودشان این
بقومی مرحبا کز امر یزدان جهاد اصغرش را برد پایان
برایشان است باقی لیك اکبر که‌زان اصغر بود درفضل برتر
یکی پرسید زان سلطان والا که‌چون باشد جهاد اکبر ما
بفرمود آن جهاد نفس دون است که‌در رنج ومحن زان یك فزونست
جهاد نفس آری هست دشوار چو حرب قوم کفارش مپندار
که کافر دشمن وخصم برونی است ولیکن نفس خود خصم درونیست

برای مرد این خصمی است محبوب　　نباشد آن یکی مطلوب و مرغوب
کسی کو دشمن نفس وهوا شد　　بهشتش در جزا ماوا و جا شد
زشهوت نفس دون خود بمیران　　که شد ترك هوا کار بزرگان
بیا (صافی) چو عمرت گشت فانی　　خلاف نفس دون کن تا توانی

۸۴۷- من ازداد فی العلم رشداً ولم یزد فی الدنیا زهداً لم یزدد من الله الا بعداً- کسیکه زیاد کند درعلم رشد و پیشرفتی را وزیاد نکند دردنیا زهدی را زیاد نکرده است مگر دوری ازخدا را

هرآنشخصیکه دردانش رشیداست　　ولی درزهد خودنی برمزید است
بجز دوری زدرگاه خدائی　　زکسب دانشش نبود جزائی

۷٤۸- ما رایت مثل الجنة نام طالبها ومارایت مثل النار نام هاربها ندیدم مانند بهشت که طالب آن بخوابد و مانند آتش که خائف از او بخوابد (یعنی اگر کس طالب بهشت وخائف از دوزخ باشد شبهارا نمی خوابد وبعبادت بسر میبرد

چه خوش فرمود سلطان مؤید　　حبیب اکرم یزدان محمد
ندیدم چون جنان چیزی زاشیا　　که خوابد طالبش زان بهر دنیا
ندیدم نیز چیزی را که چون نار　　بخوابد هارش اندر شب تار

۸٤۹- من اکل فی الیوم مرة لم یکن جائعاً ومن اکل مرتین لم یکن عابداً ومن اکل ثلاث مرات اربطوه مع الدواب - کسیکه طعام خورد درروز یکمرتبه گرسنه نیست وکسیکه دومرتبه بخورد عابد نیست وکسیکه سه مرتبه بخورد اورا باحیوانات به بندید یعنی درشمار آنها است

بروزی گر خورد یك دفعه انسان　　نشاید گفتن اورا هست جوعان
دودفعه گر خورد او نیست عابد　　نه اندر زمرهٔ زهاد وارد
سه دفعه گر خورد باشد چو حیوان　　که اورا می نباید گفت انسان

۸۵۰- ما انفق الناس من نفقة احب من قول الخیر- انفاق نکردند مردم نفقهٔ که محبوب‌تر از قول خیر باشد

زهر انفاق نزد حی داور	بود بی‌شبهه قول خیر بهتر

۸۵۱- من بنی مسجداً ولو مثل مفحص قطاة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بنا کند مسجدی را اگرچه درکوچکی مانند آشیانه مرغ قطا وجای سینهٔ او که نرم میسازد باشد بنا میشود برای او خانهٔ در بهشت

برغبت مسجدی هرکس بپا کرد	وگرچون آشیانی ازقطا کرد
بفردوس برین از امر ایزد	برایش خانهٔ گردد مشید

۸۵۲- من اشرب قلبه حب الدنیا ورکن الیها التاط منها بشغل لا یبلغ غناه وامل لا یبلغ منتهاه وحرص لا یدرک مداه- کسیکه آشامانید بدل خود دوستی دنیارا وبه او اعتماد کرد مییابد از او شغلی که بی‌نیازی دراو نیست وآرزوئی که به منتهای او نخواهد رسید وحرصیکه درنمییابد آخر آنرا

هرآنکس گشت دار احب دنیا	از آن سودش بود خسران عقبا
بشغلی مبتلا گردد که ازوی	غنایش نیست تا عمرش شود طی
نباشد آرزویش را نهایت	بحرص او نباشد هیچ غایت

۸۵۳- من طول شاربه عوقب باربعة مواطن الاول لا یجد شفاعتی و الثانی لا یشرب من حوضی والثالث یعذب فی قبره والرابع یبعث الیه منکر ونکیر بالغضب- کسیکه طولانی ودراز کند شارب خود را بچهار چیز معذب میشود اول اینکه شفاعت مرا نمی‌یابد دویم اینکه از حوض من نمیآشامد سیم معذب میشود درقبرش چهارم بر انگیخته می شوند بسوی او منکر و نکیر بغضب

هرآنکس شارب خود برنگیرد	به بیند چهار پاداش ار بمیرد

نکردم من شفیعش در قیامت | نیاشامد ز حوضم از کرامت
معذب میشود چون رفت درخاك | نکیر ومنکرش آید غضبناك

۸۵۴- من سلم من رجال امتی من اربع خصال فله الجنة من الدخول فی الدنیا واتباع الهوی وشهوة البطن والفرج ومن سلم من نساء امتی من اربع خصال فلها الجنة اذا حفظت ما بین رجلیها واطاعت زوجها وصلت خمساً وصامت شهرها_ کسیکه از مردان امت من سالم باشد از چهار خصلت برای اوست بهشت ازدخول دردنیا ومتابعت هوا وشهوت شکم وشهوت فرج و کسیکه از زنان امت من بسلامت ماند از مرتکب شدن چهار چیز برای او است بهشت وقتیکه حفظ نماید دامان خودرا واطاعت کند شوهر خودرا ونماز پنج گانه‌را بجا آورد و روزهٔ یکماههٔ خود را بگیرد

کند تا امت خودرا مسدد | مفاد این سخن فرمود احمد
بجنت میرود مردی زامت | که ماند از چار چیز اندر سلامت
دخول از جاهلی در کار دنیا | اطاعت کردن از فرمان اهوا
سه دیگر شهوت بطن است ایجان | چهارم میل بی مورد به نسوان
از این امت زنی گر چار خصلت | بجا آرد برایش هست جنت
نماید حفظ مابین دوپایش | مطیع زوج باشد درسرایش
بجا آرد نماز پنج گانه | بگیرد روزه اش را بی بهانه

۸۵۵- من قال علی مالم اقل فلیتبوء مقعده من النار _ کسیکه بگوید برمن آنچه‌را نگفته‌ام پس مکان خودرا بگیرد از آتش

دروغ برمن ارکس را بود کار | بگیرد جایگاه خویش از نار

۸۵٦- مدمن الخمر یلقاه الله حین یلقاه کافرا _ کسیکه مدمن خمر است (یعنی هروقت شراب رایافت می نوشد) ملاقات میکند خدارا کافر

کند کافر ملاقات خداوند بشرب خمر آنکو هست پابند

۸۵۷-من شرب الخمر لم یحسب صلوته اربعین صباحاً - کسیکه شراب بیاشامد حساب نمیشود نماز او چهل روز

بدا بر حال آن مغرور اهوا که نوشد می نهان یا آشکارا
نمازش تا چهل صبح است مردود پذیرفته نگردد نزد معبود

۸۵۸- من نفس عن غرامه او محی عنه کان فی ظل العرش - کسیکه هم وغم مدیون خودرا بمهلت دادن اورفع نماید یا آنکه ازاو محو نماید میباشد روز قیامت درسایهٔ عرش

غریم خویش را آنکس که امهال دهد یابخشدش ازحسن احوال
بود در سایهٔ عرش خداوند شود زین موهبت دلشادو خورسند

۸۵۹- من اهان خمسا خسر خمسا من استخف بالعلماء خسر الدین ومن استخف بالامراء خسر الدنیا ومن استخف بالمیزان خسر المنافع ومن استخف بالاقرباء خسر المروة ومن استخف باهله خسر طیب عیشه - کسیکه سست گیرد وسبك سازد پنج چیزرا زیان می بیند به پنج چیز کسیکه استخفاف نماید به علما زیان کرده است دردین خودو کسیکه سبك سازد میزان خودرادرمنافع خود زیان برده است و کسیکه استخفاف بخویشان واقربای خود نماید درمروت خود زیان بیند و کسیکه استخفاف به اهل خود نماید خوشی عیش او را زیان است

سرخیل رسل شاهنشه دین پی ارشاد گفتا حاصل این
که هر کس پنج کسرا در حقارت به بیند هست در پنجش خسارت
زاستخفاف اهل علم خسران بود بی شبهه اندر دین وایمان
وراستخفاف سازد با امیران بدنیایش رسد البته خسران
سبك میزان خودرا هر که بنمود نیابد جز خسارت زین عمل سود

هر آنکس اقربا را داد خفت　　زیان او بود اندر مروت
ور استخفاف بااهلش کند مرد　　نماید عیش گرم خویشرا سرد

۸۶۰- من شرب الخمر لم یرضی الله عنه فان تاب تاب الله علیه فان عاد کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة الخبال یوم القیامه-
کسیکه خمر بیاشامد خدااز اوراضی نمیشود پس اگر توبه نمود خدابه او بازگشت خواهد کرد پس اگر عود کرد و آشامید سزاواراست برخدا اینکه سیراب کند اورا روزقیامت ازچرك وخونی که ازفرج زنان زناکار درچاه خبال جمع شود

کسی کوشارب خمراست میدان　　کرو راضی نخواهد گشت یزدان
وگر توبه نماید حی ذوالمن　　پذیرد تو به اش بروجه احسن
سپس گرعود بنماید براین کار　　بروز حشر میباشد سزاوار
که سیرابش نماید فرد قهار　　زچرك و خون زنهای زناکار

۸۶۱- من سعادة ابن آدم رضاه بماقسمه الله- از نیکبختی آدمیزاد رضای او است بآنچه خداقسمت او نموده است

بود از نیکبختی آنکه انسان　　شود راضی بقسم پاك یزدان
که دل زان راحت و آرام گیرد　　ز دنیا همچو عیسی کام گیرد

۸۶۲- من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی الباقی (۱)
کسیکه تزویج کرد به تحقیق نصف دین خود را احراز کرده پس باید بپرهیزد ازسخط خداوند درباقی

کند تزویج گراندر جهان مرد　　همانا نصف دینش در کف آورد
براوحتم است کاندرنصف دیگر　　بپرهیزد ز خشم حی داور

۸۶۳- ماآمن بی من امسی شبعان وجاره جائعاً- ایمان نیاورده است بمن کسیکه شب کند سیروشام کند همسایه اش گرسنه

(۱) درکافی است بجای فی الباقی (فی النصف الاخر

بمن هر گز نیاورد است ایمان کسی کوشب نماید سیر وشبعان،
ولی همسایه‌اش شب را کند روز گرسنه باعیال ووضع جانسوز

۸٦٤- **مداراة الناس نصف الایمان والرفق بهم العیش** - مدارا
کردن بامردم نصف ایمان است ولطف ومهربانی باایشان باعث عیش است.

مدارا هست بیشك نصف ایمان بمردم رفق باشد عیش انسان.

۸٦٥- **مابنی فی الاسلام احب الی الله من التزویج** - بنا گذارده
نشده است دراسلام بنائی محبوبتر بسوی خدا از تزویج

دراین دین گفت احمد سرذوالمن بنائی نیست به از زن گرفتن.

۸٦٦- **ماعال من اقتصد(۱)**- کسیکه به اقتصاد ومیانه روی رفتار نماید
فقیر و پریشان نمیشود

هر آنکس اقتصادش رسم و کاراست زفقر و فاقه دائم بر کنار است.
بقدر دخل باید خرج کردن نه در افراط یا تفریط مردن.

۸٦۷- **مروا بالخیروان لم تفعلوه** - فرمان دهید بکار خیر اگر چه
خود آن کاررا نکنید. (زیراکه خودامر بخیر خیر است)

بکار خیر باید داد فرمان وگر آمر نشد خود فاعل آن.

۸٦۸- **مروا بالمعروف وان لم تفعلوا به ونهوا عن المنکر وان لم
تنتهوا به**- امر کنید بمعروف اگرچه خود بجا نیاورید ونهی از منکر
نمائید هرچند خود پذیرای نهی ازاو نباشید

دهید ای خلق بر معروف فرمان اگرچه خود نمیسازیدش اتیان
زمنکر نهی باید گرچه ناهی نباشد منتهی ازاو کماهی

۸٦۹- **من سره ان یمثل له عبادالله قیاما فلیتبوء مقعده من النار**-
هر که شاد میشود که بندگان خدا در مقابل او با ستند باید بگیرد

۱- درجامع الاحادیث است(ماعال امرء اقتصد)

جایگاه خودرا از آتش

هر آنکس میشود خرم بدنیا که مردم نزد او باشند برپا
بگیرد جای بهر خویش از نار که‌جوید‌خلق‌را‌نزدخودش‌خوار

۸۷۰- من‌ذب عن عرض اخیه کان ذلك حجابا له من النار- کسیکه از عرض و آبروی برادر دینی خود دفاع کند دفاع او حجابی شود برای اوازآتش

دفاع ار کرد کس ازعرض یاران حجاب او شود از نار نیران

۸۷۱- مامن احد من‌المسلمین ولی‌امرافاراداللهٔ به‌خیراًالاجعل معه‌وزیراً صالحاًان نسی ذکره‌وان‌ذکره اعانه - نیست احدی از مسلمانان که متولی امری گردد پس خدا باو ارادهٔ خیری فرماید مگر اینکه قرارمیدهد از برای اووزیر و مشاور صالحی را که اگر فراموش کرد چیزی‌را بیادآورد واگر بیاد دارد اورا اعانت کند

اگر خیری بخواهد پاك یزدان بر آن‌مردیکه‌برامر‌بست‌سلطان
دهد اورا وزیری نیك رفتار که اورا باشد اندر کار هایار

۸۷۲- من‌بکی علی‌ذنبه حتی‌یسیل دموعه علی لحیته حرم الله دیباجة وجهه علی‌النار - هرکه گریه کند بر گناه خود تا حدی که اشکش برروی وریشش جاری شود وسیلان نماید خدا حرام می سازد روی اورا برآتش

هر آنکس بر گناهش گشت گریان که‌اشك او بریشش گشت ریزان
خدا بر روی او سازد محرم بلطف خویشتن نار جهنم

۸۷۳- ماینبغی لامرء مسلم‌ان یبیت لیلة الاووصیته تحت راسه سزاوار نیست‌برای مرد مسلمان که‌شبی رابروز آورد مگر اینکه‌وصیت اوزیر سر اوباشد

سزاوار است بر مسلم وصیت به غیر خویشتن باصدق نیت

وصيت هست برمردم سزاوار　　　خصوصاً بر کسی کو هست بیمار

۸۷٤- من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية (۱)

کسیکه بمیرد وامام زمان خودرا نشناخته باشد مرده است مانند مردن جاهلیت (یعنی کافر مرده)

کسی نشناخت گر اندر حیاتش　　　امام خویش درذات و صفاتش

بود مرگش چومرگ جا هلیت　　　چه کفار است درفعل وسجیت

۸۷۵- موتوا قبل ان تموتوا - بمیرید پیش از آنیکه بمیرید (یعنی نفس خوررا بکشید پیش از آنیکه ازاین دار فانی رحلت نمائید

شه ملك بقا سلطان مسعود　　　بهاصحاب این کلام ازمهر فرمود

که پیش ازمردن ایمردم بمیرید　　　وزاین مردن حیات تازه گیرید

بمیرید ازهوای نفس وشهوت　　　که این مردن بود عین فتوت

مپنداريد كاين مردن ممات است　　　كه اين مردن حيات اندر حيات است

۸۷٦- من كان موسراً ولم ينكح فليس منى - کسیکه دارا باشد و نکاح نکند ازمن نیست

نگیرد موسر دارا اگر زن　　　بدون عذر روشن نیست ازمن

۸۷۷- من كف غضبه وبسط رضاه وبذل معروفه ووصل رحمه و ادى امانته ادخله الله عزوجل يوم القيامة فى نوره الاعظم

کسیکه باز دارد غضب خودرا و کسیکه بگستراند رضای خودرا بر مردم وبذل نماید معروف واحسان خودرا ووصل نماید بارحم وخویشان خود و ادا نماید امانت خدا را (یعنی باحکام و قوانین مقدسهٔ او رفتار نماید) داخل میسازد خداوند عزوجل اورا روز قیامت درنوراعظم خود

---

(۱) ودر کافی است (من مات لایعرف امامه مات میتة جاهلیة (ودر همان کتاب است باز (من مات وليس عليه امام فميتة جاهلية) وباز نقل شده (من مات وليس له امام مات ميتة جاهلية)

کسی کوخشم خودرا باز دارد — بدل تخم رضا از خلق کارد
نماید بذل معروف و به پیوند — کند پیوند در راه خداوند
ادا سازد امانات الهی — به‌احکامش عمل سازد کماهی
خدا در نور اعظم ازکرامت — کند داخل ورا روز قیامت

۸۷۸- من غدا فی طلب العلم صلت علیه الملائکة وبورك له فی معاشه ولم ینتقص من عمره - کسیکه صبح کند درطلب علم رحمت میفرستند براو ملائکه ومبارك میشود معاش او وناقص نمیشود از عمر او

نبی آنکو ندارد درشرف جفت — مفاد این سخن با مردمان گفت
پی دانش هر آنکس صبح بنمود — بروی خود درخیرات بگشود
ملك پیوسته‌اش باشد ثناخوان — کند عیشش مبارك پاك یزدان
زعمر او نخواهد گشت محسوب — بود نزد خدا و خلق محبوب

۸۷۹- مایکب الناس علی مناخرهم الاحصائد السنتهم - رو بر رو در آتش نمی‌اندازد مردم رامگر آنچه درویده است زبان‌های ایشان (یعنی گفتار وسخنان آنها

نیندازد درآتش روبرو مرد — مگر آنچه زبان او درو کرد

۸۸۰- من شهد شهادة زور علی احد من الناس علق بلسانه مع المنافقین فی الدرك الاسفل من النار - کسیکه شهادتی بدروغ داد بریکی ازمردم آویخته میشود بزبانش بامنافقین دردرك اسفل از آتش

شهادت داد هرکس بر دروغی — نمییابد از این کذبش فروغی
معلق از زبان در نار گردد — بمانند منافق خوار گردد

۸۸۱- من احتاج الیه اخوه المسلم فی قرض وهو یقدر علیه فلم یفعل حرم الله علیه ریح الجنة - کسیکه برادرمسلمانش باومحتاج شد درقرضی وحال اینکه بتواند باوبدهد پس قرض ندهد حرام میکند خدا براو بوی بهشت را

هر آنکس قرض خواهد ز مسلمان که باشد قادر اندر دادن آن
کند پس ردو را از نقص همت مشام او نیاید بوی جنت

۸۸۲- من خالف سریرته علانیته فهو منافق کائنا ماکان وحیث کان وفی ای زمان کان وعلی ای رتبة کان- کسیکه پنهان او مخالف آشکارش باشد منافق است هر کس باشد وهر کجا باشد وهر زمان باشد وبر هر رتبه باشد

هر آنکس باطنش با آشکارش مخالف شد منافق میشمارش
بهر حال و بهر جا و مکانش بهر رتبه بهر وقت وزمانش

۸۸۳- من زار قبری بعد موتی کمن هاجر الی فی حیوتی فان لم تستطیعوا فابعثوا الی بالسلام فانه یبلغنی- کسیکه قبر مرا زیارت کند بعد از مرك من مانند کسی استکه بسوی من هجرت کرده باشد درزندگی من پس اگر استطاعت زیارت قبر مرا ندارید بسوی من سلام بفرستید که بمن خواهد رسید

هر آنکس بعد مرك من زیارت کند قبرم بود چون اهل هجرت
وگر بر آن ندارید استطاعت رسا نیدم سلام از روی طاعت

۸۸٤- مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی ترعة من ترع الجنة- میان قبر من ومنبر من باغی است از باغهای بهشت ومنبر من بردر کوچکی است ازدر های کوچك بهشت

میان منبر وقبرم به رحمت بود باغی ز بستا نهای جنت
ببابی شد ز جنت منبر من بحکم کرد گار فرد ذوالمن

۸۸۵- من احب ان یعلم ماله عندالله فلیعلم ماللہ عنده - هر که دوست دارد که بداند چه از برای او پیش خدا است باید بداند چه از برای خدا نزد اواست از نعمتها واحکام

اگر خواهی بدانی ای خردمند　　چه داری اجر در نزد خداوند
همی باید بدانی آنچه از او　　بود نزد تو از افضال نیکو

۸۸۶- من هجر اخاه فوق ثلاث دخل النار- هر که از برادرش زیادتر ازسه روز بی جهة جدائی جوید داخل آتش میشود

سه روز ار بیشتر شد هجر اخوان　　سزای فاعل آن هست نیران

۸۸۷- مجالس العلم بالامانة- مجالس علم به امانت است

بود در مجلس علمی امانت　　ملازم پس مکن در آن خیانت

۸۸۸- من التحیة تمام المصافحة- از تمام تحیت مصافحه کردن است

تحیت را تصافح کرد اتمام　　نما ازوی رفیق خویش اکرام

۸۸۹- من اسدی الی مؤمن معروفا ثم اذاه بالکلام اومن علیه فقد ابطل الله صدقته- کسیکه هدیه کند بمؤمنی معروفی راپس اذیت کنداورا به کلام یامنت گذارد براو پس به تحقیق باطل میکند خدا صدقه او را

هر آنکس هدیه کرد احسان ومعروف　　اگر با من وایذا ساخت موصوف
شود مردود از درگاه یزدان　　کشد بر آن زقهرش خط بطلان

۸۹۰- من قال لااله الاالله مخلصاً دخل الجنة واخلاصه ان یحجزه لااله الاالله عما حرم الله- کسیکه بگوید لااله الاالله ازروی اخلاص داخل بهشت میشود واخلاص او اینستکه لااله الاالله حاجز ومانع او گردد ازارتکاب آنچه خدا حرام کرده است.

کسی کو ازسر اخلاص تهلیل　　بگوید نی بسان اهل تعطیل
شود در جنت فردوس داخل　　خلوصش میکند مقصود حاصل
نماید منع او را از مناهی　　برد او را سوی قرب الهی

۸۹۱- ما جمع شیئی الی شیئی افضل من حلم الی علم (۱)

---

(۱) ودرروایت دیگر بزیادی (والذی نفسی بیده) وارداست

جمع نشد چیزی باچیزی که افضل از جمع بردباری با دانش باشد

بنا برگفتهٔ پاك پیمبر   زهرچه جمع شد باچیز دیگر
برتبه نیست چیزی برتر ازحلم   که اندر شخص توام گشته باعلم

۸۹۲- من واسی الفقیر وانصف الناس علی نفسه فذلك المؤمن حقا
کسیکه بافقیر مواسات نماید وانصاف دهد، مردم را از خودش وبا ایشان بطریق عدالت رفتار نماید پس این مؤمن است از روی حقیقت

مواسات آنکه سازد بافقیران   دهد انصاف خلق ازخود به دوران
بود مؤمن به پیش شرع و وجدان   دراو کامل بود بی شبهه ایمان

۸۹۳- من کان فی قلبه حبة من خردل من عصبیة بعثه الله یوم القیامة مع اعراب الجاهلیة- کسیکه دردل او بکوچکی مقدار خردلی از عصبیت باشد مبعوث میکند اورا روز قیامت خداوند بااعراب جاهلیت (ومقصود تعصب است باینکه اعانت قوم خود نماید درظلم وستم نه تعصب درغیر آن چنانکه در وسائل روایت از امام علیه السلام نموده

تعصب بهر مظلومان کشیدن   بود مردان حق راداب ودیدن
تعصب بهر مردان ستمکار   بود مذموم نزد مرد هشیار
کسی را کاین تعصب دردل استی   وگر چون حبهٔ ازخرد لستی
چو قوم جاهلیت درقیامت   شود مبعوث وبیند بس وخامت

۸۹٤- من احب دنیاه اضر باخرته - کسیکه دنیا را دوست دارد ضرر بآخرت خودزده

کسی کو دوستی دارد بدنیاش   رسا نیده زیان در امر عقباش

۸۹۵- من اکرم عالما اومتعلما فکانما اکرم سبعین نبیا - کسی که اکرام نماید عالم یافرا گیرنده علم را گویا اکرام کرده است هفتاد پیغمبر را

بعالم هر که کرد اکرام واحسان ویابر آنکه جوید علم ازایشان
بوددر فضل آنسان کاندر ایام کند هفتاد تن پیغمبر اکرام

۸۹۶- من انقطع الی الله کفاه الله کل مؤنة ورزقه من حیث لایحتسب ومن انقطع الی الدنیا وکله الله الیها - کسیکه منقطع شد از خلق بسوی خدا کفایت میکنداورا خداوند ازهرمؤنه وزحمتی وروزی میدهد اورا ازجائیکه گمان نداود وکسیکه منقطع شد بسوی دنیاخدا اورا بهدنیا وامیگذارد

هرآنکس منقطع شد سوی یزدان بود کافیش در حاجات دوران
دهد از لطف رزق بی حسابش نخواهد از گرفتاری خرابش
بدنیا گر رکونش هست برآن کند موکول اورا حی سبحان

۸۹۷- مدمن الخمر یلقی الله کعا بدوثن - کسیکه مدمن خمراست (یعنی هرزمانی او را یافت می آشامد چنانکه از حضرت مولی الموالی علی علیه السلام در تفسیر این عبارت وارد است که فرمود (الذی اذا وجدها شربها) ملاقات میکند خدا را مانند بت پرست

بود چون عابد بت آنکه وادار کند بر میگساری نفس مکار
بیاشامد بهر جائی که یابد از آن تا میتواند سر نتابد

۸۹۸- من شرب مسکرا لم یقبل منه صلوته اربعین لیلة - کسیکه بیاشامد چیزی را که مست کننده است پذیرفته نمیشود نمازی ازاو تاچهل روز

کسی کوعقل خود از نفس دون خست بیاشامید چیزی کان کند مست
نمازش تا چهل شب نزد یزدان پذیرفته نخواهد شد یقین دان

۸۹۹- من تزوج امرأة لمالها وکله الله الیه ومن تزوجها لجمالها رای فیها مایکره و من تزوجها لدینها جمع الله له ذلك - کسیکه زنی را بگیرد برای مالش خدا او را به او موکول فرماید و

کسیکه تزویج کند زنی را برای جمال او می بیند دراو چیزی را که ناخوش میدارد و کسیکه تزویج کند اورا برای دینش خداوند همه را برای او جمع فرماید

بگیرد زن اگر کس بهر مالش | ویا گیرد زنی بهر جمالش
از آن محروم وزین مغموم گردد | زوضع ناخوشش مهموم گردد
وگر گیرد برای دین اوزن | دهد جمله ورا خلاق ذوالمن

۹۰۰- من سعادة المرء الزوجة الصالحة - از سعادت مرد زن صالحه است

زن نیکوی صالح بخت واقبال | بود از بهر انسان درهمه حال
زن نیکوست گراندر سرائی | مخوانش زن بگو لطف خدائی
زن خوشروی خوشخوی نکو بخت | برای مرد به از تاج واز تخت
خوشا آنکو زن او پارساشد | برغبت تابع امر خدا شد

۹۰۱- من خاف الناس لسانه فهو فی النار - کسیکه مردم از زبان او بترسند در آتش است

از آنکو اززبانش خلق ترسند | نخواهد حقتعالی گشت خورسند
هرآنکس اززبان سازد مشوش | خلایق را بود جایش درآتش

۹۰۲- من رضی سلطانا جائرا بسخط الله خرج من دین الله - کسیکه خوشنود کند سلطان ستمکاری را به آنچه خشم خدا در آن است از دین خدا خارج شده

شود خارج زدین پاك یزدان | بخشمش آنکه راضی کرد سلطان

۹۰۳- مافتح الله علی عبد باب شکره فخزن الیه باب الزیادة - نگشود خداوند بربندهٔ در شکرش را که پس در زیادتی نعمت را براو بندد (کنایه ازاینکه شکر خدا باعث زیادتی نعمت است

خدا برهر که باب شکر بگشود | براو باب زیادت نیست مسدود

۹۰۴- من موجبات مغفرة الرب عزوجل اطعام الطعام - از موجبات

آمرزش خداوند اطعام طعام است

به اطعام طعام انسان تواند | که فضل حق بسوی خود کشاند
بود اطعام چون زاسباب غفران | کنید اطعام پس ای اهل ایمان

-۹۰۵- من اصبح لایهتم باموراالمسلمین فلیس منهم ومن سمع رجلا ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم - کسی که صبح کند و اهتمام در اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد ازایشان نیست و کسیکه بشنود مردی استغاثه میکند وندامیکند ای مسلمانان بفریاد من رسید پس اورا اجابت نکند مسلمان نیست

به امر مسلمین آنکو به دنیا | نماید اهتمام از بهر عقبا
بود محسوب درواقع ازایشان | و گر نبود چنین نبود مسلمان
زمرد مسلم آنکو استعانت | شنید اما نکرد اورا اجابت
نباشد اینچنین کس نیز زایشان | نباید خوانده اورا کس مسلمان

-۹۰۶- من صنع الی اهل بیتی یداکافیته به یوم القیامة - کسیکه نیکی کند بیکی از اهل بیت من ودست احسان بسوی آنها بگشاید مکافات میکنم وپاداش میدهم اورا به او درروز قیامت

هر آنکس اهل بیتم را باحسان | برای خاطر من کرد شادان
مکافاتش دهم روز قیامت | شود شایسته فضل و کرامت

-۹۰۷- من قضی لمؤمن حاجة قضی الله له حوائج کثیرة - کسی که بجا آورد برای مؤمنی حاجتی را خداوند برمیآورد برای او حوائج بسیاری را

اگر کس حاجتی ازاهل ایمان | برآرد در رضای حی سبحان
روا سازد ازاو حاجات بسیار | خداوند جهان بخش جهاندار

-۹۰۸- من اکرم عالماً فقد اکرمنی ومن اکرمنی فقد اکرم الله

کسیکه گرامی دارد عالمی را پس به تحقیق مرا گرامی داشته وهرکه مرا
گرامی دارد خدارا اکرام نموده

غرض ازخلقت گیتی پیمبر ‌ ‌ ‌ ‌ لب بگشود در ازدرج گوهر
که هرکس عالمی را کرد تکریم ‌ ‌ ‌ ‌ نموده مر مرا تکریم و تعظیم
وگر برمن کسی نمود اکرام ‌ ‌ ‌ ‌ خدارا کرده او اکرام واعظام

-۹۰۹- مثل المؤمن کمثل الارض منافعهم منها واذاهم علیها من لم یصبر علی جفاء الخلق لا یصل الی رضی الله تعالی لان رضی الله تعالی مشوب بجفاء الخلق - مثل مؤمن مثل زمین است که منافع مردم ازاواست واذیت‌های ایشان براواست وکسیکه صبر بر جفای خلق ننماید برضای خدا نمیرسد بجهت اینکه رضای خدا مشوب به جفا و آزار خلق است

بود همچون زمین مؤمن بدوران ‌ ‌ ‌ ‌ که سود ازآن وایذاهست برآن
کسی کو برجفای خلق عالم ‌ ‌ ‌ ‌ نسازد صبر خواه آن بیش یاکم
خداازوی نخواهد گشت خورسند ‌ ‌ ‌ ‌ که دارد با رضایش صبر پیوند

-۹۱۰- من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یحزبها - کسیکه تعزیت گوید محزونی را پوشانیده شود در موقف حلهٔ را که به او داده میشود

کسی کو تعزیت گوید حزینی ‌ ‌ ‌ ‌ مصیبت دیده زار غمینی
بموقف حلهٔ پوشد که از آن ‌ ‌ ‌ ‌ شود پاداشش ازالطاف یزدان

-۹۱۱- من عدغدا من اجله فقداساء صحبة الموت - کسیکه فردارا که معلوم نیست درك میکند یانه ازاجل ومدت عمر خود محسوب دارد پس صحبة مرك اورا بدآید وازآن متنفر گردد

چوفردارا شمارد مرد جاهل ‌ ‌ ‌ ‌ زعمر ومدتش چون هست غافل
نماید بهر طاعت فرصتش فوت ‌ ‌ ‌ ‌ بودناخوش مر اوراصحبت موت

-۹۱۲- من ترك الصلوة لا یرجو ثوابها ولا یخاف عقابها فلا ابالی ان یموت یهودیاً او نصرانیا او مجوسیا - هر که ترك نماز نماید در حالیکه امید به ثواب آن نداشته باشد و نترسد از عقاب بر ترك آن باك ندارم که بمیرد یهودی یا نصرانی یا مجوسی

هر آن تارك نمازی کز عقابش ندارد بیم و نی جوید ثوابش
ندارم باك گر میرد یهودی و یا نصرانی و یا چون مجوسی

-۹۱۳- من سر مؤمنا فقد سرنی و من سرنی فقد سر الله (۱) کسی که شاد سازد مؤمنی را پس به تحقیق مرا شاد کرده و کسیکه مرا شاد کند پس به تحقیق خدا را شاد کرده است

هر آنکس مؤمنی را کرد مسرور مرا مسرور کرد و هست مبرور
ورم مسرور سازد کس خداوند شود بیشك از او مسرور و خورسند

-۹۱٤- من لقی اخاه بما یسره سره الله یوم القیامة و من لقی اخاه بما یسوئه سائه الله یوم القیامة - کسیکه ملاقات کند برادر خود را بطوریکه اورا شاد سازد شاد میسازد اورا خداوند در روز قیامت و کسیکه ملاقات کند برادر دینی خود را به نحویکه بد آید اورا خداوند اورا به بدی افکند در روز قیامت

ملاقات ار کند کس با برادر وز آن شادی کند در قلبش اندر
خدا مسرور اورا در قیامت نماید از در فضل و کرامت
بطور بد گرش سازد ملاقات بدی بیند جزا روز مکافات

-۹۱٥- من قضی لاخیه المؤمن حاجة کان کمن عبدالله دهره

۱- و در جای دیگر فرماید (افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لا اثم فیه) پس واضح است که مقصود مطلق ادخال سرور نیست بلکه فقط در مواردی است که شرعاً جایز باشد.

کسیکه بر آورد برای برادر مؤمن خودحاجتی را میباشد مثل کسیکه عبادت کند خدارا درروزگار خود (یعنی مثل اینست که خدارا درتمام عمر عبادت کرده باشد

روا کرد آنکه مقصودی‌زیارش بود چون‌عابد حق روزگارش

-۹۱۶- ملعون ملعون من‌یضیع من‌یعول - ملعون است ملعون است کسیکه ضایع میگذارد عیال خود را

هرآنکس میکندضایع عیالش بسوی لعن ونفرین شد مآلش

-۹۱۷- مااصطحب اثنان الاکان اعظمهما اجرا واحبهما الی‌الله عزوجل ارفقهما لصاحبه -مصاحبت‌نکردنددو نفر مگر اینکه‌بزرگتر آنها بحسب اجرو محبوب‌ترین آنهابسوی خدای عزوجل ارفق و بامدارا تر آنهااست بصاحب ورفیق خود

زدوهم‌صحبت اندر پیش داور هرآنکس‌هست‌ارفق‌شدنکوتر

-۹۱۸- من‌تولی‌خصومة ظالم‌اواعان‌علیها ثم‌نزل ملك‌الموت‌قال له‌ابشر بلعنةالله ونارجهنم وبئس‌المصیر - کسیکه متولی شود خصومة وظلم ظالمی را (یعنی ازطرف او مصدر ظلم وستم شد) یااعانت کند بر آن اورا پس زمانیکه ملك‌الموت براو نازل شد به او میگوید بشارت بادتورا به‌لعنت خدا وآتش جهنم

کسی‌کز ظالمی کاری‌پذیرفت که در آن ثالثی‌شدباالم‌جفت

رسول مرك هرگه‌گشت نازل به او گوید بخشم وصوت‌هایل

بشارت برتو ای مردود نادان به‌لعن ایزدی ونار نیران

-۹۱۹-من‌لم یرض‌بماقسم‌الله وبث‌شکویه ولم‌یصبر ولم‌یحتسب لم ترفع‌له حسنة ویلقی الله عزوجل وهو علیه غضبان‌الاان‌یتوب کسیکه خوشنود نباشد به‌آنچه‌خداوند قسمت او کرده وشکایت خودرا

پراکنده سازد وصبر نکند رفع نمیشودازبرای‌او کار نیکی وملاقات‌میکند
خدارا درحالتی که براو غضبناك‌است مگر اینکه توبه نمایده
بقسم‌حق‌هر آنکس‌نیست‌خوشنود شکایت دارد از کردار معبود
ملاقاتش نماید حق غضبناك مگر توبه نماید از دل پاك
-۹۲۹- من‌آذی جاره حرم‌الله علیه ریح‌الجنة وماویه جهنم‌و
بئس المصیر- کسیکه اذیت‌کند همسایهٔ خودراخدا حرام‌کرده است
براو بوی بهشت‌را وجای‌او جهنم‌است وبدجای انقلابی است
کندهمسایه‌را هر کس اذیت زسوء نیت وقبح سجیت
براوبوی‌جنان‌بیشك‌حرام‌است جهنم مرور اجا ومقام است
-۹۲۱-مامن‌قوم اجتمعوافی مجلس‌فلم یذکروالله عزوجل‌ولم
یصلوا علی‌نبیهم الاکان ذلك المجلس حسرة و وبالا علیهم-
قومی اجتماعی درمجلسی‌نکردندکه درآن ذکرخدارا نکنند و صلوات
برپیغمبرشان نفرستند مگرآن‌که آن‌مجلس حسرةوو بال است‌برایشان
هرآنمجلس که‌دروی‌ذکر واجلال نباشد از حق و پیغمبر وآل
سراسر اهل آن اندر نکالند قرین حسرت وو زر و وبالند
-۹۲۲-من‌رضی من‌الله بالیسیر من‌الرزق رضی‌منه بالیسیرمن‌العمل
کسیکه خوشنود شد ازخدا به‌اندکی ازروزی خدا ازوی‌خوشنودشود
باندکی ازعمل‌خیر
به‌اندك‌روزی آنکوازخداوند دراین‌دنیای‌فانی گشت‌خورسند
به اندك کار خیری حی داور از اوراضی شود درروزمحشر
-۹۲۳ من‌خزن‌لسانه رفع‌الله شانه- کسیکه‌زبان خودرامخزون‌داشت
وبه بیهوده بازنکرد وبه‌محرمات ومکروهات نیالود خدابلند میفرمایه
شان ومقام اورا

زبد هر کس نگهدارد زبانش   کند حق مرتفع ازلطف شأنش

-۹۲۴- من شرب الخمر بعد ما حرمها الله علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب - کسیکه می نوشد بعد ازاینکه خدا آنرا حرام فرموده برزبان من پس اهلیت ندارد که تزویج کرده شود و به او زن بدهند زمانی که خطبه کرد

به آنکس نیست زن دادن سزاوار   که شرب خمر باشد مرورا کار

-۹۲۵- من سره ان یکثر خیر بیته فلیتوضا عند حضور طعامه کسیکه خوش دارد که خیر خانهٔ او بسیار باشد پس باید وضو بگیرد نزد حضور طعام خود.

شود بسیار خیر خانه آندم   که گاه چیز خوردن بیش یاکم

خورنده بهر تحصیل سعادت   وضو بگرفت و باشد باطهارت

-۹۲۶- من منعه الصیام من طعام یشتهیه کان حقا علی الله ان یطعمه من طعام الجنة ویسقیه من شرابها - کسیکه جلوگیری کند اورا روزه ازطعامی که اشتها به آن دارد میباشد سزاوار برخدا که اطعام فرماید اورا ازطعام بهشت و بیاشاماند اورا از شراب آن

هرآنکس منع میسازد صیامش   ازآنچه میل دارد ازطعامش

خداوندش زراه لطف واکرام   نمایدش از طعام جنت اطعام

کند سیراب اورا از شرابش   دهد اینگونه باداش وثوابش

-۹۲۷- من دخل المقابر وقرء سورة یس خفف عنهم یومئذ وکان له بعدد من فیها حسنات - کسیکه در مقابر مسلمانان داخل شود سورهٔ یس را بخواند خداوند درآن زمان وروز سبك میسازد ازایشان عذاب را ومیباشد بعدد کسیکه درآن مقابر است برای خواننده حسنات

هرآنکس سوره یس قرائت   کند اندر مقابر بی کراهت

سبك گردد عذاب ازامر یزدان   درآنوقت ودرآنساعت ازایشان

شمار آنچه مدفونند آنجا　　دهد نیکی ور اخلاق یکتا

۹۲۸- من قرء الفتح فکانما شهد مع محمد فتح مکة - کسیکه قرائت کند سورهٔ فتح را پس گویا حضور یافته با محمد صلی اله علیه و آله در فتح مکه

نماید سورهٔ فتح ار قرائت　　کسی از روی میل وشوق ورغبت
بود مانند آنکو باپیمبر　　بفتح مکه بد حاضر سراسر

۹۲۹- من قرء سورة الفتح فکانما مع من بایع محمدا تحت الشجرة کسیکه قرائت کند و بخواند سورهٔ فتح را گویا با کسانی است که بیعت کردند با محمد در تحت شجره (بیعت تحت شجره معروف ودر کتب تواریخ مسطور واین مقام مناسب شرحش نیست)

کند گر فتح را انسان قرائت　　بود مانند آنکو کرد بیعت
بزیر آن درخت ازروی ایمان　　به احمد پادشاه کشور جان

۹۳۰- من صلی الفجر ثم جلس فی مجلسه یذکر الله تعالی حتی یطلع الشمس ستره الله من النار ستره الله من النار ستره الله من النار
هر کس بجا آورد نماز صبح را ودر جای خود بنشیند وخدا را یاد کند تا آفتاب طلوع نماید خدا اورا از آتش ستر فرماید خدا اورا از آتش ستر فرماید خدا اورا از آتش ستر فرماید

نبی مصطفی فرمود گر کس　　نماز صبح خودرا خواند وزان پس
نشیند در همان مجلس چو عباد　　کند تا مطلع شمس از خدا یاد
نماید ستر اورا ایزد از نار　　نمود این گفته را ازمهر تکرار

۹۳۱- من تفاقر افتقر- کسی که بخود فقر واحتیاج بندد فقیر ومحتاج خواهد شد

هر آنکس بست برخود حاجت وفقر　　برد از فقر آخر قسمت وبهر

۹۳۲- من القی جلباب الحیا فلاغیبة له- کسیکه پردۀحیاراآز روی برداشت ومرتکب فسق وفجور گشت غیبت ندارد(یعنی غیبت اوحرام نیست.

ز آنکس پردۀشرم ازجهالت . زرخ افکنده بتوان کردغیبت .

۹۳۳- ماالابلیس جنداعظم من النساء- نیست برای شیطان لشکری بزرگتر از زنان

نباشد بهرشیطان هیچ لشکر بدنیا اعظم اززن های بی‌سر

زن بدبهر شیطان شدلشکر و یار خدایا زین دو بدمارا نگه‌دار

۹۳۴- من ادیماافترض الله علیه فهواسخی الناس- کسیکه ادا کندآنچه رابراو واجب کرده خدا ازمال اوسخی‌ترین مردم‌است

هرآنکس آنچه باشدفرض یزدان ادا بنمود از مالش بدوران

زمردم جمله میباشد سخی تر جنین شد نقل از قول پیمبر

۹۳۵- من سعادة المرء ان یشبه اباه- از نیکبختی مرداست که‌شباهت به‌پدر خود داشته باشد

شبیه باب بودن بهرانسان بود ازنیك بختی نزد وجدان

۹۳۶- من سعادة المرء حسن الخلق- ازسعادت مرداست حسن خلق

چوخوش خلقی بود ازنیکبختی فرا گیرو رهاکن خودزسختی .

۹۳۷- من لایرحم لایرحم - کسیکه رحم نکند رحم کرده نمیشود

کسی کورا نباشد رحم دردل نیابد رحم ازکس نزد عاقل

۹۳۸- ماجبل ولی الله الاعلی السخاء- مجبول نشده است‌دوست‌خدا مگر بر سخاوت

محب حقتعالی نفس حشمت نشد مجبول الا بر سخاوت

۹۳۹- من شرف المرء ان یطیب زاده اذاخرج فی سفر - از شرف مرداست اینکه پاکیزه کند توشۀ خودرا زمانیکه به‌سفری خارج میشود

مسافر توشه گر نیکو نماید | درمجد وشرف برخود گشاید

۹۴۰- مامن صلوة تحضر وقتها الا نادی ملك بین ایدی الناس یاایها الناس قوموا الی نیرانکم التی او قدتموها فاطفئوها بصلوتکم- هر زمان که وقت نماز حاضر شد ملکی ندا میکند درمقابل مردم ایمردم بپاخیزید بسوی نیران وآتشی که اورا افروخته اید از گناهان پس خواموش سازید اورا به نماز خودتان

بهنگامیکه آن وقت نماز است | دررحمت بسوی خلق باز است
منادی گوید ای مخلوق دوران | نمائید از نماز اطفاء نیران

۹۴۱ مامن نفقة احب الی الله عزوجل من نفقة قصد وان الله یبغض الاسراف الافی الحج والعمرة- نیست نفقه و خرجی محبوبتر بسوی خدا از نفقه قصد ومیانه روی بدرستیکه خدا دشمن میدارد زیاده روی درخرج را مگر درحج وعمره

بود انفاق قصد انفاق محبوب | که در انفاق هم عدل است مطلوب
بجز درحج وعمره راه اسراف | همیما تاشوی محسوب زاشراف

۹۴۲ من عاد مریضا نادی مناد من السماء باسمه یافلان طبت و طاب ممشاك وتبوءت من الجنة- هرکه عیادت کند بیماری را ندامی کند اورا منادی از آسمان بنامش ای فلان پاکیزه شدی وپاکیزه شد محل راه رفتن تو وجای گرفتی در بهشت

عیادت ازمریضی چون کند مرد | منادی ز آسمان اورا ندا کرد
بنامش ای فلان پاکیزه گشتی | خود و راه تو و ز اهل بهشتی

۹۴۳- من عاد مریضاً فی الله لم یسئل المریض للعائد الا استجاب له کسیکه عیادت کند بیماری را درراه خدا سؤال نمیکند بیمار برای عیادت کننده چیزی را مگر مستجاب میشود برای او

زبیماری عیادت آنکه بنمود　　　بپی خوشنودی خلاق معبود
مریض از حق برایش هرچه درخواست　　نماید میدهد حق بی کم و کاست

۹۴۴- من لم یحسن وصیته عند الموت کان نقصا فی مروته وعقله
کسیکه نیکو نکند وصیت خود را نزد مرگ می باشد نقص در مروت و عقل او

نکرد آنکو دم مرگش وصیت　　　بود از نقص در عقل و مروت

۹۴۵- من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال (ص) ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان الیوم لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته- کسیکه بیکسال پیش از مرگ خود توبه کند خدا توبۀ اورا میپذیرد پس فرمود سال بسیار است کسی که پیش از مرگ خود به یکماه توبه کند پذیرفته میشود پس فرمود ماه بسیار است کسیکه یك جمعه قبل از مرگ خود توبه کند خدا توبۀ او را قبول می فرماید پس فرمود جمعه زیاد است کسیکه بیکروز پیش از مرگ خود توبه کند خدا توبۀ اورا می پذیرد پس فرمود روز زیاد است کسیکه پیش از معاینۀ مرگ توبه کند خدا اورا می پذیرد

بسالی پیشتر از مرگ انسان　　　اگر توبه نماید از گناهان
شود مقبول اما این کثیر است　　بماهی هم اگر شد دلپذیر است
اگر از پیش مرگ خود بهفته　　　کند توبه بجهر او یا نهفته
وگر باشد بروزی باز تائب　　　شود ازروی فکر وعقل صائب
پذیرد توبه اش حق از کرامت　　ور این بسیار شد درحد وغایت
به پیش ازمرگ دیدن شد محقق　　شود مقبول وسازد عفو از او حق

۹۴٦- من امر بمعروف او نهی عن المنکر او دل علی خیر او اشار

به فهو شریك ومن امر بسوء اودل علیه او اشار به فهو شریكـ کسیکه امر بمعروف کند یانهی ازمنکر نمایدیادلالت برخیری کندیااشاره بهاو نمایدپس او شریك استدراجر فاعل وکسیکه امر به بدی ومنکر نماید یابراو دلالت کند یااشاره به آن نماید پس شریك است در عقاب فاعل

هر آنکس میدهد فرمان بمعروف	ویابر نهی منکر گشته موصوف
ویا برخیر میسازد دلالت	ویا بر آن زمهر آرد اشارت
به اجرهر کدامین شد شریکست	به نزد آنکه عالم را ملیك است
و یا کس داد فرمان برگناهی	کند عصیان بدرگاه الهی
وگر بر آن اشارت یادلالت	کندباشد شریك اندر ضلالت

۹٤۷ـ من قبل ولده کتب الله له حسنةـ کسیکه ببوسد فرزند خود را خدا برای او حسنه مینویسد

ببوسد هر کسی از مهر فرزند	دهد نیکی جوابش را خداوند

۹٤۸ـ من سئلنا اعطیناه ومن استغنی اغناه اللهـ کسیکه ازما سئوال کند باوعطا می کنیم وکسیکه بی نیازی کرد خدااورا بی نیاز میکند

سئوالی هر کسی بنمود از ما	کنیمش آنچه باشد بدل واعطا
وگر بی مسئلت جوید غنارا	کفیل رزق چون داند خدا را
نماید بی نیازش حی سبحان	به لطف خویشتن ازاین واز آن

۹٤۹ـ من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقةـ کسیکه یقین به خلف در نفقه داشته باشد خودرا به آن بازمیدارد یعنی کسیکه بداند خدا عوض میدهد به انفاق کننده خودرا بازمیدارد به انفاق کردن

یقین هر کس کند در دار دنیا	باعطاء خلف از فرد دانا
نگیرد سخت برخود گاه انفاق	کندخرج وعوض خواهد زخلاق

۹۵۰ـ من اقتصد فی معیشته رزقه الله ومن بذر حرمه اللهـ کسی که

اقتصاد کند درمعیشة خودروزی میدهد اورا خدا وکسیکه تبذیر کند محروم میسازد او را خدا

شود بر اقتصاد ار مرد پابند　　دهد روزی ورا یکتا خداوند
ولی هرکس کند درمال تبذیر　　بمنع روزی ازخود کرده تقصیر

۹۵۱ــ من اجل الله ان یحلف به اعطاه الله خیرا مما ذهب منهــ کسیکه بزرك شمارد خدارادرموقع مخاصمه قسم به اویاد ننماید وهرچه طرف ادعا نماید بدهد خداوند بهتر آنچه ازاو رفته به او عطا میفرماید

برای خصم آنکو ز اهل تهلیل　　قسم ناخورد وازحق کرد تجلیل
از آنچیز یکه رفت از او خداوند　　دهد بهتر که گردد شادوخورسند

۹۵۲ــ من سمع فاحشة فافشاها کان کمن اتاها ومن سمع خیرا فافشاه کان کمن عملهــ کسیکه کار زشتی راشنید ازکسی وآنرا فاش نماید مانند کسی است که آنرا بجا آورده است وکسیکه بشنود نیکی وخیری راوفاش کند آن رامانند کسی است که آن خیررا بجا آورده است

شنید ازکس اگر کس کار بیجا　　پس آنکه سازدش برخلق افشا
بود چون آنکه آنرا کرد اتیان　　چه اینهم معصیت شد نزد یزدان
وگر خیری شنید وفاش بنمود　　بودچون عامل آن نزد معبود

باب النون

۹۵۳ نظرالولد الی والدیه حبالهما عبادةــ نظر فرزند بسوی پدر ومادر ازروی دوستی آنها عبادت است

نظر ازدوستی برباب ومادر　　عبادت باشد اندر راه داور

۹۵٤ــ نعمت النعمة الصوت الحسن للمرء المسلمــ خوب نعمتی است صدای خوب برای مرد مسلمان (وصدای خوب غیراز غناء حرام است

بود صوت حسن بهر مسلمان　　ز نعمتهای خوب پاك یزدان

۹۵۵- نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله - نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از کار او(۱)

اگر نیت بود از اهل ایمان   زکارش هست بهتر نزد یزدان
بتر از کار کافر نیت او است   که نیت همچو مغز است و عمل پوست

۹۵۶- نعم العون علی تقوی الله الغنی - نیکو یاوری است بر تقوی و پرهیزکاری بی نیازی

معینی نیك بر تقوی بود مال   که از مال است اغلب کسب احوال
چو باشد بی نیازی مرد کمتر   رود از حرص و شهوت در پی شر

۹۵۷- نعم الهدیة الکلام من کلام الحکمة - خوب هدیهٔ ایست کلمه از کلام حکمت

چه نیکو هدیه باشد آن کلامی   که از حکمت بود اورا قوامی

۹۵۸- نعم المال الصالح للرجل الصالح - نیکو است مال صالح از برای مرد صالح

برای مرد راه نیك احوال   بود مال نکو نیکو بهر حال

۱- در توجیه روایت حاجتی بحمل نیه را بر عقیده و اعتقاد نیست که در حسن و قبح از عمل بالاتر است و نه اشکال معروف که چگونه میشود نیت خیر بهتر از عمل آن باشد زیرا که در خیر هم قصد و نیت لازم است پس باید امر بعکس باشد و همین طور در طرف شر وقعی نیست زیرا که نفس عمل هم قطع نظر از قصد قربت راجح است و الا امر به او تعلق نمیگرفت و لازم میشود ترجیح بلا مرجح و نیة قصد امتثال امر شرط و جزء عبادت نتواند بود و این بنا بر اینکه اصل در واجبات توصلیه باشد و قصد تقرب محتاج بدلیل از خارج باشد خیلی واضح است و بنا بر اینکه اصل تعبدیهٔ باشد نیز جاری است گرچه به آن وضوح نباشد و در دفع اشکال مذکور وجوه دیگری هم گفته شده که بعضی از آنها مستفاد از اخبار است و قسمتی از آن را در کتاب مصباح الفلاح ذکر کرده ام

۹۵۹- نوم الصائم عبادة ونفسه تسبيح - خواب روزه دار عبادت
است ونفس کشیدن او تسبیح

نفس تسبیح و خواب او عبادت
بود پیوسته صائم در سعادت

۹۶۰- نظفوا طريق القرآن- پاکیزه کنید راه قرآن راعرض کردند
بچه پاکیزه کنیم فرمود بمسواك

دهن را ده ز مسواکی نظافت
ره قرآن نما پاك از کثافت

۹۶۱- نورالحكمة بالجوع والتباعد من الله الشبع والقربة الى الله
حب المساكين والدنو منهم- نور حکمت به گرسنگی و دوری ازخدا
بسیری است و نزدیکی بسوی خدادوستی مسکینان و نزدیکی به ایشان است

زجوع است آدمی را دل پراز نور
به سیری مرد گردد ازخدا دور
به نزدیکی و حب مستمندان
توان تحصیل کردن قرب یزدان

۹۶۲- نحن معاشر الانبياء لحميون(١)- ماگروه انبیاء گوشت خوار
می باشیم

گروه انبیاء را داب دیدن
پیمبر گفت باشد گوشت خوردن

۹۶۳- نظر المؤمن الى وجه اخيه حباله عبادة- نظر مومن بصورت
برادر دینی خود عبادت است اگر ازجهة دوستی باو باشد

بروی مومنی از اهل قرآن
زمهر ار بندهٔ از اهل ایمان
به نزد حق تعالی شد عبادت
نظر سارد بود بهتر سعادت

۹۶٤ نعم الشيئي الهدية بين الحاجة ونعم الشيئي القصد عند الجده و
نعم الشيئي العفو عند القدرة- خوب چیزی است هدیه در مورد حاجت
وخوب چیزی است میانه روی باداراِئی و توانگری نزد قدرت برانتقام

بود هدیه گه حاجت بسی خوب
به نزد قدرت آمد عفو مرغوب

(١) دربعض نسخ است (قوم لحميون)

دیگر نزد جده قصداست کانسان نسازد خویش ازاخوان شیطان

٩٦٥- نوم العاقل افضل من عبادة الجاهل- خواب عاقل افضل است از عبادت جاهل

بر باریتعالی خواب عاقل بود به از عبادتهای جاهل

٩٦٦- نصر المظلوم والامر بالمعروف والنهی عن المنکر جهاد- یاری کردن ستمدیده وامر بمعروف ونهی از منکر جهاداست

نمودن یاری مظلوم و فرمان بامر خیر اندر راه یزدان

بسان نهی ازمنکر جهاداست که هریك پیشهٔ اهل سداداست

٩٦٧- نظفوا ساحاتکم فان الیهود انتن الناس ساحة - پاکیزه و نظیف کنید ساحات خانهٔ خودتان رازیراکه یهود بدبوترین و کثیف ترین مردمند ازجهة ساحت

نظافت شد شعار اهل ایمان بود پاکیزگی محبوب یزدان

نظیف و پاکروی و پاك جانباش زناپاکی بری اندر جهان باش

زهر آلایشی خودرا نگه دار نظافت را رعایت کن بهر کار

به بین سرخیل پاکان شاه ابرار برای موعظه فرمود اظهار

نمای مرد ساحت رانظافت مباشی چون یهود اندر کثافت

٩٦٨- نبات الشعر فی الانف امان من الجذام - روئیدن مو در بینی امان است از جذام

به بینی موی مانع ازجذام است چنین منقول ازخیر الانام است

باب الواو

٩٦٩- ویل للمخدوم من الخادم یوم القیامة-وای برای مخدوم ازخادم در روز قیامت

زخادم وای برمخدوم جانی ستم براو اگر کرداست آنی

٩٧٠- وقی احدهم وجهه النار ولو بشق تمرة فان لم تجدوا فکلمة طیبة - نگاه دارد هریك ازشما صورت خودرا از آتش اگر چه بدادن پاره ونیمی ازخرما باشد واگر نمی یابید پس به کلمه و سخن پاکیزه نگاه دارید

به احسان روی خودز آتش نگهدار وگر با نصف خرما باشد این کار
بکف چیزی اگر وقتی ندارید سخن را طیب وپاکیزه آرید

٩٧١- ویل لمن علم ولاینفعه علمه سبع مرات وویل لمن لم یعلم ولوشاء لعلم ثلاث مرات - وای بر کسیکه علم دارد اما علم او برای او سودی ندارد هفت مرتبه ووای ازبرای کسیکه نمیداند وحال انکه اگر میخواست میدانست سه مرتبه (وشاید بلکه ظاهر اینست که مراد از (سبع مرات) درفقرهٔ اولی و (ثلاث مرات) درفقرهٔ دویم اینست که آن حضرت فقرهٔ اولی راهفت مرتبه وفقرهٔ دویم را سه مرتبه تکرار فرموده

به دانا وای گر دانائیش سود ندارد بهر او در نزد معبود
بر آنکس وای کز فرط جهالت به بیند کسب دانش را ضلالت
تواند کسب علم و ترك سازد بجهلش دین و دنیا را ببازد

٩٧٢- ویل لتجار امتی من لاوالله وبلی والله - وای بر تجار امت من از گفتن لاوالله وبلی والله نه قسم بخدا بلی قسم بخدا گفتن

زلا والله بلی والله تجار برایشان وای پس کن ترك این کار

٩٧٣- ویل لصناع امتی من الیوم وغدا - وای بر صنعت پیشه گان امت من ازامروز وفردا کردن

به صنعت پیشه گان امت ازوای بود زامروز وفرداهست برجای

٩٧٤- ودقوم یوم القیامة انهم سقطوا من الثریا ولم یؤمروا علی شیئی - دوست دارند گروهی روز قیامت که ازثریا ساقط شده باشند و

امیر نشده بودند

گروهی زاهل عصیان درقیامت | نمی‌بینند چون روی کرامت
کنند این آرزو از هول آنجا | که کاش افتاده بودیم ازثریا
ولی ما را نبد حکم وامارت | نصیب ما نمیگشتی ریاست

۹۷۵- والذی بعثنی بالحق ان العاق لوالدیه لایجدریح الجنة

قسم به آن که مرا بحق مبعوث کرده عاق پدر ومادر بوی بهشت را نمی‌یابد

سرخیل رسل سلطان خوبان | امین اعظم درگاه یزدان
چنین فرمود و یکدنیا گهر ریخت | قسم بر آنکه برحقم برانگیخت
نیابد عاق بوی باغ رضوان | نگردد مورد الطاف یزدان

۹۷۶- وجبت محبة الله علی من اغضب فحلم - واجب است دوستی خدا بر آنکه خشم کند پس بردباری نماید

بگاه خشم آنکو بردباراست | خداوند جهانش دوستداراست

۹۷۷- ود المومن فی الله من اعظم شعب الایمان ومن احب فی الله وابغض فی الله واعطی فی الله ومنع فی الله فهو من اصفیاء الله(۱)

مودت ودوستی مومن برای مومن درراه خدا ازبزرگتر شعبهای ایمان است آگاه باشید هر که دوست دارد درراه خدا ودشمن دارد در راه خدا وعطا کند در راه خدا ومنع کند درراه خدا پس او از برگزیدگان خدا است

رسول امجد محمود مختار | بامر حق چنین آورد گفتار
که حب مومن اندر راه یزدان | بود از اعظم اقسام ایمان
هر آنکس حب وبغض او سراسر | بود اندر ره فیاض داور
کند اندر ره او منع و اعطا | بود از اصفیاء حی یکتا

باب الهاء

۹۷۸- هدیة الله للمؤمن السائل علی بابه - هدیه خدا از برای مومن سائلی است که بدر خانه او آید

(۱) ودراصول کافی بعد از کلمه (المؤمن) بزیادتی (للمؤمن) ضبط شده

نما در حق سائل مهر و احسان که باشد تحفهٔ او از سوی یزدان
هدیه باشد آن از حضرت دوست که بر ما منعم و روزی رسان اوست

۹۷۹- **هجر الرجل اخاه سنة کسفك دمه** - مهجور ساختن مرد برادر دینی خودرا در یکسال مانند ریختن خون او است

جدائی تا بیکسال از برادر بود با زسفك خون او برابر

۹۸۰- **هیبة الرجل لزوجته تزید فی عفتها** - هیبة مرد از برای زن خود زیاد میکند در عفت آن زن

چو بیند زن ز مرد خویش هیبت شود زائد ورا نیکی و عفت

۹۸۱- **هذا رجل عندی انه من اهل النار** - کسی عرض کرد حضور آن حضرت من بچه خودرا نمیبوسم (یعنی دارای عاطفه و مهربانی نسبت بفرزند نیستم) پس وقتی که آن پشت کرد فرمود نزد من این مردی است از اهل آتش.

کسی گفتا مر آنشاه زمن را نبوسم هیچ طفل خویشتن را
چو رفت از محضرش گفتا به یاران که اینمرد است از اصحاب نیران

باب الیاء

۹۸۲- **ینزل المعونة علی قدر المؤنة وینزل الصبر علی قدر المصیبة** نازل میشود معونه و کمك خرج بقدر خرج و نازل میشود صبر بر قدر مصیبت

بقدر خرج می آید معونت بیاید صبر بر قدر مصیبت

۹۸۳- **یبعث الناس یوم القیامة علی نیاتهم** برانگیخته میشوند مردم روز قیامت بر نیات خودشان.

به نیت‌های خود مردم سراسر شوند انگیخته در روز محشر

۹۸۴- **یدالله فوق رؤس المکفرین ترفرف بالرحمة** - دست قدرت خدا بالای سرهای مجاهدین و سر بازان مسلح است و گردش و حرکت

میکنند به رحمت

هر آن مردم که از اهل جهادند	بسر بازی ز غیرت دل نهادند
حمایت میکنند از دین وایمان	جلوگیری کنند از جور وعدوان
واز آنها پرچم توحید برپاست	همه آئین وعدل وداد برجاست
بیا لای سر آنان ز یزدان	بود گسترده دست رحم واحسان

۹۸۵- یوتی بالاخلاص واهله ویدخلون الجنة ویوتی بالشرك واهله ویدخلون النار - آورده میشود در قیامت به اخلاص واهل آن (یعنی دارندگان اخلاص) داخل میشوند بهشت را و آورده میشود به شرك واهلش (یعنی مشرکین) وداخل میشوند آتش را

بروز حشر درجنت مکانش	بود اخلاص مانند کسانش
ولیکن شرك واهل آن در آن دار	مکان بی شبهه میگیرند در نار

۹۸۶- یبعث شاهد الزور یوم القیامة یدلع لسانه کما ادلع الکلب لسانه فی الندر - برانگیخته شود شهادت دهندهٔ بدروغ در روز قیامت که زبان خود را از دهن بیرون کرده باشد و آویخته باشد چنانکه سك زبان خود را در دیك میکند

چوسك باشد زبان شاهد زور	برون از حلق چون آرد سر از گور

۹۸۷- یکتب انین المریض فان کان صابرا یکتب انینه حسنات وشکرا وان کان جزعاً کتب انینه هلوعاً لا اجر له - نوشته میشود نالهٔ بیمار پس اگر صابر باشد نوشته میشود نالهٔ او حسنات وشکر واگر جزع کننده وبی شکیب باشد نوشته میشود نالهٔ او جزع که اجری برای او نیست

انین و آه روز و شب ز بیمار	شود مکتوب ز امر حی دادار
اگر صابر بود نیکی است مکتوب	جزع ورزند نه خیر ست و نه مرغوب

۹۸۸- یوجر الرجل فی کل نفقة ینفقها الا النفقة فی التراب والبنیان اجر ومزد داده میشود مرد در هر نفقهٔ که انفاق می کند جز در خرج خاك و بنیان

بهر انفاق یابد اجر انسان | بجز انفاق اندر خاك وبنیان

۹۸۹- يدالله فوق ايدى المشتركين مالم يخن احدهما صاحبه فاذا خان احدهما رفع الله يده عن ايديهما وذهبت البركة عنهما-
دست رحمت خدا بالای دستهای دو کسی است که باهم شریکند مادامی که خیانت نکند یکی از آن دو صاحب وشریك خود را پس اگر خیانت کرد یکی از ایشان خدا دست رحمت خود را از دستهای آنها برمیدارد ومیرود برکت از هر دو

دو تن باهم اگر کردند شرکت | نکرده تا یکی زایشان خیانت
بروی دست آنها دست یزدان | بود تا بذل سازد فضل واحسان
خیانت گشت گر صادر از ایشان | نماید رفع دست خویش یزدان

۹۹۰- يحشر ابو طالب يوم القيامة فى زى الملوك وسيماء الانبياء-
محشور میشود ابوطالب در روز قیامت بزی پادشاهان وسیماء پیغمبران

شود حشر ابوطالب بمحشر | بزی پادشاه دادگستر
ولی سیماش چون پیغمبران است | سوی خلد برین اینسان روان است.

۹۹۱- بكفيكم من الموعظة ذكر الموت- کفایت میکند شما را از موعظه یاد مرك

کند از وعظ واندرز وهدایت | زمردن یاد بنمودن کفایت

۹۹۲- ياتى على الناس زمان لايبالى الرجل ما تلف من دينه اذا سلمت دنياه
بیاید برمردم زمانی که مرد باك ندارد وقید ندارد بچیزی که تلف میشود ازدین او وقتیکه سالم ماند دنیای او

رسول هاشمی سر خیل او تاد | بما ازغیب این گونه خبر داد
زمانی خواهد آمد مردمان را | که چون دید ند باخود این جهان را
بدین خویشتن قیدی ندارند | برای آن جهان تخمی نکارند
مگر این دوره شد وقتیکه فرمود | چه ازمردم بود اینحال مشهود
همه هستیم ما ابناء دنیا | یکی درفکر فردا نیست از ما
نه حس ونه شرف نی عقل ووجدان | نه پاکی ازخدا نه دین وایمان
مگر بر ما نگیرد ایزد پاك | که ره دوراست ومنزل بس خطرناك

ز لطف خویشتن مارا نوازد | ازاین خواب گران بیدار سازد
بنه یکسو دیگر (صافی) عوائق | دم مرگ است بگسل این علائق
چو پیوسته نباشد زندگانی | بسزد گر دست بر عالم فشانی
خدای خویش را از خود رضا کن | فقط دنیا نه ترك ماسوی کن

۹۹۳ - یهرم ابن آدم و یشب فیه اثنتان الحرص والامل -

پیر میشود پسر آدم ودراو دو خصلت وصفت به جوان میشود حرص وامل

شود فرزند آدم پیر و دراو | جوان گردد دو وصف غیر نیکو
یکی حرص است کانسند باعث نار | دیگر باشد امل کارد خطر بار

۹۹۴- یاشاب تزوج وایاك والزنا فانه ینزع الایمان من قلبك -

ای جوان تزویج کن وزن بگیر وبه پرهیز از زنا که ایمان را از دل تو می رباید

جوانا زن کن وزنهار زنهار | که سازی در زنا خودرا گرفتار
که آن از دل نماید نزع ایمان | نماید مرتورا ز اتباع شیطان

۹۹۵- یلزم الوالدین من عقوق الولد مایلزم الولد لهما من العقوق (۱)

لازم میشود پدر ومادر را از عقوق فرزند آنچه لازم میشود اورا از عقوق پدر ومادر (یعنی پدر ومادر هم اگر بوظائف پدری ومادری مطابق دستور شرع وعقل نسبت به فرزند رفتار ننماید عاق او خواهند شد

شود گر عاق باب ومام فرزند | نباشند از وی و کارش چو خورسند
گهی گردند ایشان عاق فرزند | از او برند چون بی وجه پیوند
بلی چون گه شود ز اغوای شیطان | دچار عاق باب ومامش انسان
گهی هم میشود کاین نفس شیاد | کند مام وپدر را عاق اولاد

۹۹۶- یاعجبا کل العجب للمصدق بدار الخلود وهو یسعی لدار الغرور

۱- درخبر مروی در وسائل است باضافهٔ (اذا کان الولد صالحا)

ای عجب تمام عجب برای کسیکه تصدیق میکند خانهٔ آخرت را که همیشگی است و آدمی در او مخلد است ولی سعی و کوشش او برای دار غرور و تحصیل دنیای فریبنده فانی است

عجب دارم از آن نادان احمق — که دار خلد را سازد مصدق
ولی معمور سازد دار دنیا — نباشد هیچ اندر خط عقبا

۹۹۷ - یا معشر التجار انتم الفجار الا من اتقی وبر و صدق
ای گروه تجار شما فساق و فجارید مگر کسی که از شما پرهیز کار و نیکوئی و وراستگوئی را پیشه خود سازد

رسول پاك حق گفتا به تجار — که ای تجار می باشید فجار
مگر آن کز شما پرهیز کار است — مر او را صدق و نیکوئی شعار است.

۹۹۸- یبصر احدکم القذی فی عین اخیه و یدع الجزع فی عینه-
می بیند یکی از شما برگ کاه و چرك را درچشم برادر خود و رها میکند شاخ درختی را که درچشم خودش هست (یعنی بعض مردم عیب خود را هر چه بزرك هم باشد نمی بینند ولی عیب مردم را هر چه کوچك هم باشد اگرچه باندازهٔ پر کاهی است می بینند و متعرض آن میشوند

زعیب خویش انسان نیست آگاه — که می بیند بچشم دیگران کاه
ولی در چشمش ار باشد نهالی — نخواهد دیدنش درهیچ حالی

۹۹۹- یاتی علی الناس زمان یکون الناس فیه ذئاباً فمن لم یکن ذئباً اکلته الذئاب - می آید برمردمان زمانی که مردم دراو چون گرگانند که همه هم ایشان بردریدن و خوردن است پس هر که اینوقت گرك نباشد اورا گرگان میخورند

رسول اعظم خلاق یکتا — چنین آورده از لعل گهر زا
رسد وقتی که مردم چون ذئابند — پی خوردن زهر سو در شتابند
هر آنکس گرك نبود خیل گرگان — خورندش در دمی تا مغز ستخوان.

مگر امروز یارب آن زمان است	که مرد بی اذیت خسته جان است
نمانده ز آدمیت رسم وعنوان	همه گرگند اندر شکل انسان
زهر سو حمله ور این خلق خونخوار	بهر کو آدمی باشد در آثار
خداوند امر از این خیل گرگان	نجاتم ده بحق شاه مردان
مرا فرما ز لطف خویش آدم	دلم از آدمیت ساز خرم
پس آنگاهم زفیض خود نگهدار	از این گرگان زشت آدمی خوار

۱۰۰۰- یطبع المؤمن علی کل خصلة ولا یطبع علی الکذب ولا الخیانة- مؤمن برهر خصلتی عادت میکند ومطبوع بر دروغ وخیانت نمیشود (یعنی چه بسا مؤمن بعض صفات بد رادارا میگردد اما دوصفت است که مؤمن نباید داشته باشد ونداردیکی دروغ گفتن و دیگری خیانت نمودن

بود ممکن زمؤمن هر گناهی | که باشد موجب قهرالهی
بجز کذب وخیانت کاین دوعصیان | نگردد مجتمع باوصف ایمان

تمام شد آنچه راکه این ناچیز از کلمات شریفه پیغمبر اکرم ونبی خاتم محمد صلی الله علیه وآله وسلم جمع نموده واختیار کردم و بترجمه آن به نثر ونظم همت گماشتم در شهر شوال سال هزار وسیصد وپنجاه وشش قمری هجری -امیداست موردتوجه آن حضرت واقع و برادران ایمانی و طالبین ترقی وتعالی ازاین کتاب بهره مند گردندو برلغزش وخطای این ذره بیمقدار نگیرند وراه اغماض بپویند والحمدلله اولا وآخرا-وانا العبد محمد جواد ابن عباس الصافی الگلپا یگانی

براین توفیق (صافی) از دل وجان	نما حمد خدای فرد منان
زشکرش کن دل تاریك روشن	له الحمد له المجد له المن

ز هجرت این در رچون گشت منضود

هزارو سیصد و پنجاه و شش بود

بعض مدارک اخبار و احادیث کتاب

گنجینه گوهر

نام کتاب	نا م مؤلف
کافی	ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه
بحار الانوار	علامه مجلسی علیه الرحمه
مستدرک وسائل الشیعه	محدث جلیل شیخ حر عاملی قدس سره
مکارم الاخلاق	شیخ جلیل حسن بن امین الدین طبرسی رحمهما الله تعالی
جامع الاحادیث	شیخ محدث ابومحمد جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل الری قدس سره
نزهة الناظر فی تنبیه الخاطر	شیخ جلیل حسین بن محمد بن نصر حلوانی رضی الله عنه
مروج الذهب	مسعودی علیه الرحمة
ناسخ التواریخ	مرحوم سپهر کاشانی
الشهاب	شیخ یحیی البحرانی رحمه الله

غلطنامه

ص	س	غلط	صحیح
٤	٣	اتفاق	اتقان
٧	٦	آن	را
٨	٩	انبنا	انبیا
٩	٩	حاجت	حاجب
١١	٢	نغی	بغی
١٨	٩	یغیب	یغتب
١٩	٢٤	سلط	وسلط
٢٢	١٠	بس	پس
٢٦	٩	مهر	و مهر
٢٧	٧	دره	دره‌و
٢٧	١٦	پیشانی	به‌پیشانی
٢٨	١	من	مع من
٣٠	٦	غضب	غضب
٣١	١٥	را	او
٣٨	٢١	پیش	بیش
٤١	١٤	اتصدقة	الصدقة
٤٢	١٦	یتنظر	ینتظر
٤٤	١٢	الخزن	الحزن
٤٤	٢٠	لنساء	نساء
٤٦	٧	عزم	غرم
٤٨	١٥	برفع	یرفع

ص	س	غلط	صحیح
٤٩	٩	بد	از بد
٤٩	١٥	بد	از بد
٥٢	١٩	لیك	لیك از
٥٥	١	إفصل	إفضل
٥٧	٤	مرعوب	مرغوب
٥٧	٥	٦٢٦	٢٢٦
٥٧	٥	من	نصیبه‌من
٦٢	١	واز	از
٦٧	١٠	پست	پست‌تر
٧٠	٢	تزهیب	ترهیب
٧١	٢٣	کبرو	کبر
٨٤	١٥	تجهیزوا	تجهزوا
٩٥	١٧	خیانت	جنایت
٩٨	٢	پس گفت	گفت پس
١٠١	١٢	بهاء	ببهاء
١٠٢	٢٣	تغنوا	تغنموا
١٠٩	٢١	صحبفة	صحیفة
١١٠	١٨	علیهم	علیه
١١٣	٣	باقی	باغی
١١٤	١٥	ستین	ستین سنة
١١٨	١	یکباره	یکپاره
١٢١	١٥	بالقبامة	بالقیامة

ص	س	غلط	صحيح
١٢٩	١	مصرع دويم اين است	
		كه اندراو بسى مشكل بود زيست	
١٣٣	١٨	شر	شو
١٣٤	١٧	لا يقيم	لا يستقيم
١٣٧	٨	المعروة	المعرفة من
١٣٨	٥	تنطروا	تنظروا
١٣٩	٤	زرق	رزق
١٤٠	١٥	العدواه	العداوة
١٣٤	٤	رؤساً	رؤساء
١٤٤	٨	بس	بس
١٤٦	١	باهر	با هر
١٥٤	١	روزى	زروى
١٥٦	٧	اعنه	لعنه
١٥٦	٢٢	لان	كان

ص	س	غلط	صحيح
١٦٠	٧	رزق	رزقه
١٧٢	٢٢	كهت	گشت
		محفوظ	محظوظ
١٨٥	١٣	فوط	فوطه
١٨٥	١٤	سائر	سانر
١٨٩	٥	فلها	فله
١٩٣	١٤	بار	يار
١٩٤	٢٣	فميتتة	فميتته ميتة
١٩٧	٨	التحية تمام	تمام التحية
٢٠٢	٧	من	ومن
٢٠٥	٥	٩٢٩	٩٢٠
٢١٤	١٤	داب	داب و
٢١٨	٥	باز	با
٢٢٠	٢٤	پاكى	با كى

صورت بعض تصنیفات و تالیفات مؤلف

اسم کتاب

۱ـ نفایس العرفان ـ درمعارف وتوحید و نبوة و امامة تاامامة امام زمان (ع) دو جلد

۲ـ مصباح الفلاح ـ درمعارف واخلاق چاپ‌شده

۳ـ اللئالی المکنونه ـ دورهٔ اصول منظوم باحاشیه

۴ـ حاشیه بر فرائد

۵ـ حاشیه بر فصول

۶ـ رسائل اربعه ـ درشبهه تحریمیه ـ شبههٔ محصوره ـ ظن مطلق ـ تعارض احکام واقعیهٔ و ظاهریة

۷ـ رسائل خمسه در فقه ـ خیار شرط ـ صلح ـ منجزات مریض خیار غبن ـ شروط

۸ـ اشعاری‌شیوا دررد باب‌و بها ـ چاپ‌شده

۹ـ بحراللئالی والدر مشتمل برمدایح امام‌ثانی عشر

۱۰ـ گنجینهٔ گهر یاسخنان پیمبر ۳مرتبه چاپ‌شده

۱۱ـ گنج‌عرفان درترجمهٔ هزار کلمه از کلمات‌قصار امیر مؤمنان

۱۲ـ وصیة‌النبی درترجمه وصایای پیغمبراکرم به علی‌علیه السلام

۱۳ـ وصیة پیغمبر درترجمهٔ وصایای آن‌حضرت به‌اباذر

۱۴ـ گنج دانش مشتمل برصدبند ۲مرتبه چاپ شده

۱۵ـ کلمة الحق

۱۶ـ دیوان شعر درمدایح چهارده معصوم و معارف و مواعظ

۱۷ـ کتاب المراثی درمصائب

۱۸ـ صافی نامه یافیض ایزدی درپاسخ احمدی ـ چاپ‌شده

ف
۸۹۲۶۷۵

ص ۱۱ گ

۵۳۸۱